اهل التسنن من هم في عداوتهم ذووا فنون بها اغراضهم العوج

مثل العناكب قد عادت عداوتهم بالوهن حيث بها بيتا لهم نسج

لذاك ودّوا ابابكر وقد زعموا بالمدح خصّ بثاني اثنين فابتهج

وما دروا ان فيما نصّ به في حقّ ذاك لاقصى الذم مندرج

لا شيء الّا وثانيه مغايره ودون ذلك في ايضاحه السرج

فذاك اوضح ردٍّ مفلج لهم فلا عداهم اذا ما خاصموا الفلج

فمن غدا ثانيا للطهر مورده هناك ما انت تدري فيه يا سمج

ومن غدا كعليٍّ نفسه فلقد اضحى له السبق لا ما يزعم الهمج

فليقرؤوا قل تعالوا ندع وليثقوا ان نفس احمد من جانبيه الحجج

602

Süleymaniye U Kütüphanesi
Kısmı: Hasan Hüsnü Pş.
Yeni Kayıt No.:
Eski Kayıt No.: 602

قال الله تعالى واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة
الا على الخاشعين قال رسول الله صلعم انا الصبر وعلي الصلوة
ومنه صلى الله عليه وآله من اعان تارك الصلوة ولو بشربة
من الماء كمن قتل سبعين نبيا والمقصود من تارك الصلوة
من ترك علي بن ابيطالب وحاربه مثل الناكثين
والقاسطين والمارقين لانهم تركوا عليا وحاربوه
اللهم ارزقنا البرائة منهم

[illegible]

سنیان کانده عادت ز دون اند — عنکبوت آسا بجو بر می تنند
زین سبب بوبکر را دارند دوست — ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
هست این نقش فساد آن دغل — وه بیان فرقه حق عز و جل
ثانویت فتنه شیئی هست ای عمو — فتنه اگر نبود تو او را یک بگو
با محمد هر که او ثانی بود — مورکش آنجا که شیطانی بود
چون علی را نفس احمد خواند حق — لاجرم برده است از عالم سبق
قل تعالوا ندع ابناءنا بخوان — نفس احمد شاه مردان را بدان
گر دوئی خود بین خود کم کنی — قطره هستی خود را یم کنی
با دوئی گردد واحد با احد — چون علی با احمد است او متحد
این شنو مصباح اندر مشکوة در زجاج — می بپرس از فیض حکمت دلهاج
اجنبی را تا بکی داخل کنی — بیدلی را چند اهل دل کنی
آشنا نه چند دنبال خود هست — کو هر از خون طلب کردن خطاست
گر گهر خواهی بدریا روی کن — ترک این تلبیس و گفتگوی کن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی
من الذل وکبره تکبیرا والصلوة والسلام علی محمد خاتم النبوة وفاتح الولایة
رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین وعلی آله المعصومین
الذین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله واسع علیم وبعد ایامی که فیض عزلت دادرها فنر جانم
از معاشرت این وآن فارغ بود اصحاب جسمانی امرهراوده ومصاحبت ابناء این زمان
ومجالست را وهن البیوت ایشان مینمودند منافع خلطه وامیزش را
بر بوده طول امل ما راسته احباب روحانی بصوت جلی در صماخ جان میسرودند
که ماهذه التماثیل التی انتم لها عاکفون بل ازانی که متابعه ذا از غیب نصب
والی ربک فارغب تا که جلوه داده کالبد بجنبه رخاک متلاشی شود و شخص
حقیقت بمدارج افلاک تماشی کردد ع وقت را غنیمت دان انقدر که بتوانی
در حق ما نیکی کرد بیه خدا بغلطه استظلوم وجهول مباش هفین بدان که

در توحید

ادمی بمثل مانند شخص تشنه است که حامل کوزه اب باشد وندانند که نابه حباب
خود را حامل است هرسرابی را اب پندارد وعاقبت در طلب بهلاک کردد شعر
غم دنیا وهی چند خوری باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
طالب وصل اصل خود باش وبا ناجنس مجالست منما که نورا هیچ خود بود رطه
ملاکت انداز شاه ولایت پناه فرموده است ما من حد الا للقلب عینان
یدرک بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح لعینی قلبه مطالبی که از مشرق
خاطرت طلوع نموده در ثبت نموده ان نیجیل فرها تا بمغرب نسیان در نیفتد
در تنقیح وتزیین خلوت دل مبالغه کن زیرا که منبع انوار فیوضات حضرت
ذو الجلال است امکان شریف را از خیال اغنام واحشام خالی دار که زر
دنیا لا دبابه را صطبل دواب ملحوظ نکرده وانچه را که میکوئی ازحقیقت کی
از مجاز لیقر وبند زیرا که چون اصل قوی کردد فرع را زینت نماید ولکن فرع
بی اصل هرکز خرمی وطراوت نخواهد بود نصیحت صد بوصادق در فتوحات
اطاعت کرده بر باه حال کفتم شعر با توان عهد کرده وادی این بیستم
هیچ مو سوار فی کوی عشقات بریم فد رونق ار نیستنا سله دل وکاری نکند
پس خیالت کرد این حاصل وقات بریم مطالبی که در رسائل عدیده منفرق
بود جمع نموده جرح وتعدیلی که لازم بود حتی المقدور بعمل مده در این کتاب
ثبت وضبط کرد بدا ورا هادی المضلین نام نهادم واکر تکرار در الفاظ بنظر
بنظر ایدبعض ایجاد واضطرار در فرع باشد زیرا که اثبات مطالب غامضه با تکرار

باب اول

الفاظ خواهش اشاره مختصری در چنین موارد کافی نخواهد بود مذاکرهٔ احادیث
و آیات و امثال عدیده و اهتمام در شرح و بسط معانی و مفهوم آنها فرد افراد
ضرور است باید هر مطلبی را که عنوان شد مجموع ملزومات و مفهومات
معانی و تأویل آن را در ضمن خود آن مطلب بیان نمود و بقدر امکان فهمید
آنها را محول با وراق سابق و لاحق نمود ملاحظه این امور در کل موارد
ضرور است بخصوص در اموریکه تعلق با لهیات دارد و مذاکره اسرار خفیهٔ مبدأ
و معاد و تحقیق مقام نبوت و ولایت باید بشود و کل این امور احتیاج باقامه
دلایل عدیدهٔ عقلی و نقلی دارد و از شرایط صحت ادله اینست که با آیات کلام الله
و احادیث صحیحه اهل البیت علیهم السلام توافق داشته باشد و این مطلب نیز
واضح است که مقتضی حکمت نخواهد بود مطالب عقلانی دلیل پرده و صریح بفرمایند
مثنوی در خلایق روحهای پاک هست ؛ روحهای تیره گلناک هست ؛
این صدفها نیست در یک مرتبه ؛ در یکی درّ است و در دیگر شبه ؛ و بهمین ملاحظات
آیات مبارکات را بطون عدیده مقرر فرموده اند هر یک از آیات قرآن تأویل
و تفسیرهای دیگر را مینماید و همین حالت دارد احادیث نبوی و ائمهٔ اطهار در
فرمایشات خود ملاحظه اصناف طبقات خلق را فرموده اند در این صورت
تفهیم و تفاهم مطالب عدیده بمذاکره الفاظ قلیله از حیز امکان خارج است
از اینجا که عقلای روزگار در قبول نمودن معاد بر صحیح اتفاق فرموده اند در
و قبول سایر طبقات خلایق چندان اعتبار و اعتنائی نخواهد بود مطالب

در توحید

این رساله را به ابواب خمسه استقرار یافت باب اول در اقسام معانی
توحید باب دویم در شعب عدیده عدل باب سیم در نبوت و ولایت و ابطال
معاندین اهل البیت عصمت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باب
چهارم در اقسام مراتب معاد که خلایق معتقد شده اند باب پنجم در
بعضی اموریکه بتجربه و تتبع مفهوم شده است باب اول در اقسام معانی
توحید شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائماً بالقسط
لا اله الا هو العزیز الحکیم مثنوی معنی الله گفت آن سیبویه ؛ یولهون
فی الحوائج هم لدیه ؛ الله یعنی مؤثر در وجود است و مختص معنی کلمهٔ طیبه
نفی و اثبات اینست که نیست مؤثر در وجود مگر همان وجود یکه موجودات
از اشعهٔ نور او است و معرفت آن وجود فایض الجود از امور وجدانی است
پای الفاظ و عبارات از طی عوالم آن کوتاه است فهمیدنش در غایت صعوبت
و اشکال زیرا که هیچ چیز او را با مخلوق طرف نسبت نیست تا بوهم و تصور
در آورند و پی بکنه الوهیت بردن امریست محال شعر سبحان من یتحیر فی ذاته
سواه ؛ فهم خود بکنه کمالش نبرد راه ؛ از عرش تا بفرش از ثری تا ملا
هم مخلوق او است اجسام سفلی و ارضی را از صورت عناصر اربعه آفرید
اجرام علوی و روحانیون را از طبیعت عنصری خلق کرد و بهمین ملاحظه اختلاف
این دو صنف هم حالت و مقتضیات فطرت یکدیگر نکنند چنانچه انسان که
اشرف مخلوقات است هرگز درک حقیقت جن را که پست ترین خلق است

از دو جانب بن نکند اورا عبث اند بنا چه رسید بانکه درک حقیقت
اورا بکند در اینصورت چگونه پی بکنه حقیقت خداوند خواهد برد که دامن
پاکش از هر ما سوی سوی است از روی جوشت طلب ذات خواهد کرد انها
وعقول خلایق در توحید ذات بمنزله ریسمان دنبوا است در چاه عمیق
قلم از بحر راه بخود میلرزد از تنگی قافیه زبان در کام ناکامی بپیچید در
النوع ادم وعلت ایجاد عالم ما عرفناک حق معرفتک فرمود عرفت الله
بفسخ العزائم خواند سخن از علیکم بدین العجائز راند مثنوی من چگویم یك
رگم هشیار نیست ؛ شرح آن یاری که اورا یار نیست ؛ چون نباشد نور
من چگونه هوش دارم پیش و پس
یارم پیش و پس ؛ انقدر هست که در طلب او حتی اگر شخص بضلالت هم
بیفتد باز معتقد فایده هست زیرا که مطلوب عالم است که کشته راه اوست
رباعی غازی ربی شهادت اندر تك و پوست ؛ غافل که شهید عشق فاضلتر
از اوست ؛ در روز قیامت این بآن کی ماند ؛ این کشته دشمن است و آن
کشته دوست ؛ اصل و عمده ایمان اثبات واجب الوجود است علما و فقها
وحکما و غربا و اواسط الناس و صاحبان عقول ضعیفه بلکه اشخاص کور
وکر مادرزاد که هیچ چیز ندیده اند واز هیچکس هیچ چیز نشنیده اند در وجود واجب
الوجود یکدل و یکجهتند هر گاه اندك درد والم و صدمه بآنها وارد شود
فوراً اعراض نموده توجه بتعالی میکنند که غرض اثبات تعالی است مثل اینکه سیر
ه عالم را بتفصیل کرده اند و اطلاع دارند میدانند شعر جهانرا خالق

باشد خدا نام ؛ کز او شفته در یا کرد دادام ؛ وکانه موجودات را علت وجود
۲ در جوانات کم در مثا هلا شده است که در شله ایله سلمه ذلك توجه میلك نموده [illegible]
اوست و همین حالت از موجله مسئلت میکنند آیه مبارکه ولکل وجهة هو
مولیها شاهد است هم چنین در هر ذره از ذرات عالم اگر شخص اندك
تفحص و تامل و تفکر نماید وجود نظم طبیعی و حرکت و سکون انها را بدون صانع از
امکان خارج خواهد یافت و اگر در مکافات اعمال شخص تعقل کند خواهد
دانست نظم امور در باطن که مستور است چندین درجه از نظم ظاهر
بیشتر است که اگر در باطن ناظم و حاکمی نبود در ظاهر مکافات عمل واقع نمیشد
و نیز چندین هزار دلیل در آفاق و انفس بر وجود صانع موجود است که ذکر
انها سبب تطویل خواهد شد چون معترفیم بر وجود صانع باید معتقد بوحدت
ان باشیم و بدانیم که وجود حق قائم بالذات است لا بالعرض در اینصورت وحدت
لازمه آن وجود خواهد بود و توحید را معانی و موارد عدیده میباشد
که مجموع آنها در موقع و مورد خودشان صحیح و معتبرند علی الاجمال باید دانست
که حق موجود است در وجود مثل ما نیست اگر مثل ما میبود با ینهمه فرق و
استقلال هر گز از برای او ممکن نبود لابد در هر امری از امور بدیگری محتاج است
حتی عناصر اربعه هر یك از انها در وجود خود محتاج بوجود دیگری است و از
همین علامات معلوم میشود که صانع و موجد آنها غیر از آنها است که در وجود
خود مستقل بالذات است و در آن وجود وحدت دارا است هر گاه کثرت و تعدد
میداشت معلوم الهویه بود و بعضی از جهال گفته اند که خداوند مجهول الهویه

مجرا و را حاصل میشد بر اگر در عالم [illegible]
از نام [illegible] هر چیز را که ملاحظه [illegible]
در امری از امور [illegible]

والحال است عدر شیٔ مجهول الحال بعقد چه ضرر دارد و بیمه دلیل باید وحدت

داشته باشد و غافل ازین هستند که مجهول الحال را قوی دلیل است بر وحدت

او هرگاه شدد داشت فوقا معلوم الحال میشد و هم چنین حقایق مخلوقات

در عالم بسیار است مجموع انها موجود از عناصر اربعه و طبیعت عنصری است

و حقیقت واجب الوجود خارج از همه حقایق و فوق همه باشد در نصورت

بحکم حتم و لزوم منحصر بفرد خواهد بود بعضی میگویند چه عیب دارد هرگاه

در حقیقت انطور و در عالم باطن بشود و غفلت ازین دارند که اگر ان دو حقیقت

در هر حال توافق و متحد هستند بهیچوجه تفاوت ما بین انها نیست یک حقیقت

خواهند بود و اگر با هم اختلاف ندارند در انصورت هر دو مثل سایر حقایق

عالم هستند د ما حقیقتی را میخواهیم که خارج از کل حقایق باشد باز هم این حقیقت

واحد و منحصر در فرد میشود و اگر در تعدد ان شبهه بوجود ذهنی و وجود خارجی

بکنند د بگویند واجب الوجود دو تا است یکی وجود ذهنی دارد و یکی وجود خارجی

جواب بگوئیم وجود خارجی تابع وجود ذهنی است اگر وجود ذهنی نداشت وجود خارجی

هم نداشت شعر بارگاه قرب حق در نیستی است غرق هستی چه داند نیست چیست

وجود اشجاری که در عالم باطنت د ملاحظه میشود اثر وجودی است که در تخم انها

موجود است اگر حقیقت شجری در تخم هر دو کمون انها نبود در کاشتن هر گز صورت

انها ظاهر نمیشد پس انصورت با ان تخم شیٔ واحد هستند د این مثل در ذات

الوجود ذهنی و خارجی صدق نمی اید بلکه لحاظ و تعبیر وجود ذهنی واجب الوجود

عین وجود خارجی است و وجود خارجی عین وجود ذهنی زیرا که اگر موجودی

در کمون موجود است نبود هیچ شیٔ وجود خارجی حاصل نمیکرد و اگر وجود

خارجی نبود معنی باطن و کمون و حقیقت در عالم معلوم و مفهوم نمیشد و

باصطلاح دیگر هیچ نسبتی ما بین وجود ذهنی و وجود خارجی نیست وجود ذهنی

حقیقتی است مجرد و مفرد و مستقل بالذات است که دست حوادث روزگار از

دامن جلالش کوتاه است زمان و مکان و ماضی و مستقبل و حال او را ره نیست

از کم و کیف انچند چون منزه و مبرا است لکن وجود خارجی متصف بهمه صفات

عجز و انکسار و مستلزم زوال و فنا و غیره میباشد با نملاحظه مطلقا ربطی

باهم ندارند ع چه نسبت خاک را با عالم پاک وجود ذهنی از عوالم واجب است

و وجود خارجی از عوالم امکان و از ینجهة است که اولیا فرموده اند لی مع الله

حالات و در هنگام جذبه و مستی گفته اند لیس فی الدار غیره دیار شعر

بایکی عشق ورز از دل و جان تا بعین الیقین عیان بینی که یکی هست و هیچ نیست

جز او وحده لا اله الا هو و مبعوث شدن انبیا علیهم السلام از ادم تا خاتم

بجهة این بود که خلق را بخالق دعوت کنند نکات خفیه توحید را باصناف

امم علی قدر مراتبهم بگویند و عوالم خداوندی را از کن شنیدند بنمایند

و متذکر شوند که موجود کرده خداوند را هیچ وقت زوال و فنا نیست هر که

جام وجود نوشید از خوف و خطر زوال و فنا رست انچه از عدم بوجود اید

همیشه باقی ببقاء الله میباشد هرگز ضایع و نابود نخواهد شد عوالمی که تا حال

باب اوّل

طی کرده ایم هیچ عالمی طرف نسبت بعالم کن شنیده نباشند مگر عالم ذر است
یعنی عالمی که وجود خارجی ندارد و اراده محض است از علم خداوند و کن شنیده است
که چنین وجودی موجود شود و نظیر این عالم را خیال قرار داده است این ذره‌ها
و قسمیکه در صلب قرار گرفته در واقع موهومی موجود شده است واضح است
که عالم صلب این واضح و اکبر از عالم ذر است و چون از صلب ببطن قرار گرفت
البته عالم بطن از عالم صلب اکمل و اوسع است و چون از بطن مادر باین عالم وارد شد
وسعت فضا و خوبی غذای این عالم طرف نسبت بعالم بطن ندارد و از غذائیکه
در بطن مادر میخورد در صورت اختیار هرگز دمی نخورد اگر بطور اجبار بخورانند
هیچ صدمه برای شخص بالاتر از این نمیشود چون از این عالم بدر رود که نیم عالم
دیگری از برای مهیا است که نسبت آن عالم با این عالم مثل نسبت این عالم است
بعالم ارحام و همچنین در طی هر یک از عوالم ظهور و بروز قدرت کامله ظاهر
لا یحصی میشود و از اینجا است که گفته قدرت خدا الله را انتهائی نیست و اگر انقطاع
بیک عالم داشته باشد همان عالم انتهای قدرت خداوند خواهد بود و طی این عوالم
از حصر حد و عد خارج و غیر متناهی است و ما بهر یک از این عوالم که وارد بشویم از
وجود صانع غیر از اثر و اسم هیچ نخواهیم یافت و بعضی از خلق معتقد این هستند
که چون از این عالم در گذرند با خداوند ملاقات خواهند کرد و جواب و سؤال که خدا
در بعضی نسخ ذکر نموده اند و عقیده اند که دامن واجب از آن بلندتر است که دست
ممکن باو برسد هرگاه بطفلی که در شکم مادر است بگویند که تو خالقی داری

توحید ذات

که ترا ایجاد کرده است و قسمیکه از این شکم خارج شوی وارد عالمی خواهی شد
که متصف باین صفات است آن طفل یقین میکند که بصورت صدتا کرها ذرد خنید
جائی بشود ابتدا با خداوند که او را خلق کرده است ملاقات میکند و با او
طرف صحبت و گفتگو میشود و قسمیکه تولد یافت می بیند که عجب خیال محال را تصور
کرده است از خالق غیر از آثار و اسمی نیست این هم یقین میکند از این عالم و قسمیکه
بیرون رفت با خداوند ملاقات و جواب و سؤال خواهد نمود بعد از آنکه وارد
آن عالم شد میداند که این عالم در عدم ملاقات خداوند با عالم کن شنیده مساویست
خواهد گفت ع زهی تصور باطل زهی خیال محال : پس معتقد این مذهب
که دارا خوف بر رؤیت خداوند قائل باشد از زمره مؤمنین خارج است
و او را از ایمان نصیبی نیست از شاه ولایت پناه صلوات الله و سلامه علیه
پرسیدند که خدای خود را دیده آنجناب فرمودند ما اعبد ربا لم اره
و در این فرمایش نکته خفی است که عقول ظاهری تاب و تحمل نهی او را ندارد و تحقیق
این مطلب ذکر مقدمات چند برا متضمن است که حال مناسب این مقام نیست
در جای خود گفته خواهد شد و هم آنجناب در دعای صباح میفرمایند
یا من قرب من خواطر الظنون و بعد عن ملاحظة العیون خدا را جود در
دل نتوان یافت و مقصود از دلتا این شکل صنوبری نیست بلکه آن قوه را
که دارا و واقع است حقیقت عقل و حقیقت علم و حقیقت آدمیت او ست
و آن قوه را عبیده را هی اشکار و انتقالی کامل است چنانچه حدیث قلب المؤمن

باب اول

استوی الرحمن حدیث قلب المؤمن عرش الرحمن و آیه الرحمن علی العرش استوی
اینجمله اشاره باوست آیات و اخبار دیگر که دلالت باین معنی دارد بسیار است
شعر دل هر ذره را که بشکافی ؛ آفتابیش در میان بینی ؛ قلب محل نزول
روح است که امر رب عبارت از اوست چنانچه میفرماید یسئلونک عن
الروح قل الروح من امر ربی قلب منبع حواس پنجگانه باطن است و محل ورود
واردات غیبی و الهامات لاریبی است رابطه که آدمی با خالق و اتصالی که با
حقیقة الحقایق دارد از قلب است و باصطلاحی قلب آدمی قبول کننده امانت است
انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن
منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا میباشد و امانت مذکوره
قوه متخیله و متوهمه است که در هیچ موجودی وضع نشده است الا در انسان
فقط و آدمی در حق این امانت ظلوم و جهول است زیرا که هر چیز بی اصل و بیهوده
و لغو را که واقع نشود نسبت او را بخیال و واهمه میدهند و این دو قوه معتبره را
که نظیر و نمونه خلقت خداوند است اسباب مسخره و استهزا و مضحکه مینمایند
و نمیدانند که حقیقت بهشت و جهنمی که گفته اند خود انسان است عبارت
از این دو قوه است فرقی که دارد اینست که ما میگوییم روح در بدن بالظاهر است
هر خیال و واهمه که در خاطر نقش میبندد معدوم و محال بنظر می آید و نمیگرانند از
بدن خارج شد انشخص اگر از ابرار و اهل بهشت است خداوند قوه واهمه را
از او ساقط نموده بر قوه خیال او می افزاید هرگاه انشخص از اشرار و اهل عذاب

مثنوی جدید

باشد خداوند قوه خیال را از او بر میدارد و باقتضای عمل قوه واهمه او را می
افزاید هر چه را که توهم نموده فورا در خارج متصور میشود علی بن ابیطالب
قسیم النار و الجنة بهمه این میگویند که اختیار این دو قوه خیال و واهمه
در ید قدرت اوست و چون دانستی که مقصود از امانت قوه خیال و واهمه است
بدانکه خداوند چرا او را امانت نامیده است حکمتش اینست که نسبت این دو قوه
در ذات حق تعالی بالذات و بالاصالة است و با انسان بالعرض و بالامانة است
بدانکه آدمی مادامیکه در اینعالم است اگر این دو قوه را قوی کنند در این دنیا هم
وجود خارجی هم میرسانند چنانچه آصف تخت بلقیس را بزور قوه خیال فورا
در حضور سلیمان حاضر کرد و خداوند در قرآن از قول آصف میفرماید انا آتیک
به قبل ان یرتد الیک طرفک در قلب انسان عالم اکبر منطوی است چنانچه شاه
ولایت فرموده اند عربیة اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
و شعرا یحکم و لله کنوز تحت العرش مفاتیحها السنة الشعرا و در اینباب
افراد خوبی مناسب گفته اند حافظ میگوید شعر سالها دل طلب جام جم از
ما میکرد ؛ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ؛ گوهری کز صدف کون و مکان
بیرون بود ؛ طلب از گمشدگان لب دریا میکرد ؛ بیدلی در همه احوال خدا با
او بود ؛ او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد ؛ گفتم این جام جهان بین بتو کی
داد حکیم ؛ گفت آنروز که این گنبد مینا میکرد ؛ در مثنوی میفرماید مثنوی
با مریدان فقیر محتشم ؛ بایزید آمد که نک یزدان منم ؛ نیست اندر جبه ام الا خدا

چند چونی در زمین در سما؛ محتشم میگوید شعر هست ان ملا لکرچه بری
ذات ذو الجلال؛ اوندلست و هیچ دلی نیست بی ملال؛ اگرچه کشف
اسرار عزاز ندامت حاصلی ندارد بمصداق حدیث لو علم سلمان ما فی قلب
ابی ذر لقتله ولو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره تقریر و تحریر این اسرار در نزد
اهل ظاهر خود را بعسر و حرج انداختن است شعر گفتن با رکز و کشت
سر دار بلند؛ جرم شان بود که اسرار هویدا میکرد؛ و مقصود از
اسرار علم است علم در معنی نقطه ایست چنانچه فرموده اند العلم نقطة
کثرها الجاهلون جهل جاهلان او را مبسوط کرده است لفاظی را استعمال
لغات و رعایت سجع و قوافی را بسبب کثرة اوراق و تعدد مجلدات نموده اصطلاح
عزمًا نوسه را بقدری ذکر نموده اند که بکلی مقصود و معنی از میان
رفته است و نزاعها را من حیث المجموع لفظی کرده اند آنچه گفته اند در واقع
یک حرف بیش نیست چنانچه در تحقیق اسم اعظم اینهمه اختلاف ذکر شده است
و ان یک اسم را زیاده از صد اسم بیان نموده اند و عجب اینست که با وصف
اینهمه تعدد و تفصیل هنوز ذکر ان اسم مبارک نشده است بعضی
الله را اسم اعظم دانسته اند و مستند بر این هستند که اگر از برای خدا
اسمی بزرگتر از الله بود بموسی بن عمران در وادی ایمن میفرمود اینکه فرموده است
انی انا الله دلیل اینست که اسم اعظم الله است و جمعی معتقد این شده اند
که لفظ هو اسم اعظم است بدلیل اینکه هو اشاره بغیب الغیوب مطلقا است

و استغنای این لفظ مبارک از زبان و از بیان و از مخارج حروف دلیل
بزرگی اوست و گروهی بر انند که حی و قیوم اسم اعظم است و طائفه سفلی
دانسته اند که رحمن و رحیم اسم اعظم است و جماعتی اسم اعظم را در طی
بعضی از دعوات ذکر کرده اند و این عجیب است که ذکر این اسماء مبارکه اثر
ان یک اسم را ندارد که آصف بن برخیا بر کشان یک اسم تخت بلقیس را فی الفور
در حضور حضرت سلیمان حاضر کرد معلوم میشود که اسم اعظم لفظ
نیست بلکه معنی است و خداوند به مبالغه که اسم اعظم را بتصریح بعلم فرموده
چنانچه فرموده است قال الذی عنده علم من الکتاب و علم را در موردی بنور
وصف فرموده اند چنانچه میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
و در جائی علم را بنقطه فرض کرده اند کما قال العلم نقطة کثرها الجاهلون
و این نقطه کنایه از توجه بجانب خداوند است و این توجه باید از جانب روح منفردا
باشد جسم را در آن راه نیست روح که عبادت از امر رب است و نیتکه توجه
بدین امر بکند نتیجه آن اسم اعظم خواهد بود هر اراده که فرموده قبل ان
یرتد الیک طرفک صورت انجام پذیرد اینکه فرموده اند العلم نقطة او را
بنقطه فرض کرده اند بجهة آنست که اوست بخداوند چنانچه خداوند جسم و قابل
ابعاد ثلثه نیست نقطه جزء فرضی و قابل ابعاد ثلثه نیست پس فنا فی الله حکم نقطه
دارد چنانچه شاه ولایت در تفسیر بسم الله فرموده اند انا نقطة تحت الباء یعنی منم
ان نقطه که فنای فی الله ام آنچه میگویم و میکنم محض الله است از نفس نیست

باب اول

دنا وا ثری بیست ملا نور دمی در مثنوی میفرماید مثنوی ای علی ای
برافروخته باشه و باساعدش اموخته ای علی ابا زعنقا کرشتا
الیسپا اشکن بخود نه باسپاه ای علی که جمله عقل و دیده شمه برگو
از انچه دیده در شجاعت شیر ربانیستی در مروت خود که داند کیستی
نوترا از وی احد خو بوده بلکه با نه هرتراز و بوده پس علم و نور و نقطه
جمیعا عبارت از توحید بولایت علی بن ابیطالب است اینکه خاتم انبیا فرمود
انا مدینة العلم و علی بابها مقصود از مدینه حصار و محوطه نیست
که پیغمبران مدینه و علی باب آن مدینه باشد بلکه کنایه از این است که محمد ص
در جنب خدا تعالی نقطه توحید است که فنای در او ست و علی نقطه توحید است
و فنا در محمد و از برای مدینه علم محمدی باب ثبوت است که هرکس را هوس
وصول شهر علم خاتم انبیا است باید از باب ولایت علی بن ابیطالب داخل
شود و اسم اعظم توحید روح است بمدینه علم محمد از باب ولایت علی
بدانکه تحقیق توحید خدا تعالی را منفرداً و مستقلاً نمیتوان بیان نمود زیرا
که وصف باری تعالی در نفی صفات از او ست در این صورت چگونه معرفت او امکان
حصول میباید نخست باید او را بعالم امکان وارد کرد کلمه نفی لا اله را
که مخصوص به واجب الوجود است و استثنای الا الله که مقام ممکن
الوجود میباشد باید هویدا نمود مجموع صفات و اسما را بوجودی که
ذات الوهیت با او وارد شده است باید ارجاع نمود که معرفت او جل جلاله

حاصل کرد چنانچه فرموده است کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف انتها یعنی که بجهة معرفت خود افرید عقل بود او را موجود
فرمود و در او استقرار پدید بود کان الله و لم یکن معه شیء را چنین باید معنی
کرد که هیچ چیز با ذات او مشارکت و مجانست ندارد و او را با هیچ شیء معیت
نخواهد بود هرگاه اینطور معنی نمایند که خدا تعالی بدون مخلوق موجود
بود در حالتیکه هیچ چیز ایجاد نشده بود جمیعا در عدم بودند چنانچه بحث
عهده دار خواهد شد که ابدا جواب از برای انها نخواهد بود از آن تعطیل در
وجود لازم میاید که ذات الوهیت التی معطله بشود تا بنا در وصف خدا تعالی
اینچنین گفته اند که داخل فی الاشیاء لا بالممازجة و خارج عن الاشیاء لا
بالمباینة و قتیکه ذات الوهیت بعد وجود مخلوق بوده است در این صورت
بین و اشکار خارج عن الاشیاء خواهد بود مع المباینة و منع دخول او را
فی الاشیاء کرده اند بلکه مستقلا اثبات شخصیت و جسمانیت او شده است
غیب الغیوب مطلق را که از طرف و جهت خارج است او را در طرف در جهت مخلوق
که بعد باید خلق نمود قرار داده اند و هیچیک از این بحثها را جواب نمیتوان گفت
هرگاه مخلوق را در وجود خود مستغنی از ذات الوهیت بدانند فساد این
عقیده انهم افزون تر میباشد در این صورت خالق را با خلق مثل ذی ظل و ظل
باید دانست و مثل نور و روشنائی نسبت چراغ تصور نمود که لازم و ملزوم
یکدیگر باشند امکان عقلی ندارد که چراغ حاضر باشد و نور در او مرئی

باب اول

نشود وظلمت او دا فرو کرفته باشد همچنانکه نار یکی دلالت بر عدم وفقدان چراغ
میکند موجود نبودن مخلوق دلیل عظمی است بر عدم خالق ائمه اطهار
محض رفع این شبهه فرموده اند البعرة تدل على البعير الى اخر الحديث یعنی وجود
مخلوق دلیل بر وجود خالق است چنانچه انه تعالى الى الابد لا ینقطع مخلوق را بوجود
می اورد و بهمین منوال از الازل تاکنون متصل ایجاد مخلوق فرموده است پس
ذات الوهیت بالنسبه بمخلوق قدیم است و ذات مخلوق نسبت باو حادث خواهد
بود همینقدر فرق ما بین خالق و مخلوق کافی است که وجود مخلوق بسبب وجود
خالق است همچنانکه روشنی چراغ در قدم وحدوث باهم مقرون است هیچ وقت
تصور انفکاک ما بین انها نمیتوان نمود خالق با مخلوق هم بعینه همین حالت را
دارد خالق بدون مخلوق ومخلوق بدون خالق هرکز نبوده است قرب وبعد اینها
در اشیاء بحسب صورت نباید قرار داد بلکه قرب وبعد معنوی دارند فی المثل
ذات الوهیت با مخلوق او مطابق مثل اب با روغن است که در یکظرف مجتمع باشند
باوصف اینهمه اتصال منتهای بعد را باهم دارند ولکن نور شمس که بوجه الارض
منبسط میشود بحسب صورت ما بین انها بعد الارض والسماء است ولی بمجرد
غروب نمودن شمس نور او در لمحه واحده طی طرق سموات نموده باصل خود متصل
میشود همین حالت را دارد روح مؤمنین محض مجانستی که با علیین دارند
فتح باب سموات بجهة انها حاصل شده بمحض اینکه از قالب عنصری بدن خارج شد
کالبرق الخاطف عروج بسموات مینمایند واشاره باین معنی است یوم نطوی السماء

15

کطی السجل للکتب را نموده بفرو بمن الوهیت ربنه والسموات مطویات بیمینه
اینها را حاصل خواهد شد و بیان انقطالب انشاء الله تعالی در باب متعلقه
بمعاد خواهد شد در اینجا بجهة تقریب نوشته شد مطلب دیگر اینکه ذات
الوهیت که غیب الغیوب مطلق است بهیچ وصفی موصوف نیست وارد شده
در کمون عقل هرکاه تشخیص بکوید را بتصور چه عیب دارد بکوئیم ذات
الوهیت همان عقل میباشد چه لزوم دارد که معتقد ذات غیب الغیوب
او را واردکه عقل بدانیم میکوئیم عقل من حیث انه مستقل بالذات وقادر
بمقادیر الالوهیه ومؤثر فی الوجود میباشد جواب کفته میشود که ذات
الوهیت مطلقا تقابل وتعارض با مخلوق خودش نباید داشته باشد
وازبرای ذات الوهیت ضدی در مقابل نخواهد بود بلکه او خالق وموجد
ومربی کل اضداد است عقل چکونه اله مطلق است و حال اینکه تقابل وتعارض
با جهل دارد مقابله ومعارضه او را با ضد خودش باصطلاحات عدیده ذکر
نموده اند کاهی او را نور کفته اند ومعارض شده است با ظلمت و باصطلاحی
رحمن نامیده اند مقابله ومعارض شده است با شیطان هرچیکه بجهة او
ضدی یافت بشود باوصف اینکه مظهر ذات الوهیت باشد معهذا از رتبه
واجب الوجودی خارج ودر عداد ممکن الوجودی محسوب خواهد شد عقل با
خواهد
بودن معارضی که جهل است در مقابل او واقع شده چکونه رتبه الوهیت
داشت بلکه در عداد مخلوق است لکن اشرف مخلوقات دارای رتبه ملکوت

باب اول

السموات والارض است که جمیع عوالم امکان در تحت او در وقوع باشند و بهمین
دلایلی که نوشته شد محمد و آل محمد که حقیقت ایشان عقل مجرد است در حالت قوس
نزول منتهی بنقطه ارض صورت شده با ابوجهل و سایر معاندین تقابل
و تعارض با فقرا اند باصحاب خاص فرمودند نزلونا عن الربوبیة و قولوا فی حقنا
ما شئتم ولکن ذات الوهیت را هرگز قوس نزول نخواهد بود و منتهی بنقطه
ارضی که تنزل صورت نمودن و تجسم لازمه اوست نخواهد شد ولکن آل محمد که حقیقت
ایشان عقل بود ذات الوهیت کرده اند در آن جمال حق دیده بکرار معانی
توحید آنکه مقصود ازین لفظ واحد بودن خدا بتنها از جهت عدد نیست
بلکه توحید ماخوذ از اتحاد است که او جل شانه را با حقیقت بنی آدم که ایجاد
کرده و صنع ید قدرت اوست الفت و اتحاد بدرجه کمال است ملای رومی میفرماید
مثنوی اتحادی بی تکیف بی قیاس : هست رب الناس را با جان ناس : لیک
گفتم ناس من نسناس نی : خلق را جز جان حق شناس نی بدانکه ذات الوهیت
منزه است از وصف و حد و عدد کمون حقیقت اوست پس چندین حجب مستور
و مکنون میباشد وجود و حضور شدید در مخلوقات نظیر وجود معنا در الفاظ است
و هو داخل فی الاشیاء لا بالممازجة و خارج عن الاشیاء لا بالمباینة و بهمین معنی
فرموده و نحن اقرب الیکم من حبل الورید بعضی از عرفای حقانی قرب حق را بخلق
از شدت مبالغه بقرب آب نسبت ببرف مثل زده اند همچنانکه برف هیچ جز آب
از آب نیست با الفاظ هیچ جز آب از معانی نیست همین منوال و میزان بخلایق

در توحید

هیچ چیزی اقرب از خدا بخلایق نخواهد بود شرح مقال اینست که میفرماید یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا نخست باید
دانست که فاصله ما بین ذات و مشیت امر او نیست ذات او در کمون امر
اراده او مستور است امر و اراده او در کمون عقل اول مکنون شده است
عقل اول که باصطلاحی روح القدس و باصطلاحی عرش و بزبان شریعت
حقیقت محمدیه است و این عقل اول که حقیقت محمدیه است در کمون عقل ثانی
مستور است که باصطلاحات عدیده او را کرسی و لوح و قلم و صراط و میزان
و کتاب مبین گفته اند و بزبان شریعت حقیقت نور علی بن ابیطالب است و
این عقل ثانی در کمون طبایع علوی عناصر اربعه که ماده وجود و ظهور مخلوقات
است میباشد و قالب مثالی آدمی از طبایع این چهار عنصر مخلوق شده است
و بزبان شریعت این طبایع اربعه را میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جبرائیل
حمله عرش نامیده اند زیرا که عرش عالم ایجاد و امکان بر اینچهار حقیقت محکم
و مستقر شده است و اینچهار طبیعت در قوس نزول بعد صورت چهار عنصر
آب و آتش و خاک و باد مخفی است هیکل بنی نوع آدمی در عالم سفلی ارضی از
صورت اینچهار عناصر مرئی و محسوس شده است شرح اینجمله در باب معاد
مفصلا مذکور خواهد شد و ذکر اینها در باب توحید اضطرارا نوشته
میشود پس نور خدا بتعالی وادا است بهر چیزی و هیچ چیز برا او وارد نخواهد شد
و این صورت ظاهری انسانی لطیفه ایست که مستجمع مراتب خمسه توحید و عدل

و نبوت و ولایت و معاد شده است نعم ما قال مثنوی ای کمان و تیرها
بر ساخته ✽ صید نزدیک تو دور انداخته ✽ نحن اقرب گفت من حبل الورید ✽
تو فکنده تیر فکرت را بعید ✽ هر که دوتر نادانتر او دورتر ✽ از چنین صید است
او مهجورتر ✽ و بهمین لحاظ بزرگان گفته اند سبحان من خلق الاشیاء
و هو عینها و اخفاها و بعبارة اخری میفرمایند اللّٰه غیب الناس و الناس
شهود اللّٰه حق در خلق مخفی و خلق از حق آشکار است هرگاه در شخص بصیرت ملاحظه
مجموع مراتب خود را در نفس خود خواهد موجود دید بدلیل ظاهر و آشکار
بر صدق این مطلب اینست که نطفه آدمی از روزیکه انعقاد یافت تا وقتیکه از این
بدن خارج شود مجموع لوازم تکمیل را از باطن و حقیقت شخصی خودش
بصورت ظاهر اطلوع نموده قوا و خمسه و عظم جثه و مراتب علم و ادراک
و اعضا و جوارح و صورت ظاهریه آنچه هست تماماً از باطن خود شخص
طالع شده است هیچ چیز از خارج ضمیمه بدن او نکرده اند همین دلیل واضح
آشکار نیست که صانع و موجد او در کمون او ست از فرط و غلبه غفلت
و جهالت صانع و موجد و حافظ و رازق خود را از خارج دانسته است
شاه ولایت فرمود عربیه اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم
الاکبر و عجب اینست که با اینهمه قرب و اتصال باطنی از صورت و انظار
ظاهری تحت کمال بعد را دارد هم آنحضرت فرمود یا من قرب من خواطر
الظنون و بعد عن ملاحظة العیون و علم بما کان قبل ان یکون و تبین

حدیث کان اللّٰه و لم یکن معه شیء اشاره از استیلای حقیقت او از اجسام
و جواب از این مذاکره الان کما کان گفته اند و بملاحظه قرب او بارواح در
بعد او از اجسام است که فرموده اند یا من علا فی دنوه و یا من دنی فی علوه
چون دانستی که حقیقت عقلیه محمد و علی علیهما السلام هیکل توحید شد
که در کمون حقیقت آدمی که اوراق لیل و مثال نامیده اند بطور ودیعه گذاشته
شده است و قالب مثالی که در کمون این صورت ظاهری خلق الانسان کالفخار
که طلسم توحید الهی است مندرج شده یقین بدانی که عقل اول که باصطلاح
عقل معاد نامیده شده است و حقیقت محمد است نور مقدس آن الوهیت را
موصل شده است از وحدت بکثرت و عقل ثانی که باصطلاح عقل معاش
نامیده شده و حقیقت علیه علی است داعی خلق است از کثرت بوحدت عربیه
انما انت منذر لعباد ✽ و علی لکل قوم هاد ✽ و در کلام اللّٰه آیات عدیده
در اثبات این مطلب نازل شده و از جمله آنها اینست که میفرماید و اذکر ربک
فی نفسک تضرعاً و خیفة دون الجهر من القول بالغدو و الاصال و لا تکن
من الغافلین از این آیه محقق میشود که در نهاد آدمی در قلب و در کمون آدمی جا
گرفته است و او را در نفس خود باید طلب نمود در خارج نیست که بزبان و قول
احتیاج داشته باشد اقوال عرفا نیز اثبات این مطلب میکند مثنوی یار در بکر
ان نفر محتشم ✽ با هر نبا ملکه نکه بر ندان منم ✽ نیستانند جنبر آم الاحنا
چند جو تو در زمین و در سما ✽ در السنه و افواه عوام الناس اغلب این لفظ

باب اوّل

جا دیست میگویند حق بمرکز جا و کرفت و این کلام را در موارد نامناسب ذکر
میکنند فرضاً شخص معتبر و متموّلی را اگر در بلده و اردو یا شهر بکنند مرکز
استحضار حاصل نمود فورا میگویند حق بمرکز جا و کرفت خواشاده بذات واجب
الوجود است که در نقطه مرکز حقیقت هر چیزی جا و کرفته است مراد از بلد
جا و دارد و جوانرا در مدّ نظر و اشجار را در کمون ثمر که از شجر حاصل میشود
دست ولایت مطلقه انها را از باطن شجر بظاهر آورد نشان میفرماید و همین اثر
در معادن است در حقیقه انچه در معادن تکوین حاصل نموده و خارج ملبس میشود
از کعبه ولایت مطلقه حاصل شده است آیات مبارکات انواریه که افتتاح
انها به الله نور السموات والارض شده و ختم او با ینقرار گرفت ومن لم
یجعل الله له نورا فما له من نور واین آیات بعضی از آنها تفسیر و تبیین بعض
دیگر را مینماید میفرماید: الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها
مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یعنی خدا بتعالی ظاهر کننده
آسمان و زمین و هر بلندی و پستی اعم از اینکه در آفاق باشد یا در انفس در
عالم صورت باشد یا در عالم معنی در ظاهر باشد یا در باطن خدا بتعالی پدید
آورنده و جلوه دهنده او است مثل نور او در عالم مثل شعله چراغ است که در فتیله
کرفته باشد و آن فتیله در میان زجاجه وضع شده و این سه فقره مجتمعا بمنزله شیء
واحد است گویا ستاره ایست درخشنده و روشن و تابنده و تاویل و
٢ نور الوهیت خدا تعالی لطیفه ایست که
توجیه آیه مبارکه اینست که انقلبه لطیفه صفا مظهر و عقل شده است یا بمعنی

حد در شهود

که مورد او عقل است و در کمون عقل قرار گرفته است و آن عقل عقل اول است
که عقل معاد نامیده شده زیرا که مطلع نور الوهیت واقع شده لازم و
ملزوم یکدیگرند هم چنانکه شعله چراغ در حجاب فتیله باید بدون فتیله
شعله ملحوظ هیچکس نخواهد شد و این فتیله عقل معاد عبارت از حقیقه
نور محمد است که او را باصطلاح عرش نامیده اند آیه مبارکه الرحمن علی
العرش استوی اشاره بهمین مطلب است و این مشکوة حقیقه محمدیه و آل
در حقیقه عقل ثانی که او را عقل معاش نامیده اند و باصطلاح کرسی گفته اند
و از عبادت از حقیقه نور و ولایت مطلقه علویه و اولاد آنحضرت صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین است و آیه کریمه وسع کرسیه السموات والارض
اشاره بآنحضرت میباشد خدا بتعالی محض اثبات مراتب و شئونات اتحاد
و معیت آنحضرت با بنی نوع انسانی که متبوع بد فلذات او ست عناکره
اینمثل اقدام فرموده شبهه مغایرت و مفارقت را مرتفع میفرماید فرق
و بعد مکانی را که لازمه اجساد و اجسام است از خواطر مرتفع ساخته محقق
میدارد که وقوع حقیقت او جل شانه در اشیا مثل و نظیر بودن معانی در الفاظ
است همچنانکه الفاظ در متن واقع مملو است از معنی و لکن بحسب صورت ذره
از معنی در الفاظ یافت نمیشود در حال اینکه وضع او بجهت فهم معنی است در حقیقه
ظرف معانی است هیچ چیز بمعنی اقرب از الفاظ نخواهد بود تفاوتی که الفاظ با معنی
دارد اینست که معنی در وجود خودش مستقل بالذات است و احتیاج بالفاظ

ندارد ولی الفاظ بجهت این وضع شده است که خلق را دلالت بمعانی نماید
در حقیقت نفس الامر الفاظ بمنزله رسولی است که واسطه شده است میان
معانی باطنیه با صورت ظاهریه انسانی در این صورت خدا تعالی را با بنی نوع
انسانی اجتماع و امتزاج معنوی و انفکاک و افتراق صوری هست قرب و بحسب
معنی از قبیل قرب جان بروغن و قرب بانسبت برفاست و بعد او بحسب صورت
مثل تباعد لیل و نهار است که هیچ وقت مادّه اجتماع حاصل نخواهند نمود
اینما تولوا فثم وجه الله اشاره بقرب معنوی و بعد صوری است با اینکه
دلالت باینمعنی دارد بسیار است مطلب این بود که نور الوهیت و نور عقل
معاد و نور عقل معاش اجتماع حاصل فرمودند باینمعنی که هر یک بدیگری
دیگری قرار گرفته مجتمعا مشابه کوکب دری درخشنده شده مورد اینکوکب
دری شجره مبارکه زیتونه حقیقت آدمی است میفرماید یوقد من شجرة مبارکة
زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی
نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء
علیم خلاصه معنی اینست که کوکب دری مذکور افروخته شده است از شجره
مبارکه زیتونه حقیقت آدمی اکنون درخشنده که اینکوکب در این شجره اتفاق
بروز و ظهور یافته است که شرقی محض باشد و نه تنها منطفی شده است که غربی
محض باشد نه بلکه نور اینکوکب روشنی این شجره ظهور کلی حاصل
نماید این شجره را هرگاه مس نار نشود یعنی حالت حطب برای او وقوع نیابد

که قابل سوختن بشود نور علی نور خواهد بود مشابهت آدمی بشجره مبارکه
زیتونه بعلت اینست که همچنانکه در اشجار تعدد و زیادی عدد است و در عدد
و کثرت او فراوانی و برکت است شجره حقیقت انسانی هم متعدد و با برکت است
همچنانکه از تخم هر درخت درختها ظاهر میگردد از نسل هر آدمی آدمها مخلوق و
موجود میشود بطوریکه در شجره زیتون مایه افروختن و سوختن هر دو
گذاشته شده است نیز از چراغ میشود درخت را روشن و منور مینماید
هرگاه اتخاذ دهن از او بشود و اگر همان او را مس نار شود تماما سوخته و
ضایع خواهد شد در انسان نیز بمشابهت درخت زیتون وجود بعینه کذلک
نفس مطمئنه آدمی بمنزله روغن زیت او است که اگر او را تربیت نماید مشتعل و منور
خواهد شد هرگاه از تربیت نفس مطمئنه صرف نظر کرد نفس اماره بالسّوء
آدمی که بمنزله چوب هیزم درخت بدن انسانی است باعث سوختن فاسد
کرد بدن کل شجره حقیقت او تشخص میشود چون دانستی که کوکب دری
افروخته شده از شجره مبارکه زیتونه است حال محتاج این هستیم بدانیم این شجره
در کجا است میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو
والآصال میفرماید این شجره مبارکه واقع در بیوتی است که خدا تعالی بعموم
ساکنین آن بیوت اذن رفعت داده است یعنی قدرت اینکار را داده است که
از سجین عروج بعلیین نمایند در این بیوت مذاکره اسم الله شده است یعنی
کوکب دری مذکور با این شجره در میان این بیوت است تسبیح میگویند شامل

باب اول

پیوت یعنی آن اشجار زیتونه که در بیوت اذن الله ان ترفع واقع شده اند داد
مخفی میباشند کوکب دری مذکور در هر صبح و شام اعم از اینکه صبح و شام
آفاقی باشد یا صبح و شام انفسی طلوع و غروب شمس از وجه الارض صبح و شام
آفاقی دخول و خروج ارواح از ابدان صبح و شام انفسی است مشارق و مغارب
کنایه از چیزهائی است که از عدم بدنیا طالع شده و از دنیا باخرت غروب مینماید
محقق شد که شجره مبارکه زیتونه واقع است در بیوتی که خدا تعالی اذن رفعت
بانها داده است حال باید معلوم بشود که بیوت مذکوره چه چیز است رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون
یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله
والله یرزق من یشاء بغیر حساب میفرماید بیوتی که اذن رفعت بانها داده
شده است عبارت از جماعتی است که انها را تجارت و معیشت دنیوی باز نمیدارد
از مذاکره و یاد اوری کوکب دری الوهیت که در کمون انها ودیعه گذاشته شده است
و ایشان برپا میدارند صلوة را و میدهند زکوة را و میترسند از روزیکه تقلب
بشود در قلوب و ابصار یعنی که کوکب دری مذکور از قلب انها مرتفع بشود
و در مقابل نظر انها قرار بگیرد یعنی در هنگام مرگ هر گاه ایشان از ابرار بوده اند
کوکب دری همچنان در قلب انها واقع است مثل شعله انها را و بعالم علوی
عروج میدهد و اگر ایشان را مستنار شده باشد یعنی از اشرار بوده اند در وقت
قلب انها قابل بتول کوکب دری نخواهد بود این کوکب از قلب انها خارج خواهد شد

بعوض حفظ و بقای انها در مقابل انظار انها واقع میشود و ارواح انها
مس لباس ناسوتیت نموده بصور مختلفه حیوانات داخل میگردد و بر حسب
اشاره کوکب دری در سطح زمین حرکت و سکون مینماید میفرماید والذین
کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
و وجد الله عنده فوفیه حسابه والله سریع الحساب یعنی اشخاصیکه غفلت
از مذاکره و یاد اوری کوکب دری نموده و مخالفت او کرده اند در دنیا مثل سراب
خواهند بود که تشنگان او را آب تصور نمایند یعنی اینجماعت در دنیا بصورت
آدم راه میروند و خلایق ایشان را عالم و هادی دانسته راه می پندارند و تبعیت
نفسانیت شما لیث انها را نمودند معلوم میشود که صورت آدم هستند و معنا از
در انها نیست چون بمیرند بصورت حیوانیت در ایند ظلمت جهل و جنون
حیوانیت از همه طرف انها را احاطه مینماید ظلمت هر صورتی از صورت
حیوانیت فوق دیگری است نه اینکه همه صورتها حالت تساوی داشته باشند
و کسی اگر خدا تعالی نور روشنی در باطن او قرار نفرموده باشد از برای او
نور طلوعی نخواهد بود میفرماید او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج
من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد
یریها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور متممین نور معاندین اهل البیت
علیهم السلام نیز تاویل نموده اند آیات و اخبار بکثره دلالت باین معنی دارد بسیار
و در دعوات نیز اشاره باین مطلب نموده اند که از جمله انها دعائی است که در نوزدهم

خلق اختصاص به ماه مبارک رمضان دارد و در آن ایام تلاوت مینمایند
میفرمایند یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم مقصود از علی شاه ولایت است
زیرا که او ست در عالم امکان خلق عظیم و آیه عم یتسائلون عن النبأ
العظیم الذی هم فیه مختلفون با آنحضرت تأویل شده است و انجناب غفور
و رحیم است چنانچه در اشعار آنحضرت که خطاب بحارث همدانی است میفرماید
عربیة اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه
لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا هرگاه آنحضرت غفور و رحیم
نبود البته نار دوزخ اطاعت امر و نهی او را نمینمود و قسیم النار و الجنة
بودن علی دلالت بر غفور و رحیم بودن او است چون حقیقت آنحضرت
عقل است عقل حافظ درین اشیا داست مخاطب شد بخطاب انت الکل
العظیم الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر زیرا که تزئین کننده
عالمیان است مثل اعلاست عقل است که مثل شیء عین شیء نخواهد بود بر
خدا تعالی که مثل الاعلی است واضح و آشکار است که مثل او مثل از یکجنس نیست
لکن هیچ مثلی است که مثل او شیء نخواهد بود و هذا شهر عظمته و کرمته
و شرفته و فضلته علی الشهور مشار الیه هذا شهر بدن آدمی است زیرا
که شهر در لغت مظهر کاه زشت را میگویند چون صورت بدن آدمی در عالم
مظهر معنی و حقیقت است و اینصورت جثمانیت بقالب مثال که صورت
روحانی حقیقی شخص میباشد بلاخلاف مظهر کاه زشت و گریه و نامطبوع

نخواهد بود با وجود این خدا تعالی محض عنایت و عاطفت اینصورت
آدم را دینه عظمت و کرامت و شرافت و فضیلت عطا فرموده و رجحان
داده است بمجموع صور حیوانات و بر همه آنها غالب و قاهر و مستولی کرده است
و هو الشهر الذی فرض صیامه علی و هو شهر رمضان و این شهر
که مظهر کاه زشت است بجنان شهری است که در او صیام یا بمن فرض فرموده
چون آدمی زین شهر بدن خارج گردد دیگر صیام بجهة او فرض نخواهد بود
و اینصورت شهر زشت ما شهر رمضان است رمضان در لغت از رمضاء
مأخوذ است که وادی دیگر از خشکی است که آفتاب بآن تابیده باشد و محسوس است
که اینصورت زشت از برای تحقیق نیکو وادی دیگر از خشکی میباشد
بلکه بمنزله قبر است که پیوسته روح و حقیقت آدمی انتظار ظهور معنی این
اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور دارد و عظامی که در بدن
آدمی است حکم سنگریزهای خشک دارد الذی انزل فیه القرآن در
باطن شهر رمضان بدن نزول قرآن شده یعنی در بعد و لایت در او قرار گرفته است
هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان نزول قرآن نور ولایت در شهر
رمضان بدن آدمی بجهة هدایت خلایق و بیان کنندگان از هدایت و فرق
گذارنده میان حق و باطل است و جعلت فیه لیلة القدر و جعلتها خیرا
من الف شهر و قرار دادی در شهر بدن آدمی لیلة القدر را که عبارت از قوه
قلبیه آدمی است که این قوه در غیر انسان در هیچ مخلوقی خلق نشده است

باب اول

اگرچه حیوانات صورت شکل صنوبری دل را دارند ولکن صورت صنوبری
از قوه قلبیه خالی است چنانچه فرموده است وافئدتهم هواء در حق انسان
عاصی میفرماید ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها ولهم
قلوب لا یفقهون بها اولئک کالانعام بل هم اضل پس لیلة القدر که عبارت
از قوه قلبیه است در شهر رمضان بدن ادمی وضع شده است نه از هر صورت
حیوانی است که قوه قلبیه در انها وضع نشده است فیا ذا المن ولا یمن علیک
من علی نفسک ربنا نجنا من النار نجنی عن علیه ادخلنی الجنة برحمتک یا ارحم
الراحمین صاحب من وجود محمد وال محمد هستند که ایشان مجموع موجودات
منت است و هیچ کس را بر انها منت نیست منت بگذار و من با خلاص من از صورت
نفسانی و جسمانی از جمله احادیثی که اشاره باین مطلب شده است اینست عن کمیل ابن
زیاد قال سئلت مولینا امیر المومنین علیا علیه السلام فقال یا امیر المومنین
ارید ان تعرفنی نفسی فقال یا کمیل وای الانفس ترید ان اعرفک فقلت یا امیر المومنین
هل هی الا النفس الواحدة قال یا کمیل انما هی اربعة النامیة النباتیة والحسیة
الحیوانیة والناطقة القدسیة والکلیة الالهیة ولکل واحدة من هذه خمس
قوی وخاصیتان فالنامیة النباتیة لها خمس قوی ماسکة وجاذبة وهاضمة
ودافعة ومربیة ولها خاصیتان الزیادة والنقصان وانبعاثها من الکبد
والحسیة الحیوانیة لها خمس قوی سمع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصیتان
الرضا والغضب وانبعاثها من القلب والناطقة القدسیة لها خمس قوی فکر

وذکر

در نبوت

وذکر وعلم وحلم ونباهة ولیس لها انبعاث وهی اشبه الاشیاء بالنفوس
الملکیة ولها خاصیتان النزاهة والحکمة والکلیة الالهیة لها خمس قوی
بقاء فی فناء ونعیم فی شقاء وعز فی ذل وفقر فی غناء وصبر فی بلاء ولها خاصیتان
الرضا والتسلیم وهذه التی مبدؤها من الله تعالی والیه تعود قال الله تعالی
ونفخت فیه من روحی وقال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة والعقل وسط الکل تم الحدیث بدانکه غرض اصلی را بتبدیل دانستن
سه چیز است بطوریکه از غلبه اطمینان بصدق انها حق الیقین بهم رسد شخص
وقوع بیابد و این دینیه تحقق نخواهد یافت الا باقامه ادله عقلیه که طبیعت
ادمی مجبور و مستاصل و ملجأ نماید بپذیرفتن و قبول نمودن مطلب اول
اثبات واجب الوجود است در تحقیق این فقره هیچ جمعی قوی انمشاهده صنع
و نکات خفیه که در انها مشاهده و ملاحظه میشود نخواهد بود صنع
بدون صانع محال است وجود خود شخص گواه بر وجود موجد او است و
همچنین عوارضی که بجهت او رو میدهد که اغلب انها بر خلاف میل و اراده او
وقوع یافته است بطوریکه قادر بدفع و دفع نمودن انها نیست پس این همه
اضطرار و عدم اختیار دلیل معظمی است بوجود مختار مطلق همچنانکه
اولیا فرموده اند عرفت الله بفسخ العزائم و هم چنین از عبور و مرور قافله
که پیوسته از عدم بوجود می اید استدلال باین مطلب مینمائیم که قافله سالار
حی و حیات بخش است از برای او هیچ وقت تنالد فنا نخواهد بود از وقوع مکان

باب اول

عملا چنانچه در اوراق سابق مذکور شد یقین حاصل میشود که خدا تعالی
مدرک است و فرار نمودن از حکم او محال خواهد بود اختلاف صور مخلوقات
تصریح این مطلب نمود که ذات الوهیت قادر و مرید و فعال لما یرید است مطلب
دویم در اثبات وحدت ذات الوهیت است رابطه معنوی از کل طبقات مخلوقات
مشاهده میشود دلیل رابطه آنها بیکدیگر بسیار است از جمله اینست که مبنای
خلقت مجموع حیوانات بر یک نهج و نسق شده است جمیع آنها اکل و ماکول یکدیگر
واقع شده اند و محوم هر جنسی از آنها بدل ما یتحلل جنس دیگر میشود نبات و اثمار
از زمین میروید جمیعاً طعمه آنها است و اصلاح مزاج متفرقه همکنان را مینمایند
و هم چنین مقر کل مخلوقات وجه الارض است و منبت ارزاق جمله از زمین است
اجرام علویه را مشاهده مینمائیم که مربی اجسام سفلیه هستند مجموع آنچه
که مذکور شد دلیل رابطه کل مخلوقات است بیکدیگر و همین رابطه فیمابین عموم
مخلوق دلیل بوحدت حقیقت خالق است که خلق نمودن مخلوقات از مصدر واحد است
و مشترک بین الاثنین نیست هرگاه تعدد در وجود خالق بود رابطه فیمابین مخلوق
آنها نبود مطلب سیم اثبات توحید خدا تعالی است معنی توحید غیر از معنی وحدت است
معنی توحید چنانچه در اوراق سابق مذکور شد اتحاد است یعنی که او را با خالق
خود اتحاد و اتصال بمرتبه ایست که گویا هر دو واحد هستند عالم الوهیت با آنها
دلیل بر توحید و معنی اتصال او است با مخلوق خودش لا کالاتصال الهیاکل
الجسمانیه بل بالامتزاج المعنویه الروحانیه هر گاه خارج از اشباه بود

حند درانو

علم و قدرت و استیلا و احاطه بمخلوقات نداشت چنانچه فرموده است الم تر
ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم هیچ آیه از آیات قرآن نیست
مگر اینکه در تصریح و تأویل آنها اثبات مطالب خمسه اصول عقاید اسلام را
میفرماید و همین مطالب خمسه توحید و عدل و نبوت و ولایت و معاد را
خدا تعالی در قرآن بالفاظ و عبارات و اصطلاحات و حکایات و امثال علیحده
بیان فرموده است و مجموع این مطالب خمسه در حقیقت خلقت بنی آدم اجتماع یافته است
و بهمین جهت است که اثبات هر یک از این مطالب پنجگانه منفرداً محال است محتاج
باین میشود که او را ضمیمه مطلب دیگر نمایند تا مقصود حاصل شود تفکیک
این مطالب از یکدیگر علی الرسم شده است کسیکه واقف از این نکته نشده است
در بادی نظر چنین تصور خواهد نمود که مطالب این رساله تداخل بیکدیگر
نموده است و مکررات بسیار دارد ولی غافل از اینست که بنی آدم خلقت
جامعه و کلمه تامه است و در کل مواد خمسه ناچار باید ذکر حقیقت کلیه
بنی آدم را نمود مراتب توحید و عدل و نبوت و ولایت و معاد را از وجود بنی آدم
باید کرد و او دست احسن تقویم چنانچه فرموده است لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالدین الیس الله

باحکم الحاکمین باز بود در عدل دمادرا بمعنی بالفاظ مختصر موجز اکتفا
مینمایم علما باصطلاح خودشان عدل را عبارت از وضع شی در موضع
له خود میدانند و شعرا بزبان نظم چنین گفته اند شعر دهنده که بگل
نکهت و بگل جان داد ؛ بهرکه هرچه سزا بود حکمتش آن داد ؛ بعرش رتبه
عالی بفرش مایه پست ؛ ز روی مصلحت و رای مصلحت آن داد ؛ واگر
شخص بصیر از روی تامل و انصاف نظر کند میداند در حق او هرچه شده است
از روی عدل و انصاف شده است هر ما وقع اگر نشده بود ظلم بود و اگر حکمت
بعضی را فهم نماید حجت بر عدم حکمت و مصلحت نبابد قرار بدهد بلکه فهم خود را
در ادراک آن قاصر بداند خلق بمنزله مریض هستند و خداوند طبیب انها است
و در امراض حاده اگر طبیب تجویز خوردن عسل بمریض نماید در ظاهر لطف
و در باطن جفا است با طبیب حاذق مباحثه و مناظره نمودن دلیل حمق
و ارتکاب بخطا است بهترین صفات رضا بقضا است فردوسی میگوید شعر
ز خورشید کردنده تا تیره خاک ؛ همه داد بینم ز یزدان پاک ؛ اصل و علت
عدل خداوند را ایجاد خلق است که روح کائنات بمدلول قل الروح من امر ربی
امر و اراده پروردگار است و قالب مثالی انها را از طبیعت عناصر و صورت
ظاهری انها را از صورت عناصر اربعه ایجاد کرد هیکل و هیولا و هر را بمصداق
خلق الله ادم علی صورته بصورت حقیقت باطنی ادم افرید پس کاینات
در افرینش صورت و معنی مساوی خلق شده اند مجموع انها فرداً فرداً جزا

داده میشوند بمقتضیات عمل خودشان شرافت و کرامت مخلوق را در نزد
خود بشهادت ان اکرمکم عند الله اتقیکم بتقوی و پرهیزکاری مقرر
فرموده و بقدر ذره ظلم باحدی نکرده است بعضی از جهال در فقر و غنای
زید و عمر ایراد گرفته اند و نمیدانند که بهترین مربی که خداوند عالم در دنیا
بجهة بندگانش قرار داده است فقر است زیرا که هر هنری که ادم پیدا کرده اند
فقر و بی بضاعتی مظهر او است فقر محرک خلق است بکسب کمال و جمع هنرها
و را معرفت حال تحصول مال و عزت و اعتبار در انظار حاصل میشود بهمین
جهة است که همیشه اشخاص با کفایت و کمال از صنف فقرا بروز میکنند و
اولاد اغنیا از کمالات ظاهر و باطنی عاری و عاطل هستند چونکه
مربی فقر مواظبت حال انها را نکرده است معتقد این شده که شخص بشاید
بالذات و بالخاصیه مستوجب و مستحق غنا است و ابدا انها را حاجت بتحصیل
کمال نیست بالطبع و الفطرة معدن و منبع کمالات هستند و جمعی از خوش
چینان خرمن و حاشیه نشینان مجلس ایشان و محض خوشامد بلا انقطاع
تعریف و توصیف میکنند بطوری که بخود صاحب مسلم امر مشتبه میشود
و تعدی میکنند که بیدا ایشان رخت از این عالم بر می بندند و اموال انها
در زمان قلیل تلف میشود و اصحابی که بود ند سفره را از نان خالی میبینند
هر یک عقب کار خودشان میروند چون ایام تربیت انها منقضی شده است
کوساله بصورت انسان با حالت پریشان بفقر و فاقه مبتلا شده برحمت

وبطالت میکذرانند واکر دولت ظاهری انها تلف وضایع نشده باشد فقر
عقل وعلم وادب هستند که از همه چیز بدتر است و همچنین علت عمده فقر وغنا اینست
که دولت وعزت را از خداوند باید درخواست نمود نه از خلق هر که از خدا خواست
بمضمون تعز عطا کرد وهر که از خلق خواست همیشه محتاج وفقیر ماند وهمچنین
بعضی بواسطه تحصیل علوم وهنرهای ظاهری معتقد این میشوند که اسباب
رزق ومعیشت انها حاصل شده است واز همه کس بجمع مال وعزت واعتبار
اولی والیق هستند غرور انها را از خدا دور میکند ونمیدانند ع هنر ٤
عیب گردد چو برگشت هور : لاجرم همیشه فقیر وذلیل میمانند بطوری که محل
ترحم سفها میشوند واز این قبیل اشخاص زیاد است که هنرهای عدیده دارند
فضل وعلم ظاهری انها بسیار است با وصف این در نهایت فقر وپریشانی میکذرانند
وعلتش این است که علم معنوی ندارند ودیده باطن انها کور است که ان الله
هو الرزاق ذو القوة المتین غفلت نموده حسن خط وحفظ اشعار شعراء
عرب وعجم وتتبع در لغات وامثال اینها را علت رزق میدانند وهمچنین بعضی
از اشخاص بخدا اعتراض میکنند واز انجمله میکویند شیطان را چرا افرید که باعث
اضلال بندکان بشود ونمیدانند که خداوند حکیم است وکار حکیم هیچوقت از مصلحت
خارج نیست چه مصلحتهای زیاد در خلقت شیطان است وما هیچیک انها را نمیدانیم
واز جمله انها یکی این است که این همه خلق بواسطه شیطان موجود شده اند اکر
شیطان نبود وادم نافرمانی نمیکرد واز بهشت خارج نمیشد بهشت هم جای

توالد وتناسل نبود نوع ادمی همان ادم وحوا انحصار مییافت پس شیطان 26
باعث عصیان واخراج ادم از بهشت کردید تا بزمین هبوط نموده اینهمه
خلق از او موجود بشوند تا انسان همین یک مصلحت در خلقت شیطان
ما را کافی است مبادا نکه یکی از طرق عدل این است که شخص معتقد این بشود
که اجرای تقدیر با خدا تعالی است ولکن اموریکه مقتضی حسن تقدیر
وسوء تقدیر میشود منوط باختیار ادمی است هر کاه غیر این باشد
مطلقا استشمام رایحه معدلت نخواهد شد واز لوازم امور نخواهد
بود که بعد از ظهور ووقوع امر تقدیر برجا بشود بلکه در این مسئله
علم خدا تعالی کافی است عدل الله تعالی اقتضای ان دارد انچه را که شخص
در حق عامه خلق می پسندد اعم از اینکه انچه از شخص بظهور برسد
ویا در نیت وکمون خاطر انشخص باشد از خدا تعالی تقدیر خود انشخص
بفرماید توضیح مطلب انکه هر کس طالب این است که بندکان خدا فقیر باشند
یا غنی ذلیل باشند یا عزیز صحیح باشند یا سقیم وقس علی هذا هر کاه ٩٥
شخص قدرت میداشت همان نیت را درباره عموم خلق بظهور میرسانید
عدل حق تعالی اقتضای ان میفرماید که بحکم انما الاعمال بالنیات ان خیرا
فخیر وان شرا فشر همان اراده انشخص را تقدیر امور خود انشخص قرار دهد
ملای رومی در مثنوی این مطلب را منظوما فرموده است مثنوی اینجهان
کوه است وفعل ما صدا : سوی ما اید صداها را ندا : کرچه دیوار

باب سیم

انکه سایه دار است هم بگردد سوی او ان سایه بان * بخصوص رد او اند که
اقوی دلیلی است که مبنای کار اینجهان در مخلوقات مختلفه بمثل است بهمین
ملاحظه فرموده اند نیة المرء خیر من عمله و هنگامیکه نیت شخص خوب باشد مجموع انچه
ازو بظهور میرسد خیر و خوب خواهد بود و اگر نیت بد باشد انچه از شخص
بروز مینماید جمیعاً شر و نحس میباشد هر گاه بحسب اتفاق بخلاف عادت
و اقتضای طبیعت امری از انها ظاهر بشود معتبر و معتنا به نخواهد بود
از قبیل رمیة من غیر رام است حدیث من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه
نفوذ اینمطلب را نموده است ایات و اخباریکه با این معنی دلالت دارد بسیار است
چون در اینمطلب اختلاف چندان نیست بلکه متفق علیه عقلای روزگار است
مذاکره ایات و اخباریکه تشریح این امر مینماید لازم نیست که ماندین ندانی
خلاصه معنی انکه کل امرئ بما کسب رهین است در حقیقت بحث علم خدا
منفرداً میتوان عنوان کرد و بیان نمود اثبات علم تعلق بمعاد دارد
باب معاد ممکن است مراتب علم خدا تعالی برشته تحریر در اید بدانکه داود
که هیچ نکته از اعمال ظاهره و مکنون ضمایر بندگان نیست و از ان عنقریب در ان
عالم ظهور و بروز خلق را دلهای و اخوین و افعال احوال هر فردی از افراد خلایق
خواهند شد چنانچه در کلام مجید از قول لقمان میفرماید یا بنی انها ان
تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها
الله ان الله لطیف خبیر باب چهارم در بیان نبوت و ولایت و بطلان معاندین

اهل بیت و عصمت و طهارت که مشتمل بر دو فصل است فصل اول در نبوت
و ولایت محمد و ال محمد صلوات الله و سلامه علیهم همچنانکه بعثت خاتم انبیا مقرون
با حضور علی بن ابیطالب ع وقوع یافت خدا تعالی ایشانرا تکمیل کننده امور
یکدیگر فرموده در ایه مباهله علی را نفس محمد خوانده در بصورت محمد
روح علی است و روح لابد است از نفس و نفس محتاج است بروح امر نبوت
محمد بحسب ظاهر از مجاهده علی بن ابیطالب ع که حضور داشت بانجام رسید
و امر خلافت علی در غیبت محمد اختلال و اختلاف پذیرفت همچنانکه مجموع
امور نبی و ولی در معیت و حضور یکدیگر کامل میشود در تحریر مطالب نبوت
و ولایت نیز انفکاک مقدور نیست بدون امتزاج مطلقا ثابت نخواهد شد
چون امر باین منوال دید الجاء مطالب متعلقه بنبوت و ولایت را معاً
تحریر نمود مجمله جامع نبوت و ولایت است خلاصه معنی ان درباب عاشر است
از جانب خدا و تدبیر ما سوی الله و ما اوراء بیانیکه قریب بفهم است بیان
مینمایم از جمله احادیث قدسی است که خداوند علی اعلی میفرماید کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف معنی ظاهر پس
اینست که من کنز مخفی بودم پس دوست داشتم که شناخته بشوم بجهت
خلقت خلق نمودم تا بشناسندم پس مقصود از خلقت شناختن و
مستفیض شدن مخلوق است و این مقصود حاصل نشود الا بکثرت
عدد خلایق و اینمسئله خود واضح است که در جمعیت و ازدحام خلق اسباب

فتنه واشوب بر پا است اگر نظم وقانونی نباشد کارها همیشه منجر میشود
و مفسده سبب قتل و قتال علت نقص در عدد است و مقصود اصلی که تناسل
کثرت مخلوق است بعمل نمی آید بر خدا تعالی لازم است که انبیاء را مبعوث کند تا
خلق را بخالق دعوت کنند و نفوس را از مصالح و مضار که هست آگاه
دهند پیغمبر از ان طینت علیین عناصر اربعه افرید انها را بصفات عقلیه
متصف کرد و از هر عیب وعلتی معصوم و منزه فرمود که لیاقت این معنی را داشته
باشند که رابطه ما بین خالق و خلق بشوند و بجهت عدم تکذیب امت معجزات
و خوارق عادات برای انها قرار داد که اغیار از اتیان بمثل او عاجز باشند
مصداق ایه کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب حاصل شود هر پیغمبری در عصر
خود بالهام غیبی محض حفظ و رفاه خلق در میان امت قراری داد و قانون
معتبری وضع کرد و انجمله را شریعت نام نهاد تا اینکه نوبت تبلیغ رسالت و
تکمیل نبوت بعقل اول و شخص اکمل و نور اجمل خاتم انبیاء و مفخر اولیاء و اصفیا
محمد مصطفی صلی الله علیه واله رسید انحضرت بجهت حفظ مراتب مذکوره
و نظم عالم امکان قراری وضع فرمود که هر که اطاعت کرد ندامت نبیند
هر یک از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات که در میان مسلمین مقرر
فرمود برهان معظمی است بر حقیقت ان بزرگوار و اگر شخص عاقل اندک تامل
و تحقیق نماید حسن و قبح انها ظاهر و مبرهن است و علل الشرایع خود کتاب
مبسوطی است و ما نیز باقتضای عقل ناقص و فهم قاصر خود بعضی از انچه را که

دریافت نموده ایم در اینجا وفاق بر رشته تحریر در آوریم که شاید مقبول
مردم صاحب نظر شود. از جمله محرمات یکی حرکت قبیحه لواط است لعن
الله فاعله که علت وقوع عذاب طاعون میشود از جمله ادله بر حرمت
این عمل که خلق را از معاشرت و مباشرت نسوان باز میدارد و تناسل که
سبب کثرت عدد و شناسائی ان کثرت مخلوق است بعمل نمی اید و جزای مرتکبین این
امر شنیع را قتل مقرر داشته و در خبر است هر گاه شخص مرتکب لواط بشود
عرش متزلزل گشود بعضی از جهال تعجب میکنند که این امر جزئی چگونه سبب
تزلزل عرش عظیم خواهد بود و از این معنی غافلند که خاتم انبیاء فرموده
تناکحوا و تناسلوا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط و این همه اهتمام که
فرموده اند جهتش کثرت تعداد خلق است و در ارتکاب امر لواط عکس مقصود خداوندی
بعمل می اید و هر کار دیگر که باعث بر عدم مقصود خدا تعالی باشد البته عرش عالم
افرینش و ایجاد متزلزل میشود بلکه کاینات از این حرکت و جسارت متاثر
و منزجر و متزلزل شده بمرتکبین این عمل لعنت میفرستند دیگر از محرمات
زنا است که ارتکاب این امر شنیع در عالم احداث وبا میکند مشهور این است که
از پی منع زکوة و زنا افتد وبا اندر جهات و هر که در جهان از مرض
وبا و طاعون فوت بشود بلا خلاف مقتول و قاتل انها لاطی و زانی خواهند
بود و زنا بر دو قسم است یکی با محارم و دیگری با سایر نسوان اما دلیل
حرمت با محارم از جمله وطی با مادر ضررهای کلی را متضمن است که هر که عقل

ناقص مادرک انجمله را نخواهد کرد ولی بحسب ظاهر سبب نزاع پدر با پسر میشود
اولا آن محبت پدر را سلب نموده مبتلا بخصومت میکند و ثانیا اگر حمل ظاهر
بشود مجهول الحال خواهد بود که آیا این در شخص این طفل را از انسان چه نسبت است
ثالثا تقسیم مواریث مبهم میماند رابعا غیرت پدر متحمل نمیشود کار بقتل منجر
شده در کثرت که مقصود اصلی است نقص حاصل میشود بفتوای عقل زنا با
مادر حرام است و همچنین وطی با دختر حرام است بچندین دلیل که از انجمله یکی
اینست که هر زنی که دختر میزاید باحتیاط اینکه مبادا در بزرگی محل میل و رغبت
پدر واقع بشود مادرش در طفولیت ورا تلف میکرد و در اندک وقتی بهمین
واسطه نسل نسوان منقرض میشد و در کل عالم یک دختر یافت نمیشد دیگر
اینکه عقد مواصلت که در میان خلق بوکه اسباب رابطه و الفت با یکدیگر است
حاصل نبود هیچکس حاجت باین نداشت که داماد در خارج تحصیل کند بلکه
خودش هم پدر بود و هم داماد و ایضا مودت جنگ و نزاع مابین دو دختر و مادر
بود که محبت مادری بیکمرتبه مبتلا بعداوت کلی دائمی میکردید و همچنین وطی
با خواهر حرام است بچندین دلیل که از انجمله اینست که اگر چند برادر یکخواهر
داشتند هر یک از آنها میل مواصلت با او مینمودند ناچار امر بنزاع و جدال
منجر بود و در صدد دفع یکدیگر بر میخواستند اسباب قتل و فساد میشد چنانچه
اعتقاد بعضی در باب نزاع هابیل و قابیل همین فقره است دیگر اینکه باعث ترک
مواصلت ما بین خلق بود برای هیچ طائفه امکان نداشت که با طائفه دیگر

الفت و امتزاج حاصل نمایند خلاف بنوارحام دیگر بیگانه بودند اما وطی با
محارم بچندین دلیل حرام است اولا تداخل در انساب وارد می‌آید و باعث
اینخواهد شد که طفل حرامزاده اجنبی با ایتام منع ارث اموال ورد ملتی من
حق بشود و ثانیا مقصود از خلق خدا شناسی است هرگز امکان ندارد کسیکه
پدر خود را نشناخت خدای خود را بشناسد ثالثا هر فساد که در عالم
ظاهر شد اغلب از مردمان حرامزاده بود و اینقبیل اشخاص هرگز بمصدر
نجاح و فلاح نخواهند بود شعر ز نا پاکزاده مدار امید که زنگی
بشستن نگردد سفید بلا خلاف شخص حرامزاده منکر فضائل و لوازم
و شریعت خانواده رسالت و هرگز معتقد ولایت علی نخواهد بود بلکه
از مبغضین انحضرت است در عهد حضرت رسول خدا خواص انجناب در صحت
نسب بحسب بغض مرتضی علی علیه السلام می‌آزمودند پس عقل سلیم و طبع مستقیم
تصدیق بحرمت زنا را خواهد نمود ظروف و اوانی طلا و نقره استعمال آن
حرام شد بچندین دلیل اولا طلا و نقره وضعش از برای مبایعه و معامله
و وقتیکه حبس بشود مقصود اصلی از او حاصل نخواهد شد ضایع و معطل
میماند دویم اینکه موجب حزن و اندوه فقرای مومنین بود چون اغنیا
با خود متفاوت میدیدند البته محزون و مغموم بودند ثالثا وقتیکه اغنیا
از استعمال ظروف و اوانی طلا و نقره ممنوع باشند نقدهای مسکوک را با خود
بجای حمل نمیکنند که باعث تنکی و کرفتگی خاطر فقرا بشود بحسب ظاهر

حالت فقیر با غنی یکسان است دیگر چون واندوهی بجهة فقرا نخواهد بود
سیم اینکه حقوقی که خدا و رسول بر اغنیا وارد آورده اند اغلب از طلا و نقره است
و اغنیا را ممکن بود که حیله بورزند طلا و نقره را بدل ظروف و مجموعه
بسازند و آنها را اما بمحتاج خانه قرار بدهند تا اینکه حق الله و حق الرسول
با آنها دادن نباید محض سد شدن راه تقلب خلق ظروف و اوانی طلا
و نقره را شارع مقدس حرام کرد و علت حرمت شرب خمر اینست که در عالم مستی
و بیخودی اشخاص مرتکب اعمالی میشدند که خدا تعالی آن اعمال را بجهة ابقاء
نوع انسان حرام کرده بود چون بالمآل متضمن قتل و مفسده بود شرب او
در شرع حرام شد و خداوند میفرماید انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و همچنین نمامی و غیبت و
غیره که اسباب فتنه بود حرام کرد و صلة و ضیافت و الفت و اجتماع در مساجد
و جاهای مناسب را که باعث تزاید و اسم یگانگی و اتحاد بود مستحب قرار داد
و باینقدرها اکتفا نکرده عقد تزاید یعنی و فتح الباب و سنی عقد
اخوت را رسم نموده ما بین اصحاب مواخات فرمود و از آنجمله سر و دل با علی
ابیطالب را برای خود انتخاب و اختیار کرد چون در صورت ظاهر و معنی باطن
علی با محمد اخوت داشت انحضرت را اخ الرسول میگفتند پس معلوم شد
هر چیزیکه سبب تزاید و اعداد خلق و علت رابطه و الفت فیما بین عباد میشود
حلال است و هر چیزیکه متضمن قتل و فساد و کدورت میگردد حرام است

و شارع مقدس هیچ نکته از نکات دقیقه را ترک نفرموده بهترین نظام عالم
نظمی است که خدا و رسول قرار داده اند البته شایسته اینست که در ملک
هو نظم و قانون او جاری باشد مباهات جاهلیت را که من فلان بن فلانم
منسوخ کرد و در مقابل ان اکرمکم عند الله اتقیکم را رواج داد هنر
ذاتی و موجود شخص را سبب بلندی رتبه کرد که در زمان قلیل زهاد و
عباد و شجعان و مبارزان و دلیران و مردمان کافی و وافی بچندین هزار
هزار رسید و وضع شیء در موضوع له را عدل نامید و اجرای حدود و
احکام و بذل صلات و انعام ملاحظه خویش و اقوام نکرد و ما فرض الله را
در میان خلق مجری داشت که اسباب کلفت خاطر و آزار طبع احدی نباشد و دور
و نزدیک در نظر مبارکش حکم مساوات داشتند و بهمین ملاحظات در
اندک زمان از معدود قلیل جمع کثیر شدند سلاطین و دولتهای
کهن را منقرض کرد و حکمش در آفاق و انفس جاری شد جنبش بلاد بعیده
اطراف و اکناف را مسخر و بحیطه تصرف در آورد چنانچه امت بعد از
انحضرت کما هو حقه متابعت وصایای او را میکردند و خلیفه بحق را
اطاعت نموده خطاب مستطاب من کنت مولاه فهذا علی مولاه را پیروی
داشتند و به الیوم اکملت لکم دینکم تمکین و اعتنا میکردند و آیه
انما ولیکم الله و رسوله را مذاکره مینمودند و بهمین نهج رفتار کرده
نفس اماره بالسوء را مطیع نمیشدند اجنبی را بجای الیسر و متمکن

عمل نمودند امروز دینی بغیر از دین اسلام و ملتی غیر از ملت حنیف دیگر ارضی
نبود چون امت حرمت خلیفه و وصی رسول خدا و امر خود را نداشتند
در اسلام ضعف و خلل راه یافت در زمان ریاست شیخین چون بملاحظه
قرب عهد رعایت بعضی از حدود و احکام و پیروی سید انام میشد فتوحات
عراق و خراسان و ماوراء النهر و بلاد روم و غیره واقع شد چون نوبت دولت
و رتبه بروزی با بن عفان رسید تعطیل کلی در احکام ظاهر شد اغراض
نفسانی اغیار بحد شیوع پیوسته شورش و غوغای عظیم حادث گردید
مؤمنین قتل او را سبب دفع فتنه و دفع بلا دانسته کارش بهلاکت منجر
شده بمقر خود شتافت بعد از آن بمصداق سیجعل الله بعد عسر یسرا
رؤس مهاجر و انصار دست تولا و متابعت بعالم علم سلونی و دارای رتبه
هرونی شهسوار لو کشف مفتاح من عرف نفسه نفیس رسالت باب مدینه
علم خاتم النبیین حیدر کرار صاحب ذو الفقار دادند و حق بمرکز جای
گرفت اما اوقات در داخله اسلام انقدر اختلاف و اغتشاش بود که
این بزرگوار مجال نظم خارجه را نداشتند هر سری شوری ظاهر بود آنحضرت
مدام در صدد دفع اشرار داخله مملکت بودند گاهی بحرب اصحاب جمل که ناکثین
عبارت از آنها است مشغول بودند گاهی بغزوه صفین و معارضه ابن
آکلة الاکباد و معاویه ابن ابی سفیان که قاسطین کنایه از آنهاست صرف
اوقات شریف خود فرمودند گاهی بقلع و قمع خوارج نهروان که مارقین بطون

قطع و یقین ایشان تند جد و جهد زدند چون مدت خلافت آن سالار
لا فتی و مشرف بتشریف هل اتی بحسب ظاهر طولی نکشید که شهد شهادت
چشیده دنیا به معجز بیانش فقال فزت برب الکعبه مترنم گردید شعر
راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی : خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
از آن داهیه عظمی شیرازه ایمان و ایقان بکمرتبه گسیخته شد ابواب ظلم و جور
بر پا شد غبار ملال عالم را فرو گرفت حالت اهل اسلام مقتضی شد
که دست جرئت بقتل و غارت ذریه طاهره و خانواده رسالت گشودند شعر
پس بر سنان زدند سری را که جبرئیل : شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل
مطلب را بنیست اینجا از روی یقین و ایمان درست معتقد این شد که دین
اسلام اشرف ادیان و محمد خاتم انبیا افضل و اکمل و اشرف همه پیغمبران است
آبادی بلاد و صلاح حال عباد در اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی و سنت
در هر امر حسنها و در هر نهی قبحها است چنانچه اغلب آنها باندک تامل و تفکر
محسوس میشود هر گاه دلیل بعضی از آنها را ندانیم حجت بر عدم دلیل نخواهد بود
بلکه بقصور نافهمی ما است زیرا که آنحضرت آنچه گفته از جانب خدا بوده
که برون بیان معجز بیانش جاری میشد چنانچه خداوند میفرماید والنجم اذا
هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی حقیقت نبوتش را بدلیل کمال عقل و کیاست فهم و فراست
که در قانونش ظاهر است باید تصدیق نمود زیرا که هر آنچه وضع کرد و مقرر

داشته هر که مرتبه‌ای برانها متصور نمیشود از حکیمی پرسیدند که عقل
بهتر است یا علم فرمود قیراط العقل خیر من قنطار العلم تشکیك نیست
که انسرور منبع عقل و علم بود و در اثبات اعجاز قرآن معظم معجزات
که جن و انس از اتیان بمثل آن بعجز و قصور اعتراف دارند تلذذ معرفت ما
حق انبیا عموماً و در حق خاتم انبیا مخصوصاً علت نقص انها نخواهد بود
قصور از ماست که کار انها را قیاس از خود میکنیم مولوی میفرماید
مثنوی کار پاکان را قیاس از خود مگیر ⁝ گرچه ماند در نوشتن شیر شیر
هست ان شیری که آدم میخورد ⁝ وان دگر شیری است کادم میخورد ⁝ از هر یك انبیا
و اولیا از آدم تا خاتم هر گاه سوال بشود که چرا باین مقام رسیدند فوراً
میگوئیم از کثرت طاعت و عبادت و ریاضت صاحب مرتبه نبوت شدند
عهدا نیم که عیسی در مهد اظهار نبوت خود نموده ندای انی عبد الله
اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً در تند انه بمسامع خاص و عام
رسانید و حال اینکه بحسب ظاهر هیچ طاعت و عبادت و تعلیم و تعلم از ایشان
نشده بود محمد فرمود کنت نبیاً و ادم بین الماء و الطین و علی بن ابیطالب
وقتیکه انها در متولد شد کتب سماویه را در خدمت پیغمبر تلاوت نمود و سوره
قرآن را قبل از نزول یکان یکان بر میخواند حضرت رسالت انجناب را بعود چاشت
و اقتضای طفولیت امر فرموده خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه تما
قرآن را قبل از نزول میدانست خفیه ایه مبارکه تصریح این مراست میفرماید

در اثبات نبوت

تعالی الله الملك الحق و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه و قل
رب زدنی علماً از جناب لاهیجه مروی است که بسلمان فرمودند یا
سلمان ان میتنا اذا مات لم یمت و ان مقتولنا اذا قتل لم یقتل و ان غائبنا
اذا غاب لم یغب لم نلد و لم نولد فی البطون و لا یقاس بنا احد من الناس
و هم چنین ظهور نور حضرت ختمی مآب از آدم تا بعبد الله در پیشانی هر یك
از آبا و امهات کرام خود دلیل است که مثل خلق توالد و تناسل واقع نشده است
و در رحم هیچ زنی قرار نگرفته بلکه آن نور مبارك در هر یك از آبا و امهات
بطور نقل و تحویل مثل چراغی که از چراغی روشن و افروخته بشود بطوریکه
سایه ملازم شخص است و منفك نمیشود این نور مبارك هم ملازم آبا و
و امهات بوده و در وقت تولد از تمام بدن مادر خارج میشد مضمون
زیارت جامعه کبیره که فرموده اند طابت و طهرت بعضها من بعض اشاره
باین مطلب است در حدیث است که فرموده اند ارواح مومنین از فاضل ابدان
ما خلق شده است وقتیکه ابدان انها در لطافت مثل ارواح مومنین باشد
حالت ارواح انها چه خواهد بود ملزومات اینچنین روح و قالب اهل عقل
سلیم و ذهن مستقیم میفهمد مسلمی است که طفل در رحم تربیت یافته
و از خون حیض تغذیه کرده و از مجری بول خارج شده شایسته مقام محمود
و معراج قاب قوسین او ادنی نیست و هم چنین اگر تولد یافتن مرتضی علی
مثل سایر اطفال بود مادرش را امر بدخول خانه کعبه نمیفرمودند بالقطع

شرافت خانه کعبه از کوه طور بیشتر است بحضرت کلیم الله خطاب مستطاب
فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی رسید وقتیکه در جبل بودن
نعلین در پا روا نباشد در حرم کعبه وضع حمل زنان که بان تفصیل هرگز
روا نیست معلوم شد که تولد یافتن ائمه مثل خلق نیست در خبر است
که چون جناب امام حسین تولد یافت خاتم انبیا امر باحضار انحضرت فرمود
ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد یا رسول الله هنوز او را نشسته ایم و پاکیزه
نکرده ایم حضرت رسول متغیر شده فرمود ای ام سلمه یا تو او را پاک و پاکیزه
خواهی کرد خداوند علی اعلی او را مطهر و پاکیزه کرده است احتیاج بشستن
و پاکیزه کردن تو ندارد فرزند مرا نزد من حاضر کن پس ام سلمه انحضرت را در پارچه
پیچیده نزد وی برد بخدمت خاتم انبیا آورد حضرت رسول آن طفل را
در بغل گرفت و روی مبارک او را بوسید و زبان معجز بیان خود را در دهانش
گذاشت و انواع تلطفات فرمود و جناب امام حسین از پستان هیچکس شیر
نخورد هر وقت تشنه انحضرت را خدمت حضرت رسول می آوردند گاهی زبان
و گاهی انگشت مبارک خود را در دهان او میگذاشت تا بقدری میمکید که سیر
میشد و مکرر میفرمود حسین منی و انا من حسین و الحاصل ام سلمه
قنداقه جناب امام حسین را بدست حضرت رسول داد انجناب قنداقه را
هر دو دست بلند کرد و شفاعت فطرس را از بارگاه کبریا مسئلت نمود و آن
اول شفاعتی است که انحضرت از عاصیان فرمود و همچنین جناب امام حسین

عسکری روزی بعمه خود فرمود که امشب در خانه ما باش که حجت خدا
از مادر متولد میشود عرض کرد که فدای تو شوم چگونه این امر بظهور
خواهد رسید که در نرجس خاتون آثار و علامت حمل ظاهر نیست حضرت
فرمود که مخصوصا از نرجس خاتون متولد میشود پس عمه انجناب
بر خواست مجددا تفحص نمود اثر حمل در نرجس خاتون ندید خدمت
امام عرض نمود حضرت فرمود که امشب خواهد تولد یافت چون
وقت فرا رسید حجت خدا عالم را بنور قدم خود منور فرمود و همچنین
تولد یافتن حضرت عیسی از مادرش مریم بدون پدر از امور عجیبه
مینماید چون اندک تامل شود هیچ غرابتی نخواهد داشت و حضرت آدم
بدون پدر و مادر موجود و مخلوق شده مادام که شخص انبیا و اولیا را
در خلقت و معنی از خود قیاس نماید حل هیچ عقده نخواهد شد و معنی
خطاب لولاک لما خلقت الافلاک را هرگز درک نخواهد نمود و از
لذت فهمیدن حدیث انا و علی ابوا هذه الامة محظوظ نمیشود انبیا
و اولیا حدیث را باقتضای فهم سائل و ملاحظه وقت بالفاظ مختلف
فرموده اند و در معنی مجموع آن الفاظ یکی بود هر کس بقدر فهم و ذوق
خود چیزی دریافت نمود که دخل بان چیز دیگری که فهمیده بود نداشت
عجب این است که از آن الفاظ هر که هر چه فهمیده بود درست فهمیده بود
باقتضای فطرت و طینت همان شخص بود نه بینی که سباع و بهایم و حشرات

الارض جمیعا از نهری آب میخوردند با وصف اینکه حقیقت آب واحد است در مذاق و مزاج هریک از انها احداث فواید و اثر مخصوصی مینماید که دخل بدیگری ندارد و دیگر اینکه سبب کلی اختلاف احادیث فهم سائل است هریک از انبیا و اولیا اصحابی چند داشتند که صاحب سرّ انها بودند اسرار غیبی و صنایع لاهوتی را که عامّه خلق ظرفیت انها را نداشتند و محرم اسرار نبودند در وقت و موقع بخواص اصحاب میفرمودند و عامه را از انها نهی میکردند از ابراز در نزد خلایق زیرا که فهم انها قاصر است ادراک مطالب عالیه نمیکنند سبب هلاکت و ارتداد میشود ناچار در اخفای اسرار کوشیدند نگفتند مگر باهل و باحتیاط اینکه مبادا بدست نااهل بیفتد از نحریرهم احتیاط و اجتناب کردند در مجلدات ضمایر رجال خاص محفوظ و مکنون ماندند بهمین جهت فرمودند خذ العلم من افواه الرجال مقصود از علم علم مبدأ و معاد و منظور از رجال مردان راه طریقتند بهمین ملاحظه شریعت و طریقت و حقیقت و اسلام شرط است شخص کامل نیست که دارای هر سه مقام باشد طریقت و حقیقت بدون شریعت صورت نبندد و کامل نشود آغاز و انجام نکرد و هرکه ظاهر شرع اسلام را تارک بشود او را از حقیقت و طریقت بهره نیست اینچنین شخص از جمله هالکین و از زمره اولئک کالانعام بل هم اضل خواهد بود و همچنین شریعت بدون طریقت حقیقت ندارد لفظی است از معنی بری و بیگانه علم قال است حالی از او حاصل نیست

همانا قالبی است که روح در او دمیده نشده باشد و قشری است که لب در او صورت نبسته است و همین حالت دارد طریقتی که با حقیقت اتصال نیافته بعینه اجرام و اجسامی را ماند که در آنها وضع اثر و خاصیت نشده باشد بدانکه عالم فوق و کرفته نور ولایت است که حقیقت آن کرسی است نور ولایت فوق کرفته نور محمدی است که حقیقت آن عرش است اگر این دو شخص نبودند معنی لولاک لما خلقت الافلاک و معنی الرحمن علی العرش استوی مطلبی مفهوم نمیشود و میدانند که سبیل الطاف خدا و ندی محمد و آل طاهرین آنحضرت چیست جبرئیل بچه دلیل خادم انها است باعث اینهمه خصوصیت قبل از شناختن چه چیز است سبب چرا در شهادت امام حسین مبکریند حکم علی بن ابیطالب چرا در افاق و انفس جاریست آنحضرت بچه کیفیت قسیم النار والجنة است و مادر بین مذاق باعث آنچه را که مستلزم این امور است بعد از ادراک و استعداد با السنه شتی و لغات مختلفه و عبارات و اصطلاحات عدیده بیان خواهیم نمود اولا میگوئیم در بدو ایجاد که خداوند داده آفرینش فرمود هیچ چیز تاب و تحمل ورود نور خداوند را نداشت چنانچه در احوال حضرت موسی فرموده فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین در موردی که مثل موسی پیغمبری در علو شان و مرتبه و مثل کوه جسمی در صلابت و سختی طاقت تحمل تجلی نور الوهیت را نداشته باشد سایر چیزها بطریق اولی

مدت تحمل نخواهد داشت پس عرش را که حقیقت نور محمدی است از بد
نور الوهیت بیافرید و تابش کرد هم چنین هیچ موجودی طاقت تحمل نور عرش را
نداشت پس خداوند کرسی را که حقیقت نور ولایت علی بن ابیطالب است
ایجاد فرمود که نور عرش بر کرسی تابش کرد و از کرسی طبایع عناصر
اربعه را آفرید که اجرام فلکیه از تابش بدنیت گرفت و از طبیعت عنصری
صورت عناصر را ایجاد کرد اجسام ارضی و صور بنی نوع انسانی وغیره
ملحوظ ناظرین کردید اگر ذات الوهیت نبود عرش نبود اگر عرش نبود کرسی
نبود و اگر کرسی نبود طبایع اربعه عنصری که حامل عرش وجود هستند
نبود و اگر طبایع عناصر نبود صورت عناصر ممتنع الشهود بود پس
نور محمد و علی حقیقة الحقایق عالم امکان است اگر نبودند از آدم و
عالم اثری نبود خلاصه معنی لولاك لما خلقت الافلاك و معنی
الرحمن علی العرش استوی اینست که نور الوهیت در مرکز حقیقت عرش
مستوی و مستولی است و نور عرش حجاب اوست و غرض از معراج رسول
بحقیقت است و خاتم انبیا در لیلة المعراج عروج کرد با انتهای حقیقت
خود رسید که مقام قاب قوسین او ادنی است که یکی از این دو قوس
آخر درجه واجب است و دیگری اول درجه ممکن ما حصل معنی اینکه ما بین
نور الوهیت و نور محمد هیچ حجابی فاصله نیست سطح محدب نور محمدی مماس
سطح مقعر نور الوهیت است و غرض از این سطوح سطح معنوی مقصود است آ

والا انوار مقدسه الوهیت و نبوت بمثابه کره نیست که سطوح آنها
مماس دیگری شود منظور از این الفاظ ازدیاد الجاء و تنگی قافیه است
شعر گفت پیغمبر که معراج مرا ⁘ نیست با معراج یونس اجتبا ⁘ آن من
فوق است و آن او نشیب ⁘ زانکه قرب حق برونست از حسیب ⁘ قرب
بالا و پستی رفتن نیست ⁘ قرب حق از قید هستی رستن است ⁘ در تفصیل
معراج نوشته‌اند که براق از زمین باز ایستاد رفرف حاضر شد براق
بمعنی برق درخشنده است و اینکه مرکوب مخصوص آنحضرت شد ما
دامیکه در قوس نزول مقید بقید صور شد و وقتیکه قدم بعالم معنی
بگذارند و قوس صعود را طی میشود چون بسیط الحقیقة کل الاشیا اند
در آن وقت رفرف که بمعنی بال گستردن و منبسط شدن است مرکوب
آنحضرت واقع خواهد شد هم چنانکه شعله چراغ مادامیکه در قید
روغن و فتیله است ملتبس بلباس نور است که مشهود و ملحوظ اجسام
میشود و وقتیکه از فتیله و روغن مجرد و انقطاع حاصل نمود ملتبس
بلباس رفرف و انبساط میشود و باصل خود اتصال خواهد یافت در
آنوقت مشهود روحانیین است اجسام بعینه از ملاحظه صورت
معنوی او بی بهره اند و جبرئیل در محلی توقف کرد حضرت فرمود سبب
ایستادن چیست جبرئیل عرض کرد انتهای مقام من اینجا است شعر
اگر یکسر موی برتر پرم ⁘ فروغ تجلی بسوزد پرم ⁘ و مقام در اینجا عبارت

از حقیقت است که جبرئیل تا انتهای حقیقت خودش که در عرش کرسی که حقیقت
نور ولایت است واقع است در خدمت خاتم انبیا عروج کرد و وقتیکه بانتهای
حقیقت خود رسید از رفتن باز ماند همچنانکه ماهی تمام دریا را سیر میکند
و وقتیکه سیر بحری بانتها رسید و فوق بحری اتصال با فوق بری یافت ماهی
از حرکت باز می ایستد هر قدر باو اصرار بکنند که یکوجب بالاتر حرکت بکن
باصد زبان معذرت میخواهد و میگوید که زیاده از این حرکت موجب
هلاکت من است پس جبرئیل تا انتهای حقیقت خود همراه بود چون حقیقت
آنحضرت فوق الحقایق بود در معراج هیچ چیز با او همراهی نتوانست کرد
مگر حقیقت ولایت امیرالمؤمنین که تا آخر مقام کرسی که اتصال باو
مقام عرش دارد با خاتم انبیا همراهی داشت و از اینجهت است که گفته اند
پیغمبر در معراج چون نظر بتمام طبقات ممکن فرمود در بادی نظر غیر از
علی کسی را ندید در معراج بطور اجمال و اختصار همینقدر کافی است
که حقیقت خاتم انبیا در قوس نزول که وجود بکره ارض است منتهی بهمان
شخص شد که در انظار خلایق بهیئت سایر اشخاص مشاهد و ملحوظ بود
و در لیلة المعراج که مقدمه قوس صعود و رسیدن مقام محمود
بود هر قدر آنکه زمین مرتفع میشد چندین هزار درجه بر قطر و عظم
آنجناب می افزود تا وقتیکه بسماوات رسید سماوات با آنهمه عظمت که
بمجموع اهل عالم محیط است در جنب نور محمد محاط واقع شد هیچ فلکی

30 از اضلاع و اقطار الا قطاران نبود که از نور محمد خالی باشد باندازه قوس
نزول منتهی بهمان هیکل شریف در سرای ام هانی قرار گرفت و بعضی از علما
در علم انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام نزد بیدارند که علم آنها در اشیاء
حضوریست یا حصولی و هر یک در صدد مدعای خود اقامه دلیل نموده اند
حقیقت اینست که علم انبیاء سلف جمیعا حصولی است در هنگامیکه توجه
بنور ولایت علی بن ابیطالب داشتند مجموع امور باطنی و خفایای امور برانها
منکشف و معلوم میشود در غیر توجه حال ناخفا خواهد داشت
شعر یکی پرسید از آن گم کرده فرزند * که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی * چرا در چاه کنعانش ندیدی * بگفت
احوال ما برق جهانست * دمی پیدا و دیگر دم نهانست * گهی بر طارم
اعلی نشینم * گهی بر زیر پای خود نه بینم * ولکن محمد و آل محمد بواسطه اینکه
حقیقة الحقایق و اشیا هستند علم آنها در ما سوی الله حضوری است
در اوراق بعد در موضع خودش بوضوح خواهد پیوست که مطلقا
جای اکراه و انکار نداشته باشد و در ضمن همان مطالبی که نوشته خواهم
شد دفع شبهه حکما در معراج و وقوع شدن خرق و التیام در اجرام افلاک
خواهد شد اشتباه در این کرده اند که انوار مقدسه محمد و آل محمد را اگر
خمیرمایه وجود و اصل الاصول آفرینش و حقیقة الحقایق بسیط الحقایق
کل اشیا که میباشد کل توجه ندارند از اجسام کثیفه خود که در عوالم امکان

رتبه یقینی ماند قیاس میکنند مانند مگس مبتلای دام عنکبوت جهل
میشوند و نفس معراج را از اعجاز و خوارق عادات آنحضرت میشمرند غافلند
که معراج و نفس عادت و خوی اوست بلکه توجه بعالم سفلی و معاشرت
نمودن با نوع انسانی از اعجاز و خوارق عادات آنجناب محسوب میشود
بودن آفتاب در افلاک کرامت و اعجاز قرص شمس نمیشود هرگاه در کلبه
پیره زنی واقع رو داد بیشود مرتکب خارق عادت شده است چون دانسته
که عرش حقیقت محمد است باید بدانی که فرش حقیقت شیطان است محمد در نهایت
در رتبه علیین با شیطان که ماده ماهیت ظلمت و عین مرتبه و حقیقت سجین است
تقابل دارد اشخاصیکه شیطان را در مقابل نور ذات الوهیت شخص مستقل
و مستقل و مطلق العنان دانسته اند جهلشان اینست که در آیات و اخبار
معتقد تأویل نمیشوند همانصورت ظاهر را از دست نمیدهند و نمیدانند
که شیطان از شیط ماخوذ است و شیط در لغت بمعنی سرکشی و نا
فرمانی است که علت آنها جهل و عدم علم میباشد و بحیثیت ظلمت لازمه
اوست و بالجمله حقیقت نور محمد و آل محمد که علم و ارشاد و اطاعت و انقیاد
و علیم و خبیر بودن باسرار مبدء و معاد است دائم الاوقات در ضدیت
و تعارض است حقیقت انسانی که در اینصورت بعینه که حال مشهود
مرئی است و دارای حقیقت این دو ضد مذکور است هرگاه متابعت
عقل که عبارت از نور محمد و آل محمد است نمود حق پرست میباشد و اگر

÷ موافقت با جهل و ظلمت که حقیقت شیطان است کرد نفس پرست و
هوا پرست خواهد بود و هر یک از این دو طریق پیروان خود را موصل
بحقیقت خود خواهند بود چنانچه عنقریب در باب معاد تفصیل این اجمال
داده میشود بالجمله حدیث موتوا قبل ان تموتوا اشاره باینست که نفس
خود را در عدم موافقت و همراهی کردن با او بمیران در میتنیان محصول
مقاصدیکه در اوست مبالغه مکن زیرا که ضعف او موروث قوت و موفقیت
موجب حیوة تو خواهد بود و این مرتبه در غایت صعوبت [illegible] کار
هر بافنده و حلاج نیست ÷ و از اینست که خاتم انبیا فرمود یا ایها الناس
اذا رجعتم من الجهاد الاصغر علیکم بالجهاد الاکبر اصحاب عرض کردند
ایا جهادی از این بزرگتر میباشد که ما در رکاب شما با کفار قریش و طوایف
یهود و نصاری جهاد و قتال مینمائیم حضرت فرمود این جهاد با کفار مشرکین
جهاد اصغر است جهاد اکبر مجاهده و معارضه با نفس خود کردن است
از این فرمایش معلوم شود که فرعون نفس چندین درجه از فرعون قبطی
و ابو جهل نفس اماره از ابو جهل قرشی مجهولتر است که در کمون آدمی
مرحب یهودی مکنون است که قوه او با ضعاف مضاعف از قوه مرحب
خیبری افزون میباشد چون دانستی که بمصداق الرحمن علی العرش استوی
نور پاک اقدس الهی در عرش حقیقت محمدی قرار گرفته و بر او مستولی
و مستوی است بدانکه ملائکه اربعه حمله عرش که بزبان شرع اسامی

باب ششم

انما میکائیل واسرافیل وعزرائیل وجبرائیل است عبارت از حقیقت
وطبیعت عناصر اربعه میباشند عرش عالم امکان باینچهار حقیقت مستحکم
ومتمکن شده است ومنبع عناصر اربعه در فوق کواکب سبعه سیاره است
باین تفصیل زحل وعطارد منبع حقیقت وطبیعت عنصر خاک هستند
واز ملائکه اربعه انتسابا باین دو کوکب میکائیل است چون خاک ماده وجود
ومنبت ارزاق خلایق است لاجرم فرمودند ارزاق مخلوقات علوی وسفلی
جمیعا بعهده میکائیل است ومیکائیل از کیل که یعنی پیمانه است ماخوذ شده
ایل بلغت سریانی از اسماء الله است ومعنی حقیقی میکائیل کیل وپیمانه خداست
واز این دو کوکب زحل که در فوق واقع شده متصرف ومتوجه بعالم
انفس است عطارد که در تحت اوست اختصاص ومداخله تام وتمام بعالم
آفاق دارد حافظ وزرد باشند انچه از زمین میروید اوست مشتری وزهره
منبع حقیقت عنصر باد هستند واز ملائکه اربعه باد تعلق باسرافیل دارد
واسرافیل در لغت ماخوذ از سرافیل است واسرافیل یعنی خلق عظیم است
اسرافیل یعنی خلق عظیم خدا منتفخ وبزرگ شدن صورت ظاهری یعنی
کل باطن اجساد واجسام از اثر اوست واز اینجهة فرمودند که نفخ صور بعهده
اسرافیل است اشخاصیکه صور را عبارت از بوق میدانند واسرافیل
او را مثل کرنا وشیپور خواهد دمید غیر از قیاس کردن جبروت خدا بعالم
با عالم سلطنت دنیوی راه دیگر نرفته اند معنی آیه مبارکه ونفخ فی الصور فصعق

[illegible]

من فی السموات ومن فی الارض باد در باب معاد انشاء الله تعالی خواهیم نوشت
واینکه از حضرت رسول سؤال کردند که صور اسرافیل از چه جوهر
وکدام فلز است حضرت فرمودند وهو قرن من نور یعنی صور اسرافیل
از شاخ واستخوان سفید است واینکنایه از انست که منتفخ شدن اجسام
از استخوان انها است هر قدر استخوان بزرگ میشود صورت مطابق
همان بزرگ میگردد پس اسرافیل عنصر باد بزرگ نموده صور اشخاص را
اند میدمد قرن نور منتفخ مینماید والحاصل مشتری که در فوق قرار
گرفته است در عالم انفس مسلط ومسلم است زهره که در تحت مقام دارد
در آفاق منافذ است تموج هوا وترویج ریاح وانچه تعلق بآفاق دارد از
اثر وجود اوست مریخ وشمس منبع طبیعت نار هستند واز ملائکه اربعه
عنصر باد تعلق بعزرائیل دارد وعزرائیل از عزر ماخوذ است وعزر یعنی
ملامت کردن وجبر وقهر نمودن در کار است تکمیل وترقیات روحانی
جسمانی هر چیزی از اثر وجود اوست مریخ که در فوق است اختصاص بعالم
انفس دارد قبض روح وطی عوالم کردن وانتقال نمودن از عالمی بعالم
دیگر که در شریعت اورا معاد میگویند ومجموع انچه که تعلق بعالم
انفس دارد اختصاص بمریخ است وتاثیرات شمس مخصوص عالم آفاق
میباشد حادث شدن فصول اربعه وتکمیل مجموع اشجار واثمار ونباتات
ومعادن ونضج کل انچه که تعلق بآفاق دارد بعهده تربیت شمس است

ثمره منفرد ا منبع حقیقت آبیست و از ملئکه اربعه اختصاص بجبرئیل دارد
وجبرئیل در لغت از جبر ماخوذ است و جبر در لغت بمعنی قهر ابیست علم و حیوة
و مبدئ ارواح باجساد و نزهة و طراوت اختصاص بجبرئیل دارد
و او را در هر دو عالم آفاق و انفس بطولی است و بهمین ملاحظه فرمودند
ومن الماء کل شیء حی و در قران فرموده است وانما عرشه علی الماء
یعنی وقوع عرش خدا و تکیه و مبنای امر الوهیت بر علم و حیوة و بقا است
انچه را که بقدرت موجود نمود و زنده کرد هرگز مفقود نمیشود و موت
او را معدوم نمیکند و در طبایع آدمی اخلاط اربعه از دم و صفرا
و سودا و بلغم رابطه معنوی با اجرام علوی دارند در عالم ناسوت صورت عناصر
اربعه که مرئی و محسوس میباشد و حامل صورت عرش عالم امکان شده اند
و بهمین ملاحظه در اصول کافی در معنی آیه مبارکه میفرماید یحمل عرش ربک
یومئذ ثمانیة فقال امیر المؤمنین علیه السلام ان العرش خلقه الله تعالی
من انوار اربعة نور احمر منه احمرت الحمرة ونور اخضر منه اخضرت
الخضرة ونور اصفر منه اصفرت الصفرة ونور ابیض منه ابیضت
البیاض الی آخر الحدیث از تعیین الوان مذکوره معلوم میشود
که نور احمر حقیقت باد است و در ارض بعینه صورت بادی خون انسان
باو دارد و نور اخضر حقیقت خاک است و سودای مزاج انسان از وست
ونور اصفر حقیقت عنصر آتش است و صفرای طبایع باو راجع است و نور

ابیض حقیقت عنصر آبیست و رطوبات بدن آدمی تعلق باو دارد پس عناصر
اربعه مشتمل است بر چهار طبیعت عنصری علوی که حامل عرش معنوی است
و حقیقت نور ایشانند و این عرش مستلزم ابود و بقا است و نیز مشتمل است
بر چهار صورت عنصری بعینه سفلی که حامل عرش عالم صورت و تمثیل
ظاهری ظلمانی میباشد و این عرش در معرض فنا واندکاک است پس عرش
عالم امکان بر چهار صورت ظاهری فانی و چهار حقیقت و معنی باطنی
باقی عناصر اربعه برقرار است که بجمله هشت میشود و هم چنین روایت شده
که هر شبی چندین هزار قندیل در عرش می افروزند جای تامل اینست که آیا
عرش نورانی و روشن است حاجت با فروختن شموع و قنادیل ندارد چرا
افروختن در عرش از قبیل تحصیل حاصل مثل آب پاشیدن روی دریا است
و اگر تاریک و مظلم است در این صورت جز ظلمات نخواهد بود پس تاویل
باید نمود باینطور که در عرش عالم امکان که استیلا و استوی ذات
واجب الوجود باوست هر شب و هر روز چندین هزار وجودی که صاحب نفس
مطمئنه میباشند از کتم عدم بعرصه وجود و شهود می آیند و این نفوس
قدسیه در عالم امکان هر یک بمنزله شمع و چراغ هستند که فضای
عالم را از ارشاد و هدایت روشن میکنند پس تاویل نیکو علاجی است در
ارتفاع شبهات در عموم طریقه صدق و نجات ولی تاویل کننده آیات و احادیث
باید مثل ابن سیرین باشد در تعبیر نمودن خواب اندکی رابطه و بصیرتی بگوید

نه از روی جهل و عدم ادراک از اعاظم مشکلات حدیث نبوی که
کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین است که بحسب ظاهر محمد بچند هزار سال
از آدم معروف بابو البشر تولد یافته در معنی و حقیقت حضرت ابو البشر
تولد یافته انما انا بشر و راست هر یک از علما و عرفا در حل این حدیث با مذاق خود
توجیه و تاویل نموده اند و در این معنی آنچه نوشته اند صحیح و پسندیده است
و با اقتضای مقدماتی که در ما بعد ذکر کرده اند خوب از عهده بر آمده اند ولی
کما هو حقه ظهور و بروز نیافته است تصریح مطلب نشده توضیح
مقال آنکه خاتم انبیا فرمود اول ما خلق الله العقل و انا العقل عقل
حقیقت محمدیه و منتسب نموده و آگاهی داده به هر چیزی است که عقل در او
قرار بگیرد و عقل با ولایت کلیه مطلقه مستلزم یکدیگرند هرگز انفکاک حاصل
نخواهند نمود بلکه از نهایت اتحاد نسبت بمنزله شئ واحد هستند همچنانکه
رطوبت و جریان در آب حقیقه آنحضرت را اگر عقل میباشد صادر اول
و عقل نخستین مینامند و باصطلاحی عرش میگویند چنانکه در اوراق
سابق مذکور شد حقیقت کلیه مجموع موجودات از مجردات علویه و اجسام
مرکبات سفلی از طبیعت از صورت عناصر اربعه ایجاد شده است غیر از
عقل که مخلوق علیحده در وجود خود مستقل بالذات و مستغنی از طبایع صور
عناصر اربعه است و او را روح القدس نامیده اند بجهة تقدیس و تنزیه او
در وجود خویش از عناصر اربعه بلکه عناصر اربعه در وجود خود محتاج

بوجود او هستند هیچ موجودی در عوالم اعلی و سفلی نیست مگر اینکه
در وجود خود محتاج بوجود عقل و حامل جزئی از حقیقت بسیطه عقلیه میباشد
نبی الله و خلیفة الله حقیقی در آفاق و در انفس غیر از عقل نخواهد بود
در حقیقت هر فردی از افراد پیغمبری معنوی که عبارت از عقل و حقیقت محمدیه است
موجود میباشد بطوری که بی وجود عقل آن شئ ممتنع الوجود خواهد
بود به همین ملاحظه خاتم انبیا علت غائی ایجاد عالم است چون در همه
طبقات موجودات که روح برانها دمیده و ودیعه حیات بانها سپرده اند
عقل موجود است بانجهة بسیط الحقیقة کل اشیا است چون در همه
ذی روحی موجود و از هر مرتبه و جهة مفقود است لا جرم مظهر اسم
حقتعالی است زیرا که عقل و حیوة لازم و ملزوم یکدیگر میباشند باصطلاح
او را خضر نامیده اند یعنی زنده جاوید پس آدم از توجه عقل منتسب و موجود
شد آنحضرت حامل ودیعه عقل و زندگانی گردید چون عقل که نور محمدی
در انفس خلایق حاضر و موجود است آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم
که در اوراق سابق مذکور شد اشاره بهمین مطلب است و ائمه اطهار
علیهم السلام که شاهد خلایق اند جهتش اینست که انوار و طینت آنها
نیز عقل است و با حقیقت محمدیه متحد و متفق میباشند از اتفاق فطرت
در تمامی تربیت مظهر شده اند آیه لیکون الرسول علیکم شهیدا و تکونوا شهداء
علی الناس که سابق مذکور شد اشاره بهمین مطلب خواهد بود چون در انسان

که حقیقت محمد و آل محمد عقل است و عقل خلیفة الله است در موجودات
و متمکن است در ارض حقیقت متکونات بدان و آگاه باش که آیه و هو الذی
جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما
آتاکم ان ربک سریع العقاب و انه لغفور رحیم اشاره بهمین مطالب در قرآن
فرموده‌اند چون معلوم شد مجموع اشیا دارای جزئی از حقیقت نبوت و ولایت
بدانکه نبوت و ولایت در اشیا از قبیل علم شیء در نفس خود بل هو اعلم است بهمین
جهة پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و علی فرمود لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا و هم آنحضرت فرمود سلونی قبل ان تفقدونی
سلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق الارض عقل یک حقیقت است
در دو صورت و معنی عقل اول حقیقة محمدیه عقل معاد است و عقل در
حقیقت مظاهر علویه و عقل معاش است عقل معاد اختصاص بعالم غیب
الغیوب مطلق دارد تجرد و انفراد لازمه اوست پیوسته توجه بمبدء و اعراض
و انقطاع از خلق را در خور است و بهمین جهة پیغمبر بعایشه فرمود تداشغلینی
یا حمیرا یعنی مرا مشغول بدار تا توجه من بعالم امکان باشد حافظ در این معنی
گفته است حافظ که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین ∴ نشیمن تو نه این
کنج محنت آباد است ∴ ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر ∴ ندانمت که در این دامگه
چه افتاده است ∴ و دارای عقل معاش نیز هست زیرا که آنحضرت جامع نبوت
و ولایت بود و عقل معاش که منبع وجود عالم ذره و محل سلسله ذرات

بعالم شهود است توجه نمودن بعالم امکان و معاشرت بنی نوع انسان
درخور است عقل معاد و عقل معاش در حقیقت نفس الامر شیء واحد است
در مثل حکم شیشه دو رویه دارد سطح طرف ناظران شیشه عقل
معاد است و سطح طرف منظور همان شیشه عقل معاش و شغل اینده و عقل
اینست عقل معاد خلق را از کثرت بوحدت دلالت مینماید و عقل معاش وحدت را
بکثرت میکشاند و محض اتحاد وجود بود که خدا بتعدد را به مباهله علی را
نفس محمد خواند هرگاه عقل معاد نبود رابطه و واسطه فیض از مبدء واجب
الوجود منقطع بود فیوضات الهیه را بعالم امکان نداشت و اگر عقل
معاش نبود نقشه در نفوس کثرت در موجودات نبود زیرا که عقل معاش
امر کننده خلایق است بمصالح و مضرات که در عالم امکان وقوع مییابد و نعمت
میفرماید انما ازمها للذ و نحاطر و شاهد بر عالمیان و ادمیان است
که انی عقلت از برای او نیست و اوست مربی عالم امکان و اوست خلیفة الله
در ارض وجود هر ذی وجود اوست نقشبند صنع صورت خلق الله آدم
علی صورته و اوست رابطه دهنده ما بین صورت و معنی و اوست معطی
بلا سؤال شعر از توست فتاده در خلایق همه شور ∴ در پیش تو درویش
تو انگر همه عور ∴ ای با همه در حدیث و گوش همه کر ∴ وی با همه در حضور و چشم
همه کور ∴ عقل خلق با بحال لذ دعوت میکند و نکند توجه را در خواطر القا
میفرماید و فرا از قبل از نزول میباید چنانچه در بنا به تصریح انما طلب

بیان سیم

نموده است که میفرماید ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه
وقل رب زدنی علما در اخبار وارد است که آیات قرآن را جبرئیل که او را روح
الامین نامیده اند نبوده که از طبیعت عنصر خلق شده است و با اینهمه اعتراف
از زوال و فنا بحضرت رسول نازل مینمود و حال اینکه نور محمد ص فاصله
ما بین نور الوهیت و جبرئیل پس چگونه ممکن است که وحی را جبرئیل بخاتم
انبیا ابلاغ نماید سر آن اینست که مجردات در قوس نزول ارضی منتهی بنقطه
صورت میشوند و حقیقت محمدیه در قوس نزول ارضی منتهی بنقطه صورت
خاتم انبیا شد و آیه مبارکه ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا
علیهم ما یلبسون تصریح باین مطلب نموده است آیات کبریائی در حقیقت
محمدیه که روح القدس است بطبایع عنصریه که حقیقت جبرئیل است و
او را روح الامین نامیده اند القا میفرمود چون محمدیه در قوس نزول
منتهی بنقطه صورت شده بود مجددا حقیقت جبرئیل همان آیات را در سطح
زمین بقلب آنحضرت القا میفرمود چنانچه کلام الهی باین ناطق شده وانه
لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین
بلسان عربی مبین در حقیقت آنچه را که جبرئیل بعرض آنحضرت میرسانید
چیزی نبود که بمدارج علم محمدیه بیفزاید بدانکه خدا تعالی میثاق ولایت
آل محمد را از جمیع انبیا باز گرفته چنانچه فرموده است واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم ومنک ومن نوح وابرهیم وموسی وعیسی بن مریم واخذنا منهم

در اثبات نبوت

میثاقا غلیظا ذات الوهیت از عقل معاد که حقیقت محمدیه است
و دایم مستغرق انوار جمال الهی است عهد و میثاق توجه بجانب عقل
معاش را که حقیقت علی است گرفت و از سایر پیغمبران میثاق متابعت
و مبایعت آنحضرت را گرفت و نور عظمت و عصمت آل محمد را که ملکوت سموات
و ارضند یعنی سلطان و کارفرمای آسمان و زمین میباشند بمجموع پیغمبران
نمودار آن نور مبارک مقتدا و مهتدا انبیا بود که از توجه بایشان هدایت
مییافتند و از توسل بآنها در وادی ایمن سیر و سلوک نموده بلکه
بعثت مجموع انبیای سلف از طرف قرین الشرف آل محمد بود بهرچه مامور
میشدند معمول میداشتند و حدیث خاتم انبیا صلعم اشاره باین
مطلب است که فرمود ان علیا کان مع الانبیاء سرا ومعی جهرا یعنی علی
با همه پیغمبران در سر و نهان بود و با من در صورت علانیه و آشکار
و خدا تعالی میفرماید وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض
ولیکون من الموقنین از این آیه محقق است که ملکوت سموات و ارض را
که خدا تعالی بابرهیم نمود غیر از ذات الوهیت خودش بود زیرا که ذات
الوهیت ممتنع الرؤیة است و آنچه را که ممتنع الرؤیة است بشخص نمود واضح است
که آنچه ممکن الرؤیة و مخلوق خواهد بود هرگاه معتقد بشویم که خدا
تعالی حقیقت خود را بابرهیم نمود باید بیقین بدانیم که آنحضرت هیچ چیز
ندیده و ننموده اند پس آن ملکوت سموات و ارض که بابرهیم نموده شد

عقل مختار بود که حقیقت محمد و آل محمد است که دعوت کننده خلایقند
بتوحید حق تعالی چون مبنای آیات قرآن غالبا بر اینست که بعضی از آنها
مفسر و مبین بعضی دیگرند و مارا تحقیق این مطلب از این آیه مفهوم کردید
که در آخر سوره حج میفرماید و مخاطب این آیه مخصوصا آل محمد است
وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی الدین
من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون
الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر محقق میشود
که ملکوت سموات و ارض حقیقت طاهره آل محمد بود که خدا تعالی بحضرت
ابرهیم ع نمود چون حضرت ابرهیم مطلع شد که زمام امور عالم امکان
بقبضه اختیار و اقتدار عقل مفوض و مسلم کردیده که عبارت از حقیقت
آل محمد است آنها را در همانوقت مسلمین نام کذارد و مسلم از سلم که
بمعنی سلامتی و عافیت است ماخوذ شده زیرا که سلامتی بمعنی از متابعت
عقل مقرر شده همچنانکه ضلالت و مخاطرات و خوف از لوازم متابعت
جهل خواهد بود پس آنحضرت آل محمد را مسلمین نامیده است و لایت و
اطاعت آنها را ملت و کیش و شعار خود مقرر فرمود و در بسیاری آیات
دیگر نازل شده است که اشاره بهمین مطلب است که مجموع انبیا مامور و
مکلف بولایت و متابعت آل محمد بوده اند و لایت آنها ملت واحده و متفق

علیه مجموع پیغمبران بود شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا
الیک وما وصینا به ابرهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
کبر علی المشرکین و در موضع دیگر میفرماید ومن یرغب عن ملة ابرهیم
الا من سفه نفسه و مخصوصه از کلمه الا من سفه نفسه اشکار است
که ملت ابرهیم متابعت عقل است و هر که از عقل اعراض نمود سفاهت
باو عارض شده است چون نور آل محمد که عبارت از عقل است بحضرت
ابرهیم نمودار شد و دانست که عقل رب عالم امکان است مخاطب شد
بخطاب اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین و آنحضرت ولایت
خود را وصیت فرمود در بقای ملت خود که ولایت و سلم آل محمد است
ووصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا
تموتن الا وانتم مسلمون ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت
اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله آبائک ابرهیم
واسمعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون پس محقق میشود که
اسلام و ایمان عبارت از شناختن وسایطی است که واسطه مابین
خالق و خلق هستند معرفت و اطاعت آنها موصل برضای خدا تعالی است
و این وسایط عبارت از عقل است که حقیقت محمد و آل محمد و ملکوت سموات
و ارض است ایمان و اسلام بآنها آوردن بحکم ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله بخدا تعالی ایمان آوردن است چنانچه فرموده است

فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی
شقاق در اثبات این مطالب محرر همین قدر از آیات قرآن کافی است زیاده
از این موجب تطویل میشود در اتمام این مطلب همین آیه کفایت میکند
که بحضرت رسول ص نازل شد: ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم
حنیفا وما کان من المشرکین مقصود از شرک شرکی است که در ولایت
بیاورند چون ولایت مطلقه محمد و آل محمد ص چنانچه مکرر گفته ایم عبارت
از حقیقت عقلیه است بعقل شرک آوردن کنایه از متابعت جهل نمودن است
هم چنانکه محمد ص حقیقت عقل بود بمحمد مشرک شدن و شرک آوردن کنایه
از متابعت و مبایعت نمودن ابو جهل و امثال اوست پس در این آیه
خدا تعالی محمد ص را امر فرموده است بمتابعت کردن بملت ابرهیم و واضح است
که هرگاه ملت ابرهیم معرفة الله و ایمان بخدا بود در این فقره باید ابرهیم
متابعت محمد را نماید زیرا که توحید و معرفة الله از محمد ص بظهور رسید
مجموع ملائکه و انبیا از آدم تا حضرت عیسی از حقیقت نور محمدی آموختند
در این صورت یقین محقق میشود که ملت ابرهیم ولایت آل محمد بود و خدا
تعالی بمحمد ص وحی فرمود در اظهار ولایت خودش و منصوب نمودن علی ابن
ابیطالب را بخلافت ظاهره و تصریح این مطلب را در آیه یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
ان الله لا یهدی القوم الکافرین فرموده است بدانکه خدا تعالی در

ملکوت سموات و ارض بحضرت ابرهیم حقیقت خود را نموده است زیرا
که نور الوهیت منفرد از رب ممتنع الرؤیه است و هرگز مرئی و محسوس
نخواهد شد زیرا که محتجب است در حجاب امر و مشیت خودش و این مشیت
در کمون عقل وقوع یافته و محتجب شده است بحجاب عقلیه و عقل ملکوت
السموات والارض و هیکل توحید ذات واجب الوجود رب ممکن الرؤیه عالم
امکان است و مشاهده رب ممکن الرؤیه اهل این جهان را میسر نخواهد بود
مگر در قوس نزول یعنی عالم ارض که منتهی بنقطه صورت محمد و آل محمد بشود
آن وقت ممکن الرؤیه خواهد بود چنانچه در مکه و مدینه وقوع یافت
و معاصرین درک شرف رؤیت و صحبت ایشان را نمودند و هر که ادراک
فیض و نعمت را مع الایمان نمود مؤمن و مسلم و ناجی شد و هر که
در وجود ایشان شرکت اختیار کرد و اجنبی را در رتبه و شئونات با ایشان
قیاس نمود کافر و مشرک و هالک و منافق شد هم چنانکه خدا تعالی
در باب ایشان میفرماید ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم
فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون این آیه بخصوص
در حق اشخاصی نازل شده است که عهد ولایت آل محمد را رعایت نکردند
و نقض بیعت نمودند و حال اینکه شیعه آل محمد بودند و با رسول خدا
میثاق اهل البیت و ولایت را مؤکد نموده بودند و بعد از رسول خدا
تفرقه در دین خود نموده متابعت هوای نفس کردند چون ابرهیم ادراک

دیده عقلیه آل محمد را نمود و انها را رب ممکن الرؤیه عالم امکان دید
که پیوسته در عوالم آفاق و انفس حاضر و ناظرند نفی کواکب و ربوبیت
سبعه را که منبع طبایع عناصر اربعه هستند نمود چنانچه میفرماید
فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی
بریء مما تشرکون در آن وقت توجه بعقل که ملکوت سموات و ارض است
نمود و او را در طلوع دید که هرگز غروب ندارد و در عوالم وجود حاضر
یافت و گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین ارتفاع رتبه و علو درجه ابرهیم بمجموع انبیا
بخصوص از حضرت موسی از این مطلب ظاهر است که ابرهیم طاقت آورد
دیدن نور حقیقت ممکن الرؤیه را در هنگام قوس صعود که بسیط
الحقیقه کل اشیا بود داشت و نمود و حضرت موسی طاقت نداشت نور رب
ممکن الرؤیه تجلی بکوه فرمود کوه طاقت نیاورد و متلاشی شد و موسی
بیهوش افتاد هرگاه معتقد این بشویم که موسی مدعی ربوبیت جنود
نور الوهیت شد این فقره دلیل بر جهل موسی خواهد بود که بطلب
امر محال برخواسته است موسی در کوه طور طلب رؤیت رب ممکن الرؤیه
در هنگامیکه در قوس صعود و بسیط الحقیقه کل اشیا بود نمود و چنین
دانسته که مثل حضرت ابرهیم طاقت و توانائی دیدن رب ممکن الرؤیه را
در قوس صعود خواهد داشت بی محابا از فرط غلبه اشتیاق و محبت

بمشاهده نور ولایت محمد و آل محمد بود قال رب ارنی انظر الیک قال
لن ترینی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت
الیک وانا اول المؤمنین از سبک و سیاق این آیات مفهوم میشود
که خدا تعالی حکایت کننده از امری است که فیما بین رب ممکن الرؤیه
و حضرت موسی وقوع یافت هرگاه این جواب و سؤال از حقیقت الوهیت
منفردا شده بود میفرمود فلما تجلت الجبل اینکه فرموده است فلما
تجلی ربه للجبل دلیل این است که اینکه گفتیم دخلی بذات الوهیت ندارد و از
قبیل این آیات بسیار است یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة غرض از کلمه ارجعی الی ربک بازگشتن بسوی رب ممکن الرؤیه است
و تحقیق این مطلب از کلمه بعد معلوم میشود که میفرماید فادخلی فی
عبادی وادخلی جنتی زیرا که رب ممکن الرؤیه که حقیقت محمد و آل محمد است
عباد الله هستند چنانچه فرموده اند نحن عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون چون دانستی که رب ممکن الرؤیه ذات الله
تعالی است بدانکه او را رب مطلق باید گفت و او منزه از این است که او را بصفت
رب اعلی و رب عظیم موصوف نمایند چنانچه فرموده اند اول الدین معرفته
و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به نفی الصفات عنه و اینکه
او را رب اعلی و رب عظیم بگویند اثبات صفت از برای او خواهد بود پس

باید گفت ذات مقدس الوهیت رب مطلق است و بهیچ صفتی موصوف
نیست اثبات وصف از برای رب ممکن الوجود خواهد بود رب اعلی محمد است
و رب عظیم علی است علی را نبأ عظیم نیز میگویند چنانچه مفسرین کلام الله
این آیه عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون را بعلی بن ابیطالب
تفسیر کرده اند که آنحضرت آگاهی دهنده عظیم است که خلق در او اختلاف نموده
و در او مختلف شده اند در تسبیحات نماز ذکر قیام که عبارتست از سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر منسوب است باختصاص بذات الوهیت دارد و ذکر
رکوع که سبحان ربی العظیم و بحمده است اختصاص بعلی بن ابیطالب دارد و
ذکر سجده که سبحان ربی الاعلی و بحمده است اختصاص بحضرت خاتم انبیاء
و حقیقت محمدیه دارد و در سوره تحریم که خدا بتعالی عایشه و حفصه را توبیخ
و تهدید فرموده است عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن
چون طلاق آنها بعد از حضرت رسالت بجهت صدق وعد خدا بتعالی باید بید
ولایت علی بن ابیطالب وقوع یابد و آنحضرت ایشان را مطلقه فرمود و از عداد
زوجات نبی خارج کرد محقق و معلوم میشود که رب ممکن الوجود نیز ایشانرا
مطلقه خواهد فرمود چون مطلب معظمی بی پرده و بی عقده گفته شد
محتمل است که استماع این کلمات در مذاق بعضی شاق و در کبد بها باید و او را
مبطل که ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس
کونوا عبادا من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب

4c

وبما کنتم تدرسون ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا
أیأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون مردود نمایند لهذا در مطلب
توضیح و تشریح زیاده از قدر حاجت ضرورست نسبت ربوبیت و نفی
منهی عنه خواهد بود که من دون الله او را رب عالم امکان بدانند
وقتیکه معتقد این بشویم عبودیت و ربوبیت بالنسبه است نزاع
مرتفع خواهد شد الحمدلله بحمد نسبت بحق رب و مولی میباشند زیرا که
شاهد بر خلقند و خلایق مشهود آنها است و لکن نسبت بحقیقت
محمدیه عبدند و مربوب زیرا که محمدیه شاهد بر آنها است و ایشان مشهود
حقیقت محمدیه شده اند و حقیقت محمدیه نسبت بائمه اطهار که آل محمد اند
رب و مولی است زیرا که شاهد بر آنها است و ایشان مشهود او هستند
ولکن نسبت بذات الوهیت عبد است و مربوب زیرا که ذات الوهیت
شاهد بر او و موثر در او است و بهمین ترتیب فاضه فیض از مبدء
بعالم امکان و ایجاد میشود بدانکه از برای محمدیه در عالم امکان دو بیت
تحقق یافته یکی در آفاق و دیگری در انفس و از برای هر یک از این دو بیت
اهلی مخصوص و خلقی منصوص معین و مقرر است اما بیت آفاقی
آنجناب که باصطلاح اهل ظاهر بیت مجازی و بیت زوال و فنا میگویند و او
همان بیتی است که در مدینه طیبه از خشت و گل بنا شده بود و اهلش
زوجات و جواری آنجناب بوده اند و عدد آنها در تحت نظم و قانون مندرج

شده است و در مورد دیگر بیت را نفس فرموده چنانچه میفرماید
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤوف رحیم و ترجمه اینست بتحقیق آمد بجانب شما رسولی
از نفوس شما که اشاست بر او چیزهائیکه بر شما صعب و دشوار میباشد
و در ارشاد و هدایت شما حریص و بمؤمنین با رافت و ترحم است و این
آیه مصرح اینست که حقیقت محمدی پیوسته از بدو ایجاد آفرینش تا ابد
در نفوس و در کمون شما مقام و مکان دارد و هیچ رسولی غیر از محمد
بسوی خلایق از نفس آنها مبعوث نشده است و هیچ یک از پیغمبران
سلف در نفوس مکان و مقام نداشتند و خدای تعالی بارگاه عظمت و
جبروت حقیقت نور محمد را که عبادت از عقل است در نفس خلایق مکین
و منصر فرموده و از برای بیت نفس آنجناب اهلی بخصوص مقرر شده است
که هرگز بر عدد آنها افزوده نمیشود و از جمع آنها چیزی کاسته نخواهد شد
چون توجه بعالم باطن و نفوس فرمایند عدد آنها مثل حقیقت آنها
واحد و منحصر بفرد است و چنانکه عزم عالم شهود فرمایند در حس ظاهر
خلایق مرئی و محسوس شوند عدد و اسامی آنها علی و فاطمه و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین میباشند و مصداق مطلب انما انما طهرنا اهل البیت

نشده بود هرگاه همه را مطلقه و مطلق العنان میفرمود دیگر این بیت را
اهلی نبود و خالی از سکنه میماند و اگر هزار نفر دیگر بر آنچه موجود بودند
می افزود ابو ثبت عدد اهل البیت بقدری بود که بحباله نکاح و ملک عقد
آنحضرت در آمده بودند و ایشان در کلام مجید مخاطب و مکلف شده اند
بخطاب آیه مبارکه یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف
لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا و من یقنت منکن لله و رسوله
و یعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقا کریما یا نساء النبی
لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی
قلبه مرض و قلن قولا معروفا و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی و اقمن الصلوة و اتین الزکوة و اطعن الله و رسوله انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا معلوم میشود
که قسمت و نصیب ایشان از این تطهیر همین است که ایشان بفحشاء و منکر
نمود نمایند و نماز بگذارند و زکوة بدهند و مطیع امر خدا و رسول شده از بیوت
خود شان که در مدینه واقع است مادام العمر خارج نشده بهیچ سفر
از اسفار شد رحال نکرده بر احله ننشینند و تلاوت قران نمایند
اما بیت نفس که باصطلاحی دیگر آن را بیت حقیقت و بیت دوام و بقا گفته اند
و در قران در موردی او را بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه
فرموده است و تفصیل آن در باب توحید در شرح این نور نوشته

انفس حضرت رسول اند از این آیه ظاهر شده است که میفرماید یا ایها
الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم
تفلحون وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی
الدین من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا
لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة
واتوا الزکوة واعتصموا بحبل الله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر
اختصاص این آیات بال محمد از چندین موضع معلوم میشود که بعضی
از آن اینست اول از کلمه ملة ابیکم ابرهیم است که ابوت برهیم در میان
اعراب اشتهار و اختصاص بمحمد وال محمد دارد دویم از کلمه لیکون الرسول
شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس است زیرا که محمد شاهد و
ائمه اطهارات و ائمه اطهار شاهد و حاضر در کون ص
حاضر در کمون خلایق میباشند بجهت آنکه محمد وال محمد عالم بعلم اولین و
اخرین بوده اند زیرا که در همه وقت شاهد بر همه کس هستند و علم انها
در ما سوی الله علم حضوری است شرط شاهد حضور است شاهد که غایب
باشد مقبول الشهاده نخواهد بود و شهادت انها در کل اشیا و بطون
رویت است نه بنهج سمعت سیم از کلمه فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة است زیرا
که اقامه صلوة و ایتاء زکوة در جهان از اثر وجود محمد وال محمد است اگر
بواسطه وجود و حضور ال محمد نبود معاندین ترک صلوة و منع زکوة را
هم کرده بودند چهارم از کلمه واعتصموا بحبل الله است که انحبل در معنی حقیقه

محمد است و در ظاهر کلام الله میباشد و این دو چنگ بیکدیگر زده اند و
از هم انفکاک نمی یابند قران رقم اوامر و نواهی خداست و ائمه اطهار مو
منزجم و مجری کننده امر و نهی او هستند بهمین ملاحظه خاتم انبیاء
فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم
بهما لن تضلوا احدهما اعظم من الاخر وهو کتاب الله عز وجل حبل
ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض وانظروا کیف تخلفونی فی عترتی و همچنین این مبارکه سنریهم
ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اشاره بهمین
مطلب است ترجمه ظاهر این اینست که زود خواهد بود بنمائیم بانها
ایات خود را در افاق و در انفس خلایق تا اینکه واضح و اشکار بشود
بانها که او است حق شکی نیست که محمد وال محمد ایات الله هستند ایشان
در افاق و انفس مرئی و ملحوظ و مشهود شده اند و خواهند شد
رویت انها در افاق همانست که ظاهر شدند و خلایق انها را بصورت
ظاهر دیدند و بازدر زمان رجعت چنان اهل ان زمان انها را خواهند دید و
رجعت انها باین عالم اختصاص و انحصار باین مرتبه که دیده شدند ندارد
در عهود قدیمه در زمان سلف رجعتها کرده اند و پس از این نیز مادام
باقتضای وقت و مصلحت رجعتها خواهند کرد لکن مشاهده انها در نفوس
ادمیزاد در حال حیات از چشم باطن و نظر بصیرت ممکن است و در هنگام

باب سیم

نوع و رحلت از اینعالم میسر میشود چنانچه در اشعار شاه ولایت
اشعار باینمطلب شده است که بحارث همدانی میفرماید ؎ یا حار همدان
من یمت یرنی ؛ من مؤمن او منافق قبلا ؛ یعرفنی طرفه واعرفه ؛
بنعته واسمه وما فعلا ؛ فانت عند الصراط معترضی ؛ فلا تخف عثرة
ولا زللا ؛ اقول للنار حین توقف للعرض ؛ ذریه لا تقربی الرجلا ؛
ذریه لا تقربیه ان له ؛ حبلا بحبل الوصی متصلا ؛ اسقیک من بارد
علی ظما ؛ تخاله فی الحلاوة العسلا ؛ قول علی لحارث عجب ؛ کم ثم
اعجوبة له جملا ؛ و از کلمات زیارت جامعه که انتساب بجناب امام علی
النقی صلوات الله علیه دارد و تصریح باینمطلب است که حقیقت ائمه اطهار
از ازل تا ابد در کمون خلایق مکان و مقام داشته و دارند و خواهند
داشت و شاهد بر خلق هستند اما چنان شاهد که هرگز غیبت و غفلت
از مشهود خود ندارند و پیوسته در مرکز وجود و در نقطه حقیقت آدمی
حاضر و ناظر و در حال مشاهده و مواظبت تام و تمام دارند اینست که
میفرماید ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد
و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم
فی القبور بدانکه در قرآن در هر موضع که لفظ مؤمن منفردا یا مؤمنین
جمعا ذکر شده است اشاره بائمه اطهار است و خدا تعالی آل محمد را بمؤمنین
ملقب فرموده و حضرت ابرهیم بعد از حصول مرتبه وکذلک نری ابرهیم ملکوت

السموات والارض و لیکون من الموقنین آنحضرت را یقین حاصل شد
که ملکوت سموات و ارض آل محمد هستند ایشانرا مسلمین نام گذارد و ولایت
انها را ملت خود قرار داد چنانچه آیه ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین
من قبل تصریح و توضیح اینمطلب را مینماید و در اوراق قبل در جای خود
مفصلا مذکور شد مؤمن مطلق و مسلم مطلق ائمه اطهار
هستند و مخاطب نمودن سایر خلق بمؤمنین و مسلمین بطور
مجاز است مثل اینکه عرش را در مواضع عدیده استعمال مینماید علو
مرتبه معنویت و بطون اشیاء را عرش میگویند و بلندی صورت
و سطح آنها را عرش میخوانند تخت سلاطین را هم عرش نامیده اند و
خدا تعالی در حکایت بلقیس فرموده است انی وجدت امرأة تملکهم
و اوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم و در مورد دیگر میفرماید
قال یا ایها الملأ ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین پس اطلاق
مؤمن و مؤمنین و مسلم و مسلمین بسایر طبقات نازل از قبیل اطلاق
و اطلاقات عرش است در موارد مختلفه و نوع حقیقت معنی مؤمن
در آل محمد است زیرا که مؤمن بمعنی ایمن شده از زوال و فنا و واصل شده
بمرتبه ابدیت و بقا است چنانچه حقیقت محمد و آل محمد عقل است و در عقل
ازلیت و ابدیت موجود میباشد زیرا که اول ما خلق الله است و شاهد
بر ما سوی الله میباشد و آیه لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا

شهداء علی الناس تصریح باین مطلب نموده است و سایر خلق در معرض زوال
و فنا واقع شده اند اخبار دارد برانکه انها مؤمنون و مسلمون اند که
مخاطب بخطابات مجازیه امنوا واسلموا شده اند بجهة اینکه انتساب بایمان
و اسلام الحمد دارند واز کثرت استعمال بای انها ساقط شده انها را نیز
بطور مجاز مؤمنین و مسلمین میخوانند واین دو ایه متوالی در قران در سوره
مائده که میفرماید یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون
نزول این دو ایه بخصوص در حق ائمه اطهار است که رتبه عظیمه و لایت مطلقه
بعد از خدا و رسول اختصاص بانها دارد و باشاره تخصیص بخصوصی که
در تصریح یؤتون الزکوة وهم راکعون تحقق یافته مبتدئا با علی بن ابیطالب
و از آنحضرت بسایر ائمه اطهار خواهد رسید و نیز در قران در تمیز و تخصیص
مؤمن از سایر خلق میفرماید الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم
اولئک لهم الامن وهم مهتدون این ایه تصریح باین مطلب است که از برای
مؤمن امن و امان است و مؤمن اشخاصی هستند که ایمان خود را ملبس بظلم
نکنند واین شرط از همه کس مفقود و در ائمه اطهار که الحمد اند موجود است
زیرا که ایه تطهیر در شان انها نازل شده ظاهر و باطن انها از هر نوعی از انواع
شرک و ظلم و عیب و پلیدی منزه و مطهر گردیده تقدیس و تنزیه انها را طوری

کرده اند که شاهد بر خلایقند و در حقیقت و کمون انها مقام و مکان دارند
هیچکس را قدرت مقاومت و همسری با انها نخواهد بود که با انها مکابره و خصومت
نمود خود را رسوا کرده و مستوجب طعن و لعن نمود چنانچه مضمون زیارت
جامعه کبیره توضیح کننده این مطلب است میفرماید من اتاکم فقد نجی و
من لم یاتکم فقد هلک الی الله تدعون وعلیه تدلون وبه تؤمنون وله
تسلمون وبامره تعملون والی سبیله ترشدون وبقوله تحکمون سعد والله
من والاکم وهلک من عاداکم وخاب من جحدکم وضل من فارقکم وفاز
من تمسک بکم وامن من لجا الیکم وسلم من صدقکم وهدی من اعتصم
بکم من اتبعکم فالجنة ماویه ومن خالفکم فالنار مثویه ومن جحدکم کافر و
من حاربکم مشرک ومن رد علیکم فهو فی اسفل درک من الجحیم اشهد
ان هذا سابق لکم فیما مضی وجار لکم فیما بقی وان ارواحکم وطینتکم واحدة
طابت وطهرت بعضها من بعض و سایر طوایف خلق را از خطاب کردن
لفظ مؤمن نهی فرموده اند بتصریح ایه مبارکه قالت الاعراب امنا قل لم
تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله
و رسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم وهم چنین اختصاص
مؤمن بالحجه از این ایه مبرهن شده است که میفرماید یا ایها الذین امنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم وان لم تجدوا
فان الله غفور رحیم تفصیل و شان نزول این ایه چنین است بعضی از اصحاب

باحضرت رسول اظهار خصوصیت نموده خود را از مومنین تصور کرده
روزی را بانجناب میگذرانیدند و پیوسته با انجناب نجوی میکردند این حکم نازل شد
که ای گروه مومنان وقتیکه میخواهید با حضرت رسول نجوی کنید ابتداء
اقدام بدادن صدقه نموده بعد نجوی بکنید بمجرد نزول این آیه شاه ولایت
پناه علی بن ابیطالب علیه السلام برخواست یک دینار داد که مراد داشت بحضور
پیغمبر گذارد و با انحضرت نجوی نمود و غیر از مرتضی علی علیه السلام احدی از احاد خلق
اطاعت این حکم و اقدام باین عمل ننمود اصحاب ترک نجوی گفتند چند روزی
بدین منوال گذشت مقصود خدا و رسول از نزول این آیه امتحان مومن با سایرین
بعمل امد حضرت رسول فرمودند حکم این آیه منسوخ شد که هرکس معمول
نمیشود اینکه سایر اصحاب اقدام بصدقه دادن نکرده ترک نجوی با حضرت
رسول نمودند و حال اینکه اغلب انها در موارد عدیده در راه خدا و رسول
بمصارف عمده بذل اموال نموده بودند پس ندادن صدقه و ترک کردن نجوی
بعلت ان بود که ایشان داخل در خطاب یا ایها الذین امنوا نبودند و خطاب
این آیه در باطن و حقیقة الامر ائمه اطهار بوده و در آن وقت از ائمه
اطهار که مومنین هستند علی بن ابیطالب ع که مقدم انها است حاضر
بود فوراً اطاعت حکم نمود یک دینار که موجود داشت خدمت حضرت
رسالت پناه گذاشته و با انجناب نجوی کرد محض اختصاص انحضرت
با این عمل خدا بتعالی توفیق اطاعت نمودن این حکم را از سایر اصحاب سلب

فرمود بروی یکدیگر نگاه میکردند و دادن صدقه در نظر انها امر عظیمی
مینمود ناچار ترک نجوی کردند و اطاعت این حکم بدل کل اهل اسلام اختصاص
بعلی بن ابیطالب یافت و هم چنین آیه افمن کان مومنا کمن کان فاسقا
لا یستوون باجماع مفسرین در شان علی بن ابیطالب ع و ولید بن عقبه
نازل شد و خدا بتعالی علی را مومن و ولید را فاسق نام داد و هم چنین آیه
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام الی آخر الایه در شان شیر
مردان و شیر یزدان عز نزول یافت و خدا بتعالی در این آیه مقام مومن را
که بمعنی ایمن بودن از زوال و فنا است بر همه چیز رجحان داده است که هم
خلق بواسطه عدم بصیرت امورات ظاهریه را معتقد و مرجح اند مدارج
معنویه چون مرئی و محسوس نشده است انها اعتقاد قلبی ندارند تبیداً
تصدیق و اعتراف مینمایند از جمله در زمان رسول خدا صلعم انحضرت
در فتح مکه کلید حرم کعبه را بعثمان ابن ابی شیبه عطا فرمود و هم چنین
سقایة حاج را بعباس ابن عبد المطلب که عم انحضرت بود محول فرمود عثمان
خانه کعبه را فی الحقیقة خانه حقیقی حضرت معبود مطلق تصور نموده و خود را
دربان محض مکان خاص ذات الوهیت دانسته و غافل از این بود که مکه
معظمه دار الارشاد خلق است و حضرت ابراهیم محض رفع شبهه جسمانیت
ذات الهی این بیت را بنا نموده تا اگر خلق معتقد این بودند که خدا بتعالی
جسم عظیمی است روشن و درخشنده که در فراز اسمان در عمارت عالیه که از

عرش نامیده است نو قفه دارد حضرت ابرهیم ع اندوی حکم خانه کعبه را
ساخت و او را بیت الله نام نهاد و محض ابنکر و اردین امکان شریف هرکه منکم
داخل بیت الله میشوند خانه را از صاحبش خالی دیده ملتفت انقطاب میشوند
که بودن خدای تعالی در آسمان مثل بودن او است در زمین بخصوص در همین خانه
که اختصاص باو دارد بطوری که آنخانه از صاحبش خالی است آسمان هم بحسب
صورت ظاهر از وجود صوری خدای تعالی خالی است فقد تصور داشتن
کلید آنجا اینقدر منزلت ندارد که شخص بعلی مفاخرت بجوید سئل عن امیر
المؤمنین با فضل مناقبه وقال کنت انا و عباس و عثمان بن ابی شیبه فی المسجد
الحرام وقال عثمان بن ابی شیبه اعطانی رسول الله ص الخزانه یعنی مفاتیح الکعبه
وقال عباس اعطانی رسول الله السقایه وهی زمزم ولم یعطک شیئا
فنزل الله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن امن بالله
والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله والله لا یهدی القوم
الظالمین در شان علی بن ابیطالب و عباس و عثمان نازل شده است و اینان
بر اینست که مؤمن مجاهد علی مباشر سقایه حاج و عمارت مسجد الحرام
که بعهده آن دو نفر محول بود باشند در مقابل مؤمن مجاهد درجه و مقامی
نخواهند داشت و دیگر از آنانی که خدای تعالی الحمد را مؤمنین فرموده اینست
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا واخری لم تقدروا علیها قد احاط

الله بها وکان الله علی کل شیء قدیرا اهل سنت و اغلب خلق ده نفر را از عشره
مبشره دانسته اند که در بیعت تحت الشجره حاضر بوده اند و اسامی آنها
در کتب ضبط است که در زمره رختی با حضرت ختمی مآب بیعت کردند و غفلت
از این دارند که این بیعت یک صورت ظاهر دارد یک معنی باطن اما صورت
ظاهر اینست که من کور شده و لکن معنی باطن اینست ائمه اطهار با نور محمد
در تحت شجره حقیقت وجود بیعت کردند و در آن بیعت نقض و نکث ندیده اینست
و خداوند از مؤمنین راضی شده و سکینه از برای آنها فرستاد
و اثابه فتوحات قلبیه و غیبیه روی نمود و این امر از ابتدای لقد رضی
الله الی آخر اثابهم فتحا قریبا اختصاص بعلی بن ابیطالب و سایر ائمه اطهار
دارد و ده نفر دیگر از صحابه در ظاهر بیعت حاضر بودند در ضمن این بعد هستند
که فرموده است واخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها وکان الله
علی کل شیء قدیرا یعنی سایر خلق قادر بمبایعت نمودن تحت شجره حقیقت
وجود نیستند بتحقیق ذات اقدس الهی آن شجره را احاطه کرده است
تمایل و اجسام بیحقیقی از وصول باغصان الشجره کوتاه است خدای تعالی
بر همه چیز قادر و توانا است با آنکه اهل سنت این مطلب را که فرموده و
السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا ذلک الفوز العظیم عبارت از خلفا و سایر اصحاب میدانند

ومعتقد این هستند که سبقت و اولویت اصحاب اینروی مأخذ تقدیم
و تاخر در قبول اسلام است و حال اینکه سبقت در قبول ظاهر اسلام
موجب مزیت شان و ارتفاع درجه نیست بسا اتفاق می افتد که در قبول
دعوت نمودن عوام بخواص سبقت میگیرد بلکه والسابقون الاولون
کنایه از اشخاصی هستند که رفعت درجه ایمان و ایقان انها برتر و کامل
و اختصاص انها بمنبع و معدن رسالت و نبوت از همه بیشتر باشد
بلکه در کل اشیا عالم این قاعده جاریست که احسن انها را ثمره اول و
درجه اول مینامند در اینصورت رتبه سبقت و اولیت مخصوص بنی هاشم
خواهد بود تقدم و شرافت عترت بنا بعین احتیاج باقامه حجت و دلیل
ندارد علی علیه السلام بمجموع بنی هاشم از هر حیثیت تقدم دارد بلکه بسبقت
اسلام بر عالمیان داشته هم در ظاهر و هم در باطن و انتساب بحضرت مقدس
نبوی داشته هم بانسبت هم بسبب بنی عم حضرت رسول بود که خدا تعالی
او را بعد از اخوت بحکم فرموده منصب خلافت حضرت پیغمبر را داشته بلکه
که جسم خلیفه جان است بلکه بنص صریح انفسنا و انفسکم نفس واحده
بودند وصی و باب مدینه علم پیغمبر بود با اینهمه فضایل محققا سابق اول
اوست و بعد از انحضرت بحکم حدیث و فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله سابق اول فاطمه باشد و بعد از فاطمه بحکم و اولادنا
اکبادنا و بنص صریح قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و بمقاله حسین

منی و انا من حسین سابق اول حسنین میباشند پس معلوم شد
که السابقون الاولون من المهاجرین والانصار علی و فاطمه و حسن
و حسین بودند از بجمع علی و فاطمه مهاجر بودند و حسنین که در مدینه
تولد یافته اند انصار میباشند و اشخاصیکه متابعت کرده اند ایشان را
باحسان و نیکوئی خدا از انها راضی و انها از خدا راضی هستند بخصوص
از کلمه والذین اتبعوهم باحسان مثل افتاب روشن شده است که
سابقون الاولون ائمه هستند و اینکه اتبعوهم باحسان نظر باین ایه
مبارکه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی میباشند اشیا
موده هستند که خدا تعالی محبت و مودت انها را فرض نموده و از قاتلین
و ظالمین انها سئوال خواهد نمود چنانچه فرموده است و اذا الموؤدة
سئلت بای ذنب قتلت با انکه هنگامیکه ایات کلام الله را بحکم افلا
ینظرون الا انا و بله بعرض تاویل در اورند هیچ مشکلی نخواهد ماند مگر
اینکه حل ان سهل و اسان شود بخصوص وقتیکه با احادیث صحیحه
تطبیق بشود در اینوقت هر مبهمی را اظهر من الشمس نموده رافع هر خلاف
خواهد شد اغلب خلق از این نکته غافل شده اند که اکثر ایات قران بعضی
از انها توضیح و تبیین بعض دیگر مینمایند تا از اینها دیگر استمداد بجوید
از ان ایه که مطرح واقع شده است مقصود لامع نمیشود اشخاصیکه
در صدد استخراج مطالب از کلام الله بر می ایند شرط نخستین [illegible]

حدیثی که در فضل اهل البیت با آیات قرآن مطابق دارد در این اوراق ثبت
مینمائیم قال رسول الله ص فاهتدوا بالشمس واذا غابت الشمس فاهتدوا
بالقمر واذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة واذا غابت الزهرة فاهتدوا
بالفرقدین معنی تحت اللفظ این حدیث واضح است حرف در کنایاتی است که بقانون
ابلغ من التصریح بیان فرموده شمس کنایه از حقیقت وجود محمدی است و هادی
شخصی است که از و هدایت میجویند چون شمس غایب شود از علی که بمنزله قمر است
باید هدایت جست چون آنحضرت غایب گردد از زهره که عبارت از صدیقه
طاهره است باید استمداد هدایت و ارشاد نمود چون آنحضرت غایب گردد
از حسنین که فرقدین آسمان نور و ولایت میباشند باید هدایت یافت
قال رسول الله صلعم سمعت الله جل جلاله یقول علی بن ابیطالب حجتی
علی خلقی و نوری فی بلادی و امینی علی علمی لا یدخل النار من عرفه وان عصانی
ولا یدخل الجنة من انکره وان اطاعنی این حدیث در بادی نظر جرئت میآورد
و لیکن جای تحیر نیست زیرا که سابق گفته شد که حقیقت محمد و آل محمد عقل است
واضح است که هر که عقل را شناخت از جهل و ظلمت اعراض نمود چون این
مطلب معلوم شد یقین حاصل میشود که شناسنده علی هرگز عصیان
که لازمه جهل است نخواهد نمود و انکار کننده علی که تارک عقل است هرگز
اطاعت عنها به عصیان محب و طاعت مبغض علی بن ابیطالب ع هیچ یک عبثا
نخواهد بود بلکه هر دو از قبیل یبدل من عزرا م هستند قال رسول الله

شدن بحبل المتین ولایت مطلقه آل محمد است زیرا که ایشان تراجم
آیات سماوی هستند بدون استمداد از انوار معرفت اهل البیت
کشف هیچ مطلبی از قرآن نخواهد شد بلکه مجموع آنها قصه عاد و ثمود
و قصه فرعون و بنی اسرائیل بنظر جلوه خواهد نمود و همه را مرکیان
معجزات معظمه است که بدون مفتاح ولایت مطلقه عقلیه محمد و آل محمد
فتح الباب کنوز علم و حکمت مکنونه کلام الله نخواهد شد میزان آل محمد
در بنی نوع انسان معادل عقل آنها است و معیار عقول آنها باندازه
توجه باطنیه آل محمد است بآنها و مقدار توجه آل محمد بآنها مساوی
محبتی است که با آل محمد دارند درجه محبت آل محمد مطابق است بانقدریکه
تمکین و تصدیق فضایل ایشان نموده بر طبایع آنها صعب و گران نیاید
چنانچه فرموده کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی
او مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان اما احادیث و اخباریکه در فضایل
آل محمد روایت شده است چون زمان تقیه و خمود نور ایمان بود مطالب
غامضه را باصحاب سر بیان میفرمودند نه بسایر طبقات خلق باقتضای وقت
و بقدر مراتب استعداد آنها بعبارات مختلفه میگفتند یا وصف ائمه را خط
بطوری بیان میکردند که از تأویل همان حدیث مطالب عمده بیرون می آمد واز
احادیث هر کس بقدر ظرفیت و مطابق میزان عقل خود ادراکی که داشت
تحصیل علم بامور خفیه دقیقه مینمودند واز جمله احادیث معتبره چند

باب هشتم

لعبد الرحمن بن عوف یا عبد الرحمن انتم اصحابی وعلی بن ابیطالب منی
وانا من علی فمن قاسه بغیره فقد جفانی ومن جفانی فقد اذانی ومن اذانی
فعلیه لعنة الله ربی یا عبد الرحمن ان الله تعالی انزل علی کتابا مبینا وامرنی
ان ابین للناس ما نزل الیهم ما خلا علی بن ابیطالب فانه لم یحتج الی بیان لان
الله تعالی جعل فصاحته کفصاحتی ودرایته کدرایتی ولو کان الحلم رجلا لکان
علیا ولو کان العقل رجلا لکان الحسن ولو کان السخا رجلا لکان الحسین
ولو کان الحسن شخصا لکان فاطمة بل هی اعظم ان فاطمة ابنتی خیر اهل الارض
عنصرا وشرفا وکرما در مطلب علیه درین حدیث فرموده است اول عدم احتیاج
علی است که انحضرت محتاج باین امر نیست که بجهة او توجیه وتبیین منزل
بشود واین امریست عجیب وغرابت نیست زیرا که حدیث انا مدینة العلم وعلی
بابها انحضرت را از احتیاج بتحصیل علم ایمن فرمود وخدا تعالی در ایه مباهله
علی را نفس محمد خوانده رابنصورت هیچ سری وهیچ علی از انحضرت پوشیده
وپنهان نیست عالم است بهر چیزی که محمد با نجیز عالم بود ودیگر فضل فاطمه
وحسنین است در فضل فاطمه همین کافی است که خدا تعالی در ایه مباهله اورا
بلفظ نسانا از جنس محمد وعلی بیان فرمود با وصف اینکه حضرت رسول
زوجات عدیده داشت چون از جنس محمد نبودند در سلک نسانا منسلک
نشدند ودر فضل حسنین همین کفایت میکند که ابنائنا در حق انها
نازل شده وفرزند پیغمبر شدند هیچکس را این رتبه ومقام نیست که پسر پیغمبر

در اثبات بتول

اخر الزمان باشد عزا زحسنین چون این مرتبه کرد پدید در فضیلت
حسنین همین کلمه الولد سر ابیه کافی است قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا میزان العلم
وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه وفاطمة علاقته والائمة من بعدی
عموده یوزن فیه اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا قسیم النار والجنة
بودن علی دلیل اینست که اعمال محبین ومبغضین انها در میزان علم انها
سنجیده خواهد شد روی عن موسی بن جعفر ع ان الله تبارک وتعالی
خلق نور محمد صلی الله علیه وآله من نور اخترعه من نور عظمته وجلاله وهو نور لا
هوتیته الذی تبدی اله ای من الهیته من انیته الذی تبدی منه وتجلی لموسی ع
لرؤیته ولا ثبت له حتی خر صاعقا مغشیا علیه وکان ذلک النور نور محمد
فلما اراد ان یخلق محمدا صلی الله علیه وآله منه قسم ذلک النور شطرین فخلق من الشطر
الاول محمدا صلی الله علیه وآله ومن الشطر الاخر علی بن ابیطالب ولم یخلق من ذلک النور
غیرهما خلقهما الله بیده ونفخ فیهما بنفسه لنفسه وصورهما علی
صورتهما وجعلهما امناء له وشهداء علی خلقه وخلفائه علی خلیقته
وعینا علیهم ولسانا الیهم قد استودع فیهما علمه وعلمهما البیان واستطلعهما
علی غیبه وجعل احدهما نفسه والاخر روحه ولا یقوم احدهما بغیر صاحبه
ظاهرهما بشریة وباطنهما لاهوتیة ظهرا للخلق علی هیاکل الناسوتیة
حتی یطیقوا رؤیتهما وهو قوله تعالی وللبسنا علیهم ما یلبسون فهما
مقام رب العالمین وحجابا خالق الخلائق اجمعین بهما بدء فتح الخلق وبهما

حمل فرموده بخانه اراملها بنام میبردند چنانچه مکرر مشاهده شد
که شانه انها پینه بسته بود ولباس پشمینه در زیر پیراهن پوشیده بودند
که بجهة خشونت ابدان طاهره انها را رنجه بدارد و بحقیق حدیث مبارک
انا مدینة العلم و علی بابها را ابنطور کرده اند که هر روز عصر ملکی که
طومار وحی نبی که در عالم وقوع یا مند در روی کاغذ بهشت با مداد سبز میبستند
و بعرض امام عصر میرسانند معتقدانند حاصل ابنطور استحضار بهمه
خدا و ائمه هدی از برای خلق چه چیز است امریکه واقع شده بکرات اطلاع در علم
اطلاع انها نفع و ضرری نخواهد بود غیر از زحمت طومار خواندن فایده مترتب نخواهد
شد بعینه مثل این میماند که مستمرا شخصی را مجبور میکنند بخواندن روزنامه
مفصلی که از نیکی دنیا بیا ورند ائمه اطهار کثیر الریاضة و قوت انها نان لیل
و منحصر بنان جو خشک شده با سرکه بود و این چیزها را در حق ائمه اطهار
حق المعرفة میدانند زیاده از این را در حق اهل البیت غلو میشمارند و معتقد
انرا غالی میدانند در دو تن سلمان و اباذر از شناه و لایت پناه اثار و علائم
حد مومن ممتحن را سئوال کردند بعضی از خواص اصحاب نیز حاضر بودند
انجناب فرمودند المومن الممتحن من هو الذی لا یرد امرنا الیه شیء الا شرح
صدره ولم یشک علم بزید و اعلم یا اباذر انا عبد الله عز و جل و خلیفته
علی عباده لا تجعلونا اربابا و قولوا ما شئتم فی فضلنا فانکم لا تبلغون
کنه ما فینا ولا نهایته فان الله عز و جل قد اعطانا اکبر و اعظم مما یصفه

بحثه الملك والمقادیر ثم اقتبس من نور محمد صلعم فاطمة ابنته کما اقتبس
نور من نور و اقتبس من نور فاطمة و علی الحسن و الحسین کاقتباس المصابیح
هم خلقوا من الانوار و انتقلوا من ظهر الی ظهر و من صلب الی صلب و
من رحم الی رحم فی الطبقة العلیا من غیر نجاسة بل نقلا بعد نقل لا
انه ما مهین و لا نطفة جسرة کسائر خلقه بل انوارا انتقلوا من اصلاب
الطاهرین الی ارحام المطهرات لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه
و جعلهم خزان علمه و بلغاء عنه الی خلقه اقامهم مقام نفسه لانه لا یری و لا
یدرك و لا یعرف کیفیته انیته فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه المتصرفون
فی امره و نهیه فبهم یظهر قوته و منهم تری ایاته و معجزاته و بهم و منهم عرف
عباده نفسه و بهم یطاع امره و لولاهم ما عرف الله و لا یدری کیف یعبد
الرحمن فالله یجری امره کیف یشاء و فیما یشاء و لا یسئل عما یفعل و هم
یسئلون بعضی از جهال ناقص عقل حمایت و طرفداری از خدا تعالی
میکنند و انکار و فضایلی که ال محمد صلعم بانها عز اختصاص یافته اند مینمایند
این بلادت و بطالت را پیرایه زهد و تقدس و خداشناسی قرار داده در حق
ال محمد صلعم از فضایل و مناقب باقل ما یقنع اکتفا نموده ایشان را دارا مثل
نمودن مساجد و اخذ وجوهات فرمودن مسایل و فتاوی دینیه از هر
ولی و برهمه ترجیح میدهند و معتقد این هستند که منتهای شان در
این فقره است که شبها جوال گندم و غرنان و کوزه اب بدوش مبارك خود شان

واصفكم او يخطر على قلب احدكم فاذا عرفتمونا هكذا فانتم المؤمنون
قال سلمان قلت يا اخا رسول الله ص ومن اقام ولايتك اقام الصلوة
قال نعم يا سلمان تصديق ذلك قوله تعالى في كتابه العزيز واستعينوا بالصبر
والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين فالصبر رسول الله والصلوة
اقامة ولايتي فمنها قال الله تعالى وانها لكبيرة ولم يقل وانهما لكبيرة لان
حملها كبير الا على الخاشعين والخاشعون هم الشيعة المستبصرون كلمه
اربابا را در این حدیث که فرمود لا تجعلونا اربابا وصف اینکه اینکلمه را بعد
از کلمه انا عبد الله عز وجل وخليفته على عباده فرموده است بکر جای ان
ندارد که اربابا را بمعنی رب بدانند بلکه معنی اربابا اینست که مارا ضایع
بیهوده و بیمصرف وعاجز تصور ننمایید لغت اربابا اینست الارب بالکسر
الدهاء الاربة وبالضم النكر والخبث والغائلة از عبد الله بن مسعود
روایتست که گفت سمعت رسول الله صلعم يقول من زعم انه امن بی وبما جئت
به وهو يبغض عليا فهو كاذب ليس بمؤمن واز جابر بن عبد الله انصاری
روایت شده کان رسول الله صلعم بعرفات وعلي تجاهه فاومى الي والى علي
فاتينا فقال ادن مني يا علي فدنى علي منه فقال اطرح خمسك في خمسي ای
كفك في كفي يا علي انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين
اغصانها فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الله تعالى الجنة يا علي لو
ان امتي صاموا حتى يكونوا كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالاوتار ثم ابغضوك

لا يكبهم ا

لا كبهم الله في النار ونيز از جملهٔ احادیثی که در ثواب تولای علی بن ابیطالب ع شده
وارد اینست قال رسول الله صلعم ان الله تبارك وتعالى جعل لاخي
علي بن ابي طالب فضائل لا يحصى عدده الا الله فمن ذكر فضيلة من فضائله
مقرا بها غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر ولو وافى يوم القيمة
بذنوب الثقلين ومن كتب فضيلة من فضائل علي بن ابي طالب لم يزل
الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة رسم ومن استمع الى فضيلة من فضائله
غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع ومن نظر الى كتابة من فضائله
غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر قال رسول الله ص النظر الى علي
ابن ابي طالب عبادة وذكره عبادة ولا يقبل ايمان الا بولايته والبراءة من
اعدائه بدانکه ع مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد مستمع با ادراک
ونکته دان ایجاد مطلب در خاطر متکلم مینماید و مطلب را مسلسل از ذهن
خارج و از ذهن بجا میکند بخلاف مستمع بلید و بلید و کج فهم بخصوص وقتیکه
اظهار فضیلت و غلبه نمودن بطرف مقابل در انظار بخلاف بفرا و جهه همت
کرده باشد در ان وقت حرف در ذهن متکلم خشک میشود مؤید این مطلب
انکه در شرح نهج البلاغة مسطور است که روزی عالم علم سلونی و باب علم
محمدی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه خطبه بیان
فرمود که مبنی بر خروج اتراک مغول یعنی چنگیز خان بود که خروج خواهند نمود
واحداث فتنه و قتل و غارت مینمایند قبل از انکه انحضرت تمام مطلب را

باب ششم

بیان بفرماید یکی از حضار با قتضای فضولی که در طبع داشت عرض کرد
یا امیر المؤمنین ازغیب میگوئی وحال آنکه علم غیب مخصوص ذات خدا است
آنحضرت از اتمام خطبه مذکوره منصرف شد جواب آن شخص را بطور یکه مصلحت
مقتضی بود فرمود از اینقبیل مردمان بلید بسیار است و هر وقت بوده اند
وخواهند بود ملا در مثنوی این مطلب را منظوما فرموده است مثنوی
حرف کش چون با هم اندر انجمن ❊ صد هزاران گل بروید چون چمن ❊
حرف کش چون بشنود این ره نورد ❊ حرف را زیر پشم کر هزد همچو دزد ❊
این رسولان ضمیر ماه رو ❊ مستمع خواهند اسرافیل خو ❊ کر هر آن
مستمع شد بلکه ملول ❊ از رسالت باز میماند رسول ❊ مجموع پیغمبران
و پیشوایان دین اغلب امور ماضی و مستقبل را بیان میفرمودند معنی
لا یعلم الغیب الا هو انستکه غیب عبارت از غیب الغیوب مطلق ذات الوهیت
میباشد و بحقیقت آن غیر از ذات الوهیت هیچکس علیم و خبیر نخواهد بود
ولی دانستن امور ماضی و مستقبل عالم امکان بجهت انبیا و اولیا مایه
مفاخرت نمیشود اغلب از دوستان انها که خیال خود را از الایش دنیوی
پاک نموده اند درین علم ید طولی دارند ولکن مطالب را از ترس مخطئه عوام
در پرده فرموده اند که با توجیه و تاویل مطلب از آنها مفهوم میشود همچنانکه
اولیا ما و تا دا حیای علوم نموده اند همانقدر مردمان احمق اهانت علم کرده اند
در واقع و نفس الامر علم معقولی است که حقائق تاویل است بدانکه ولایت مطلقه

در اثبات نبوت

اعلی و ارفع و افضل از نبوت مطلقه است اول بدلیل اینکه خدا تعالی اثبات
اختصاص ولایت مطلقه را بجهت ذات خود و بجهت رسول خود محمد صلعم و ولی
خود علی و اولاد آنجناب مخصوص فرموده و بیان کرد در کلام خود انما ولیکم الله
ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
راکعون هرگاه نبوت افضل میشد هر اینه میفرمود انما نبیکم الله
ورسوله دیگر اینکه نبوت ورسالت حضرت رسول ظاهر شده بود و شرع
داشت محض رفعت شان آنجناب درین آیه تحقق شده ولایت را فرموده
تا ثابت گردد که محمد صلعم افضل و اکمل همه انبیا است ولایت عبارت از تصرف
واستیلا در عوالم افاقی وانفسی و علیین و سجین و مبدء و معاد است
صاحب ولایت مطلقه باصطلاح قران ملکوت السموات والارض است
که در ما سوی الله صاحب ید باسطه میباشد بجهت عظمت و جلال ولی مطلق
در مکان و در لا مکان زده اند هرگاه در آل محمد ولایت مطلقه نبود چگونه
خدا تعالی ایشانرا شاهد بر مخلوقات خود فرموده است وحال اینکه شرط
شاهد حضور است و حاضر بودن انها در حضور کل مخلوقات بدان واحد
اقوی دلیلی است باینکه محمد و آل محمد بسیط الحقیقه کل اشیا میباشند هم چنانکه
در زیارت جامعه کبیره فرموده اند بکم فتح الله وبکم یختم یعنی فتح الباب ولایت
مطلقه را در ممکن الوجود بشما فتح فرمود و هم بشما ختم کرد یعنی اینموهبت
در کافه عوالم امکان اختصاص و انحصار بشما داشته است و دارد و خواهد

باب پنجم

داشت وبکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه وبکم ینفس الهم
وبکم یکشف الضر وعندکم ما نزلت به رسله وهبطت به ملئکته والی
جدکم بعث الروح الامین ولکن نبوت ورسالت مخصوص خلق بود کا
که انها را بطریقه صوابیه دلالت ودعوت نموده الطاف خفیه خدا تعالی را که
زدعامه خلق فرموده سر وحدت ورمز توحید ونکته خفیه مبدا ومعاد را
بقدر استعداد وظرفیت ومعیار عقل وادراک بطبقات خلق بیاموزند
همچنین از انبیاء عظام دارای رتبه ولایت مطلقه نبودند جمع ولایت مطلقه
ونبوت عامه را خدا تعالی در وجود مبارک محمد مصطفی فرمود انحضرت
ختم باب نبوت وفتح باب ولایت کرد نبوت منفرد را در عیسوی با نهار سانید
وولایت خالصه را از علی فتح الباب نمود هم در ان جناب ختم کردید وخود آن
حضرت مجموع این دو امر ومعنی آیه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ
لا یبغیان است واو برزخ است ما بین بحر نبوت وبحر ولایت چنانچه در زیارت
انحضرت فرموده اند السلام علی رسول الله امین الله علی وحیه وعزائم امره
الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهیمن علی ذلک کله ختم ما سبق نبوت
وفتح ما استقبل ولایت فرموده واوست قادر وتوانا بمجموع این دو امر بعزت ذات
همچون انحضرت دارای رتبه نبوت عامه وولایت مطلقه است باطاهر
میکوید شعر من ان بحرم که در ظرف آمده ستم ⁂ من ان نقطه که در حرف (شعر)
آمده ستم ⁂ بهر الفی الف قدی بر ابو الف قدم که در الف آمده ستم ⁂

در اثبات نبوت

بدانکه دعای سحر دعای جلیل القدر عظیم الشان است از سلطان ولا
ارتضا علی بن موسی الرضا علیهما السلام مروی است که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام در اسحار تلاوت نموده میفرمود که اگر مردم بدانند
عظمت وسرعت اجابت این دعا را در نزد خدا هر اینه با شمشیر در طلب
این دعا با یکدیگر قتال میکنند واگر سوگند یاد کنم که اسم اعظم خدا
در این دعا است پس راست گفته ام چون این دعا را بخوانید اهتمام
در تضرع نموده از غیر اهلش پنهان دارید از همین روایت صاحبان
بصیرت را معلوم میشود که مقصود لفظ نیست زیرا که در طلب قران
که از منبع آفرینش نازل است قتال وشمشیر از یکدیگر مطالبه نمودند
هر که طالب بود با خود مینوشت با اینکه وجه میداد استکتاب
مینمودند چیزیکه مقاتله نمودن با شمشیر لازمه اوست کلام الله
ناطق است چنانچه در ایام خلافت ظاهره شاه ولایت پناه صلوات الله
علیه که فی الجمله بصیرت در بعضی اشخاص حاصل شده بود در محاربات جمل
وصفین ونهروان قتالی صعب ونزاعی عظیم واقع شده در لیلة الهریر
چون حالت انهزام در سپاه شام وجیش ابن اکلة الاکباد ظاهر شد
رایت ابلیس در شرف انکاس بود معاند رحمن ومعاون شیطان عمرو بن
العاص مکری انگیخت شعبده بنیاد نموده مصاحف را بر سر نیزها نصب کرد
ودر لشکر شاه ولایت پناه ندا در داد که ای اهل کوفه ما شما را بکلام

باب ششم

خدا پنج عاد عوت مینمائیم که مابین ما و شما حکم کند اهل کوفه بمحض شنیدن
این حرف شمشیرها را در غلاف نموده دست از قتال باز داشتند چون این خبر
بعرض وصی پیغمبر رسید فرمود اهل شام محض وقوع اختلاف در لشکر
ما این مکر را انگیخته اند آگاه باشید که این عمل از روی کید و مکر و تلبیس است
کلام الله ناطق و آیات بینات منم دست از جنگ بر مدارید چون اغلب
آنها معتقد صورت ظاهر و الفاظ بودند با حقیقت و معنی الفت و
اتحاد نداشتند در اجرای حکم تکاهل نموده اقدام بحرب نکردند تا اینکه آثار
ضعف در رجحان احوال آنها ظهور یافت بنیان ظلم را استحکامی پیدا
آمد که ثمره شجره ملعونه بنوامیه قوی گردید با اسلام و اسلامیان ستیزی
شدند خونها ریختند بدعتها انگیختند حق مخفی و مستور ماند ائمه اطهار
صلوات الله و سلامه علیهم مطالب حقه نتوانستند بالصراحه
اظهار نمایند بر رمز و کنایه و استعاره و در ضمن دعوات و مناجات بیان
میفرمودند بعضی از موالیان را که محرم اسرار بودند بالصراحه آگاه و با
امر بکتمان میکردند چنانچه در همین دعا فرموده اند که آن را از نا اهل پنهان دارید
یعنی از تاویل و توجیه این دعا اشخاصی را که صلاحیت ندارند مستحضر نکنید
که متضمن مفسده خواهد شد در باب تقیه با اینهمه مبالغه در اخفای مطلب
نموده در عز مقام تقیه با جد و جهد در افشای آن کرده اند که بحمد الله
تعالی تقیه مرتفع است صلای لکم دینکم ولی دین را بعالم در داده اند

در اثبات نبوت

شعر فاش میگویم و از گفته خود دلشادم : بنده عشقم و از
هر دو جهان آزادم : قال علیه السلم اللهم انی اسئلک من بهائک
بابهاه علی بهائک الابهی وکل بهائک بهی کل الائمة بهائک و
کلهم بهی اللهم انی اسئلک ببهائک کله اللهم انی اسئلک من جمالک
باجمله علی جمالک الاجمل وکل جمالک جمیل کل الائمة جمالک و
کلهم جمیل اللهم انی اسئلک بجمالک کله اللهم انی اسئلک من جلالک
باجله علی جلالک الاجل وکل جلالک جلیل کل الائمة جلالک
وکلهم جلیل اللهم انی اسئلک بجلالک کله اللهم انی اسئلک
من عظمتک باعظمها علی عظمتک الاعظم وکل عظمتک
عظیمة کل الائمة عظمتک وکلهم عظیمة اللهم انی اسئلک
بعظمتک کلها اللهم انی اسئلک من نورک بانوره علی نورک
الانور وکل نورک نیر کل الائمة نورک وکلهم نیر اللهم انی
اسئلک بنورک کله اللهم انی اسئلک من رحمتک باوسعها علی
رحمتک الاوسع وکل رحمتک واسعة کل الائمة رحمتک وکلهم
واسعة اللهم انی اسئلک برحمتک کلها اللهم اسئلک من کلماتک
باتمها علی کلماتک الاتم وکل کلماتک تامة کل الائمة کلماتک
وکلهم تامة اللهم انی اسئلک بکلماتک کلها اللهم انی اسئلک
من کمالک باکمله علی کمالک الاکمل وکل کمالک کامل کل الائمة کمالک

وكلهم كامل اللهم انى اسئلك بكمالك كله اللهم انى اسئلك من
اسمائك باكبرها على اسمائك الاكبر وكل اسمائك كبيرة كل الائمة
اسمائك وكلهم كبيرة اللهم انى اسئلك باسمائك كلها اللهم انى اسئلك
من عزتك باعزها على عزتك الاعز وكل عزتك عزيزة كل الائمة
عزتك وكلهم عزيز اللهم انى اسئلك بعزتك كلها اللهم انى اسئلك
من مشيتك بامضاها على مشيتك الامضى وكل مشيتك ماضية
كل الائمة مشيتك كلهم ماضية اللهم انى اسئلك بمشيتك
كلها اللهم انى اسئلك من قدرتك بالقدرة التى استطلت بها على
كل شىء على قدرتك التى استطلت بها على كل شىء وكل قدرتك مستطيلة
كل الائمة قدرتك وكلهم مستطيلة اللهم انى اسئلك بقدرتك كلها
اللهم انى اسئلك من علمك بانفذه على علمك الانفذ وكل علمك
نافذ كل الائمة علمك وكلهم نافذ اللهم انى اسئلك بعلمك كله
اللهم انى اسئلك من قولك بارضاه على قولك الارضى وكل قولك
رضى كل الائمة قولك وكلهم رضى اللهم انى اسئلك بقولك كله
اللهم انى اسئلك من مسائلك باحبها اليك على مسئلتك الاحب
اليك وكل مسائلك اليك حبيبة كل الائمة مسائلك وكلهم اليك
حبيبة اللهم انى اسئلك بمسائلك كلها اللهم انى اسئلك من
شرفك باشرفه على شرفك الاشرف وكل شرفك شريف كل الائمة

شرفك وكلهم شريف اللهم انى اسئلك بشرفك كله اللهم انى اسئلك
من سلطانك بادومه على سلطانك الادوم وكل سلطانك دائم
كل الائمة سلطانك وكلهم دائم اللهم انى بسلطانك كله اللهم انى
اسئلك من ملكك بافخره على ملكك الافخر وكل ملكك فاخر
كل الائمة ملكك وكلهم فاخر اللهم انى اسئلك بملكك كله
اللهم انى اسئلك من علوك باعلاه على علوك الاعلى وكل
علوك عال كل الائمة علوك وكلهم عال اللهم انى اسئلك
بعلوك كله اللهم انى اسئلك من منك باقدمه على منك الاقدم
وكل منك قديم كل الائمة منك وكلهم قديم اللهم انى اسئلك
بمنك كله اللهم انى اسئلك من اياتك باكرمها على اياتك الاكرم
وكل اياتك كريمة كل الائمة اياتك وكلهم كريمة اللهم انى
اسئلك باياتك كلها اللهم انى اسئلك بما انت فيه من الشان و
الجبروت واسئلك بكل شان وحده وجبروت وحدها اللهم انى
اسئلك بما تجيبنى حين ادعوك وهو ولا بد امير المؤمنين على
ابيطالب و اله الاطهار فاجبنى يا الله مقصود از نوشتن دعا
سحر نه اينست كه بايد باين تفصيل بخوانند بلكه منظور چنان است كه
در خاطر متذكر اين اشارات بشوند و از نسبت دادن قديم بائمه
اطهار عليهم السلام در اللهم انى اسئلك من منك باقدمه جا

استبعادی نیست بعلت اینکه خدا تعالی فرموده است والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و منیکه نسبت قدم در عرجون که شاخه درخت
خرما است جایز باشد بائمه اطهار که اول ما خلق الله هستند نسبت
قدم دادن چگونه جای تامل خواهد بود پس شعر روا باشد انا الحق از درخت
چرا نبود روا از نیک بختی بحث ششم بعضی قدما هرگز روا داد نخواهد شد
زیرا که محمد و آل محمد صلعم که از جوهر عقل مجرد موجود و مخلوق شده اند
نسبتا انها بحقیقت الوهیت واجب الوجود البته حادث است ولکن و منیکه
انها را بعالم ممکن الوجود نسبت بدهند مسلما قدیم و اقدم و ارفع و
اعظم و اعلی خواهند بود و همچنین بسیط الحقیقة و محیط بودن محمد و آل
محمد بر ما سوی الله چه جای وحشت و اضطراب خواهد بود در صورتیکه
کل مخلوق علوی و سفلی که از طبیعت و صورت عناصر خلق شده اند هر یک
از عناصر منفردا بسیط الحقیقة کل اشیا میشود در حالتیکه احاطه در
جهنم روا باشد چنانچه فرموده است ان جهنم لمحیطة بالکافرین محمد
و آل محمد که طینت انها عقل و ملکوت سموات و ارض است چگونه در ما سوای
بسیط الحقیقة کل اشیا و محیط نخواهند بود با وصفیکه ایشان قسیم
النار و الجنة میدانیم و هم چنین نسبت دعا سحر بآل محمد دادن مطلقا جای
تامل نیست زیرا که در حق خدا تعالی شناختن او فرموده اند اول الدین
معرفته و کمال معرفته نفی الصفات عنه هر گاه کمال معرفت نفی صفات از اوست

در معنی بسم الله الرحمن الرحیم اگر رحمن و رحیم صفت الله است جای تامل
خواهد بود زیرا که اثبات صفت میشود ولیکن و منیکه ائمه اطهار را
اسم الله دانستند رحمن و رحیم را صفت انها بدانیم ازین بحث و حیرت اشتباه
حاصل خواهد شد چنانچه شاه ولایت پناه در معنی بسم الله فرموده اند
انا نقطة تحت الباء یعنی اسم الله من هستم و لله الاسماء الحسنی فادعوه
بها ما اهل البیت هستیم که خدا تعالی ما را باید خوانند تا اجابت دعوت
فرموده انوار عظمت و اجلال در قلب شما ظاهر و روشن گردد بخصوص
از آیه مبارکه و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی
اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون بوضوح رسیده است که اسماء الله ائمه
اطهار هستند و مجموع صفات بانها راجع است معاندین در ولایت انها
الحاد نموده اند و بزودی جزای اعمال خود را خواهند دید ما هرگز نشنیده ایم
در جوشن کبیر که مجموع اسماء الله هست احدی از خلایق الحاد و تحریف
کرده باشند جماعت سنی و شیعه و خلفای ثلثه و خلفای اموی و عباسی جمیعا
مداومت بخواندن اسماء الله معروفه مینمودند و مطلقا الحادی از ایشان
بظهور نرسیده در نصرت و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها ائمه اطهار
میباشند که دعوات انها خلایق را از مهلکات و از عذاب الیم نجات دهنده است
و معاندین در خفای ولایت انها الحاد کردند آل محمد اسم الله هستند و
اسم در لغت بمعنی آن است و با او در معنی مترادف میباشند در کتاب موسی

باب سیم

در لغات نوشته است او انکسی است که از حیثیت حجت و دلیل بر همکنان
غلبه نماید و این امر از صفات خاص الخاص اهل البیت بود که هیچکس با ایشان
فایق نیامد و ایشانرا ملزم ننمود بلکه ایشان بر همه فایق بودند و همه را
باندک اشاره الزام میدادند چنانچه شاه ولایت پناه در خلافت ابا بکر و بیعت نکردن
بجهت بیعت انحضرترا بمسجد طلب نموده بودند چون انجناب داخل مسجد شد
ابا بکر را در منبر رسول خدا دید فرمود السّلام علیك یا خلیفة النّاس
یعنی سلام بر تو ای انکسیکه خدا و رسول ترا خلیفه نکرده اند در قران ایه
که دلالت بر حقیت خلافت تو نماید نازل نشده است بلکه مصداق این ایه
شدٔ که فرمود ومن النّاس من یجادل فی الله بغیر علم ویتبع کلّ شیطان مرید
کتب علیه انّه من تولّاه فانّه یضلّه ویهدیه الی عذاب السّعیر این همه معانی و
مفاهیم از یك سلام دادن ظاهر میکرد و ثابت فرمود که تو اختیار شده
و برکزیده خلق هستی و تو مثل سایر سلاطین روی زمین شده خلافت
رسول خدا در تو نیست چون ابا بکر سلام دادن انحضرترا شنید دانست که
بیك سلام نمودن ملزم شده است باتباع خویش رو نموده کفت ببینید
که در حضور شما چکونه بر من سلام نمود چرا ساکت شده اید اینرا خلافت
من بصلاح وصواب بشما شده است از غلبه غیظ و خشم کفت اقیلونی
اقیلونی فلست بخیرکم وعلیّ فیکم بدانکه خدا تعالی در کلام مجید در ایات کثیره
علی بن ابیطالب را خصوصًا و سایر ائمه اطهار را عمومًا نعمة الله لقب داده

در آیات نبوّة

وباین لفظ بیان فرموده است ذکر مجموع ایات موجب تطویل خواهد بود
بجهة اثبات مطلب مذاکره چند ایات ضرور است از انجمله فرموده یعرفون نعمت
ثمّ ینکرونها واکثرهم الکافرون هرکاه معتقد این بشویم غرض از نعمت
خدا تعالی ماکولات وملبوسات وسایر امتعه دنیوی است تا بامروز هیچ کس
منکر اینکونه نعمای الهیه نشده است بلکه عموم خلق در طلب انها مبالغه نموده
بایکدیکر مجادله ومخاصمه دارند در اینصورت واضح است که نعمت الله جناب
علیّ بن ابیطالب است که خلق وی را بمصداق اخبار پیغمبر خدا تعالی فرموده است
خواهند شناخت یعنی در ولایت او تصریح و تبیین خواهد شد که همکنان
مستحضر و مطلع بشوند و بعد از ان انکار خواهند نمود واکثر انکار کنندکان
کفران از نعمت بجویند ظهور و شناسائی نعمت در روز غدیر شد و انکار نعمت را
در سقیفه کردند وخود را مظهر ایه ولا تکونوا کالّتی نقضت غزلها من بعد
قوّة انکاثا نمودند وهمچنین ایه واما بنعمة ربّك فحدّث اشاره بر انست که
پیغمبر در اظهار خلافت علی و تعداد فضائل انجناب پیوسته کفتکو فرمود
بلکه خلق از ذکر فضائل ومناقب انسرور تغافل نمودند مثل بعث ونبوّا
زنبوا بمجلسکم بمدیح علی ابو طالب ولمّا نابود بکر سوره مبارکه
ن والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربّك بمجنون وانّك لعلی خلق عظیم
فستبصر ویبصرون بایّکم المفتون انّ ربّك هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله
وهو اعلم بالمهتدین این ایات خبر دهنده از روزیست که رسول خدا مریض شده بود

باب سیم

مطالبه دوات و قلم و کاغذ فرمود که وصیت و تصریح مجدد ادر خلافت علی
نماید گفت ائتونی بدوات و قلم و بیضاء اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی
فقال عمر حسبنا کتاب ربنا ان نبیکم لیهجر یعنی قران ما را کافی است
و وصیت پیغمبر بکار ما نمی اید بعلت اینکه مریض و محتضر است لغو و بیهوده
و هذیان میگوید بخلاصه معنی اینست که دوات و قلم و چیزیکه بروی ان
مینویسند یعنی کاغذ نیست تو باظهار نمودن و نوشتن وصیت و ولایت
و خلافت علی بن ابیطالب که نعمت پروردگار تو است بدیوانه و هذیان گو
تو در خلقت استوار و محکم هستی که امراض و اختلال تو را پریشان و دیوانه
نمیکند
زود است که تو ببینی و انها هم ببینند که کدام یک از شما مفتون و دیوانه
و هذیان گو است بدرستیکه پروردگار تو اعلم است بحقیقت احوال
انکسیکه از راه خدا گمراه است و او سیعالم براه یافتگان و همچنین
از جمله القاب خاصه محمدیه که در قران بیان فرموده اند کلمه نور است ایه
مبارکه الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة در بیان این فقره
و اثبات این مدلیل معظمی است در باب توحید این ایه تفسیر و تاویل
شده است در اینجا حاجت بتکرار ندارد و ایه مبارکه یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و در سوره دیگر
فرموده است یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان
یتم نوره ولو کره الکافرون خلفا از اطفاء نور الوهیت بعجز اعتراف

در اثبات نبوت

دارند و در صدد اطفاء انوار فلکیه نیز نمیتوانند بر امد پس در اطفاء
نور محمدیه که با خلایق معاشرت و مشیا هدت داشت مبالغه میکردند
چنانچه بعد از انحضرت اراده اطفاء انوار اهل البیت نمودند باوصف
انهمه تعدی و ظلم که بال محمدیه وارد شد خدا ابتغاء انوار مقدسه انها را فرمود
در قران
فهو ما ظاهر و لایح فرمود و نیز ال محمدیه را بلقب خلفا ملقب فرموده میفرماید
هو الذی جعلکم خلائف فی الارض فمن کفر فعلیه کفره و لا یزید الکافرین
کفرهم عند ربهم الا مقتا و لا یزید الکافرین الا خسارا و در ایه دیگر
میفرماید و هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض
درجات لیبلوکم فیما اتیکم ان ربک لسریع العقاب و انه لغفور رحیم و
در موضع دیگر فرموده است ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم
لننظر کیف تعملون و نیز ال محمدیه را علما لقب داده است چنانچه فرموده و من
الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله من
عباده العلماء ان الله عزیز غفور ان الذین یتلون کتاب الله و اقاموا
الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة یرجون تجارة لن تبور
از خلایق واسطه
اختصاص این ایه بال محمدیه انچند ملاحظه است اول خشیت انها معرفة
الله است دویم از کلمه یتلون کتاب الله و اقاموا الصلوة است زیرا که
بوده
تلاوت قران حق تلاوته که عالم بتاویل و تنزیل قران و عمل کردن بفرایض
او و اجرای احکام او بین العباد نمودن اختصاص بائمه اطهار دارد و تمام

صلوة در عالم غیر از محمد و آل محمد کسی دیگر نمیتوانند اقدام نمود بر پا بودن
صلوة از آثار وجود آل محمد است و هم چنین اختصاص این امر با آل محمد از کلمه
وانفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة است مقصود از انفاق رزق مأکول
و مشروبات نیست زیرا که اینها غذای شیطان صورت میباشد پس غرض
از وانفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة انفاق علم است که خدا بر افراد سر
و در علانیه تعلیم علم توحید و اسرار مبدء و معاد فرموده اند آنچه را که از
اسرار بود سرا باصحاب خاص فرموده اند و هر چیز که محتاج الیه عامه خلق بود
در علانیه فرمایش میکردند و نیز از القاب خاصه آل محمد که در قرآن مذکور
شده است اولوا الامر است یعنی دارای ولایت کلیه میفرماید یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء
فردوه الی الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن
تأویلا اهل سنت که مبنای امر ایشان بر مخالفت خدا و رسول است بجهت
اصلاح فساد خلفا معتقد بر آنند که هر که از امت رسول خدا ریاست حاصل
نمود اولوا الامر و دارای ولایت کلیه حقانیه خواهد بود و چون این مقام بجهة
خلفای ثلثه حاصل شد لاجرم دارای ولایت کلیه حقا شدند بواسطه اعزاز
و اکرام که خلق بآنها مینمودند خدا بحقا قلب ماهیت آنها فرموده شقاوت
آنها مبدل بامامت و جهل آنها تعویض بعلم شد محض اینکه با رسول
خدا مهاجرت کردند و در غزوات آنحضرت حاضر بودند زخمهای بسیار کشیدند

در عوض خلافت باشند و جماعت اهل سنت غافل از این دارند که
امارت کلیه اختصاص بعترت دارد بغیر ادراو شرکت روا نیست و در باب
بغیر این امر عز نزول یافته است ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا
باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم
اولیاء بعض و الذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی
یهاجروا و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم
و بینهم میثاق و الله بما تعملون بصیر با وصف نزول این آیه ولایت عامه
و امارت کلیه بجهت بغیر نخواهد بود بلکه ولایت آنها بعضهم اولیاء بعض است
در اینصورت اولوا الامر آل محمد خواهند بود در اوراق سابق گفتیم که
حضرت ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام آل محمد را مسلمین نام کرده است
هر یک از انبیا که بفیض مشاهده انوار مقدسه رسیدند اسمی گذارده اند
حضرت شعیب آل محمد را بقیة الله نامیده است چنانچه در نصیحت قوم میفرماید
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و نیز آل محمد را در قرآن بلفظ اسماء نیکو
فرموده میفرماید و علم آدم الاسماء کلها خدا بحقا نور ولایت آل محمد را
که اسماء الله هستند بآدم نمود و نیز در قرآن خدا بحق علی بن ابیطالب را
طریق نامیده است میفرماید و انا منا المسلمون و منا القاسطون فمن
اسلم فاولئک تحروا رشدا و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و ان
لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم فیه و من یعرض

عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و انه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونوا علیه لبدا این آیه در باب قاسطین
که معویه و تغیر شده است نازل شد قاسطون را در مقابل مسلمون بیان
فرموده است محقق میشود که معویه و اتباع او از اسلام خارج بودند و هیزم جهنم
خواهند شد قسط در لغت بمعنی جور و بیدا و پراکنده کردن است و ان
لو استقاموا علی الطریقة علی بن ابیطالب است و تبعیت انحضرت و اولاد او را
و مساجد نا مبده و انها را بخود اختصاص داده است قال رسول الله
الناس کلهم من شجرة شتی انا و علی من شجرة واحدة مقصود از شجره درخت
حقیقت و طینت است که محمد و علی از یکجنس و جوهر بودند و در حدیث دیگر
فرموده انا و علی من نور واحد ایشان منزه اند از عنصر اب و خاک و ماده
و ماهیت انها عقل است و عقل چون اراده توجه بعالم اجسام نمود
در مثل و در مشابهت همچون اینها است هر شیئی از اشیا که مدرک و حساس
و متحرک بالاراده است وقتیکه محمد و ال محمد نظر افکند باطن خود را
در ظاهر انها مشاهده میکند و بهمین جهت بود که بعضی بدون شایبه
و لاحقه از محبین و جمعی از مبغضین اهل البیت بودند سلمان بانها
نظر مینمود ال محمد را احسن الاشکال میدید و ابو جهل بالعکس انچه
سلمان دیده بود مشاهده میکرد و انحضرت در تبلیغ رسالت بجن و
انس مبعوث بود صنف بنی نوع انسانی او را از جنس خود دیده و از نرم

60

یاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق می پنداشتند و جماعت جن
او را هزار درجه از خود الطف و جسم مجرد تصور میکردند و ملئکه
معتقد این بودند که ان وجود مبارک اشرف ملئکه و در تمام النوع انهاست
و جوهر ادراک هر صنفی بقدر وسعت و ظرفیت خودش بعلو مدارج کمال
محمد و ال محمد می افزود مثنوی کفت من ایشان ام مقبول دست : ترک و
زنکی در من ان بیند که هست : و اکر غیر از این بود بواسطه عدم مجانست
هیچیک از طبقات جن و انس و ملئکه اطاعت اوامر و نواهی او را نمیکردند
و هیچ وقت مشهود و ملحوظ انحضرت نمیشدند و خداوند میفرماید
و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه در صورتیکه حکمت بالغه
ملاحظه لسان قوم را فرموده باشد چکونه ممکن است که رعایت مجانست را
ترک کرده و از غیر جنس انها بسوی انها مبعوث فرماید در صورت مناسبت
انبیای مبعوث شده جن از نوع جن و انبیا مبعوث شده انس از نوع انس
باشد مثل اینکه انبیای سلف مبعوث بنوع خود بودند اکر جن اطاعت
انها را مینمود علت خارجه داشت مثل اطاعت جن از حضرت سلیمان بواسطه
خاتم بود یعنی بر حسب اشاره باطن خاتم پیغمبران بود دخل بانکشتر یاقوت
و فیروزه که حلقه ان طلای خالص یا نقره یا چیز دیگر باشد ندارد نعم ما قال
شعر کوهر جام جم از کان جهانی دکر است : تو تمنا ز کل کوزه کران
میداری : اینکه کفتند اند انکشتر دانکشت داشت کناه از ابلیست که مدام

درذکر و یاد حقیقت محمد و ال محمد بود در هیچ وقت غفلت و فراموشی نداشت
مثل انکشتری که پیوسته در انکشت و مدنظر سلیمان باشد اینکه میکویند
دیو انکشتر را از انکشت سلیمان ربود کنایه از انست که از برای سلیمان
از حقیقت محمد و ال محمد غفلت و فراموشی دست داده و دیو غفلت یاد محمد
و ال محمد را از خاطر سلیمان ربود و عزل سلیمان از سلطنت اشاره بر انست
که ان ودیعه که در کمون داشت از وی مرتفع شده بود و در انظار اهل عالم
با سایر خلق حکم مساوات داشت هم چنانکه در الماس ودیعه برق و جلا است
وقتیکه از وی سلب بشود با سایر شیشه مساوی خواهد بود اینکه میکویند چهل
روز حیران و سرکردان بود اخر الامر انکشتر را در شکم ماهی یافت کنایه از انست
چهل روز زحمت و ریاضت کشید اخر الامر از برکت ذکر یونسیه بجلاء انوار
ولایت در انکشت کرد و اکر ذکر یونسیه که سبب خلاصی یونس از بطن حوت
شد کلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بود و سلیمان نیز
از برکت این ذکر مبارک از عزلت رهائی یافت و بواسطه متمسک شدن بحقیقت
محمد و ال محمد بود که نوح از طوفان رها شد و ابرهیم از نار نمرود خلاص کرد
و عیسی باسمان بدعوت محمد و ال محمد عروج کرد و بملاحظه اتحاد جنسیت بود
که خاتم انبیا صلعم فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا
نبی بعدک و عرض مجانست و یکانکی بود که امیر المومنین را بوادی الجن فرستاد
و هرکاه غیر از انحضرت دیکری را میفرستاد اولا ان شخص قدرت دیدن طوایف

بنی جان را نداشت فرضا اکر میدید یا نمیتوانست غلبه وحشت و خوف و رعب بر
عارض میشد و کارش بجنون و هلاکت منجر میکردید و هم چنین بجهت دفع
طاغیان بئر العلم انحضرت مامور شد و نیز بجهت تلاوت ایات سوره برائت
در مکه معظمه ابتدا بجهت مجانست ظاهر و باطن ابا بکر با قریش و اهل مکه
ابا بکر را مامور فرمود و در ثانی بامر سماوی شاه ولایت را مامور فرمود که
متعاقب ابرود و ایات را از ابا بکر باز ستاند و خود انحضرت باقدام این امر قیام
فرماید چون ابا بکر از این راه معاودت نمود خدمت حضرت رسول صلعم
رسید و عرض کرد ایا از من تقصیری ظاهر شد که ایات را از من باز کرفته
بعلی بن ابیطالب دادی حضرت فرمود من اینکار را بامر سماوی کردم جبرئیل
نازل شد که خداوند میفرماید تبلیغ رسالت ما را یا تو باید بکنی و کسیکه
از تو باشد و من بحسب امتثال امر سماوی علی را فرستادم که ایات را از تو
کرفته خود بمکه برود و در موسم حج بکفار بخواند و از جمله ادله که اشاره
باختصاص و اتحاد ال محمد است با محمد و امتیاز اهل البیت از اهل داده است
این ایه است که در روز مباهله با نصارای نجران عز نزول یافت میفرماید
قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین چون این ایه نازل شد پیغمبر تلاوت
فرمود فورا علی و فاطمه و حسنین را داخل در ردای مبارک خود نمود و از نسل
عباس و سایر بنی هاشم هم حاضر بودند و در خانه حضرت رسول عایشه و حفصه

وسایر زوجات حضور داشتند مطلقا اعتنا بهیچیک ننفرمود و انها را
از جنس خود دانست و عرض کرد الهی هولاء اهل بیتی اهل بیت من اینها اند
چهار تن است که الحال حاضر اند و بین ایه خدا تعالی علی را نفس رسالت خواند و
ایه تطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
اختصاص حقیقی باین جمع و نفی امامت ائمه الطاهرین که بعد از انها قدم بعرصه شهود
نهاده اند دارد و در شجاعت ظاهری انحضرت همین قدر کافی است که در اسلام
از غلبه سعی و اهتمام انجناب ظاهر و اشکار شد که معنی حدیث انا بالسیف
سمت ظهور و وضوح یافت هنگام مقاتله امیر المؤمنین با عمرو بن عبدود
خاتم انبیا فرمودند برز الایمان کله الی الکفر کله و نیز فرمودند ضربة
علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و در قوت بازوی
مبارک شاه همین واضح و اصدق از باب خیبر نخواهد بود در کتاب حیوة
الحیوان نوشته است قال فی درة الغواص و مما یؤثر من شجاعة علی
انه کان اذا اعتلی قدّ و اذا اعترض قطّ فالقدّ قطع الشیء طولا و القط
قطعه عرضا و از کثرت ظهور عجائب و خوارق عادات که از انحضرت مشاهده شد
قومی او را معتقد به الوهیت شدند چنانچه در کتاب حیوة الحیوان
نوشته است و کان قوته من دقیق الشعیر یاخذ منه قبضة فیضعها
فی القدح ثم یصب علیها ماء فیشربه و کان قد تفرق علیه الخوارج و اعتقد
بعض الناس فیه الالهیة فاحرقهم بالنار و از اشعار انحضرت که اشتهار

یابد یعنی دارد اینست که میفرماید عربیة انی رایت الامر امرا منکرا
اوقدت ناری و دعوت قنبرا ثم احتفرت حفرا و حفرا و قنبر یحطم
حطما منکرا در فتوت و جوانمردی و مقتدای انام بود ملائکه سموات
شاه ولایت را باین کلمات ستوده میگفتند لا فتی الا علی لا سیف
الا ذو الفقار و انحضرت بخلایق رئوف و رحیم بود چنانچه در شان او
فرمودند انا و علی ابوا هذه الامة چراغ راه هدایت بود بدلیل حدیث
نبوی که فرموده فاهتدوا بالشمس و اذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر
و اذا غابت القمر فاهتدوا بالزهرة و اذا غابت الزهرة فاهتدوا با
لفرقدین مراد از شمس خاتم انبیا و مقصود از قمر علی مرتضی و منظور از
زهره فاطمه زهرا و فرقدین کنایه از حسنین علیهم السلام است و
حضرت سفینة النجاة بود بمصداق حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من تمسک بهم نجی و من تخلف عنهم غرق نعم ما قال مثنوی ما و
اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح ایثار
ناس بود بمکاشفه ایه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا
و مظهر ایه لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی بود بموافقت ایه انما
نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا خائف ترین خلق بود
از خالق بتوضیح ایه فوقیهم الله شر ذلک الیوم و لقیهم نضرة و سرورا
و صبور ترین خلق بود در وادی که انا مت بانجناب بیت صدق بو

وجوامع عناصر و اجزای وی برا وفا کننده بند عهد بود بنص صریح آیه
یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و محبت آنسرور سبب
نجات از قهر و سخط حضرت داور است بنا بحدیث حب علی حسنة لا
یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة دوستان آنحضرت
خدا و رسول را دوست میداشتند آنحضرت را خدا و رسول بمفاد حدیث
نبوی که در غزوه خیبر فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و
یحبه الله و رسوله این بفرمود و رایت را بعلی بن ابیطالب سپرد بدانکه در
اسلام چهار چیز ضرور داشت و تعهد هر چهار بعهده محمد و آل محمد
بود و ایشان باحسن وجهی و ابلغ نهجی از تعهد هر چهار برآمدند و این
چهار چیز اول اظهار دوم اجرا سیم اثبات چهارم ابقا است و بدون
این چهار چیز اسلام جهت جامعیت حاصل نمیکند و مقام اول اظهار بود
که تعهد آن بعهده خاتم انبیا است و آنحضرت اظهار دعوت اسلام بخاص
و عام فرمود و خطاب مستطاب جامعه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم
جمیعا و ندای کامله کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین را بمسامع اهل عالم
رسانید و در مذاکره قولوا لا اله الا الله تفلحوا جد و جهد فرمود و در
تبلیغ رسالت و تکمیل ولایت و نبوت نکته از نکات را ترک ننمود و حکم محکم
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله
یعصمک من الناس را در غدیر خم آشکارا کرد و او را بنیان کافی من کنت مولاه

فعلی

فعلی مولاه بنص صریح و تکمیل فرمود اوامر و نواهی اسلام را در مواقع
و موارد عدیده بیان کرد و از عهده این چیزیکه بر ذمه داشت برآمد و
مقام دویم که اجراست تعهد فرمود او را حضرت نفس نبوت و شخص
ولایت مظهر العجایب علی بن ابیطالب و آنحضرت بعد اجرای دین اسلام بقدر
در راه خدا جهاد کرد و از عبده اصنام و ابطال و اشرار کشت که معنی حدیث
نبوی صلعم که فرمود انا نبی بالسیف بوضوح رسید و حدیث خاص
خالص ضربة علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار مادا اذکر ما بقی مساعی جمیله آنحضرت
مستغنی دارد یا بجمله آنجناب طوایف ذوی العقول را بدلایل و حجج قاطعه
و مواعظ حسنه و جماعت اراذل را بضرب ذو الفقار جبرا و قهرا متقلد
قلاده اسلام کرد اجبار محمد و علی خلق را در قبول شرف اسلام از غلبه
لطف بود که بمخلوقات خدا اتحاد داشتند از فرط محبت بنی نوع انسانی
میفرمود انا و علی ابوا هذه الامة نه بینی که والدین بجهت حفظ صحت اطفال
خود را داروی تلخ میدهند و حجامت میکنند و از خوردن اغذیه چرب
و شیرین ممانعت مینمایند جمله این امور بحسب ظاهر اذیت و عداوت مینماید
ولی در باطن همه محبت و صفا است مقام سیم اثبات است که در عهده جناب
امام حسن مجتبی علیه السلام بود صلح آنجناب با معاویه و بیعت نمودن
آن بزرگوار با آن مرد و مطرود این معنی را ثابت نمود که تمکین جهله کرار ان

باب سیم

خلفاء ثلثه بجهت خبث و اولویت انها نبود و قلت انصار و نقصان اسباب
ظاهر و حکمتها و مصلحتها باطن کرد امتحان و انما بشر و تمیز ابرار از اشرار
مقصود بود از غلبه خصم و هجوم عوام مصلحت نظام اسلام و حفظ شجار را
در تحمل و سکوت دید و در کنج خلوت و انزوا نشست باضعاف این دو مواد
خاص در تقویت اسلام و ارشاد صاحبان نفوس مطمئنه مبالغه و
اهتمام میفرمود و بهر وسیله بود نگذاشت چراغ اسلام خاموش بشود و
تزویر و تلبیس خلفای جور خاطر نشین عموم اهل اسلام گردد هرگاه عموم خلق
در حقانیت علی و بطلان خلفاء تردید داشتند در حقانیت امام حسن
و بطلان معویه مطلقا جای تردید نبود یکی از حکمتهای بیعت امام حسن
با معویه اثبات این مطلب را نمود که تمکین علی از خلفاء دلیل حقانیت انها
نخواهد شد جایز و ممکن است که در مقام ضرورت حق از باطل تمکین نماید
هم چنانکه حضرت موسی علیه السلام در خانه فرعون بود بحسب ظاهر از او تمکین را
مینمود تا وقتیکه قدرت و استیلا بجهة انجناب حاصل شد ÷ درید
برید و شکست و ببست ÷ یلان را سر و سینه و پا و دست ÷ چهارم مقام
ابقاء است که دین اسلام باقی و پاینده بماند و تعهد انرا جناب امام حسین
علیه السلام فرمود و تفصیل ان بطور اجمال انکه مخصوصا ابنیت که حکومت
و استیلای معویه امثال با فتنه هم بلند اصحاب و اشخاص مهاجر و انصار
که صاحب دین و دارای وثیقه یقین و محبت خانواده رسالت بودند به حیله

در اثبات نبوت

و تدبیر یکیک ممکن انها را مقتول کرد و وجه معاش برخی را که از بیت المال
بجهت انها مقرر بود مقطوع نمود کلمین اصحاب را در انظار خلق خوار
و بهمین ساخت اشخاصیکه دین بدنیا فروختند ترویج کرد و بر مدارج
حرمت و تحامت و علو شان و ارتفاع مرتبه و منزلت انها مبالغه نمود
و بمقدار انعام و مرسومی که داشتند افزود و ایشان را مامور باین امر
کرد که در فضایل و مناقب بنی امیه که شجره ملعونه بودند جعل احادیث
و اخبار نموده در میان خلق منتشر کنند باقتضای فطرت شوم و دعاء
صفات و جواهر موجود و موهوم در جعل احادیث بقدری همت
بحضرت رسالت صلعم زدند که پایانی از برای انها نیست چون این خدمت را
انجام دادند بمجموع معلمین اطفال قدغن کرد که این احادیث را باطفال
درس داده خاطر نشان انها بکنند و در اطراف انوار و اعجاز جعلیه
کرار مبالغه ها نموده تا بانمرتبه که در زمان خلافت شاه ولایت پناه
روزی انحضرت در بالای منبر نشسته بود که ناگاه مار بسیار عظیمی
از یکی از ابواب مسجد کوفه داخل شد خلایق وحشت نموده مضطرب
شدند انحضرت با کمال سکون و وقار اهل مسجد را ارام داد تا اینکه مار
نزدیک منبر رسید و بزبان فصیح با انحضرت سلام داد و از منظور خود
سئوال کرده جواب شنید و از همان باب معاودت نمود از غلبه اینها
باب مذکور بباب الثعبان و باب الاعجاز موسوم شده بود معویه محضر

باب پنجم

بطلان این معجزه واختفای این امر خصوصا ادمی مخصوص فرستاد
مثل قوی هیکلی اورده حکم کرد در مقابل هم ان باب مسجد بازداشتند
ومدتها اورا انجا بستند واسم باب الثعبان را بباب الفیل مبدل نمودند
تاکنون بهمین اسم موسوم است وباینقدرها اکتفا نکرده براویان اکاذیب
احادیث واخبار تاکید ومبالغه نمود که در مجالس ومحافل انطون نمایند
وجلوه دهند که مابین خاتم انبیا وعلی بن ابیطالب در باطن کدورت
وخصومت مفرط بود که محض حفظ صورت ظاهر طرفین مخفی میداشتند
واینفقره را طوری شیاع داد که خطبای بر حسب امر معویه در مساجد و
منابر وموافق تعصب ومتی رسول نموده در محضر معاویه باذکار این امر شنیع
تقرب میجستند واز خدا ورسول شرم نمیکردند وباینقدرها قناعت
نکرده از مجموع اهل اسلام بیعت خلافت یزید ملعون را گرفته واورا ولیعهد
خود نمود از وجنات احوال ظاهر شد که امر خلافت امت پیغمبر سالهای فراوان
درمیان قرده وخنازیر بنی امیه برقرار میماند وهریک از ان ملاعین واجبات را
ترك وبدعتها را اشکار نموده عنقریب اسم اسلام را هم از جهان مرتفع خواهند
نمود لاجرم جناب امام حسین علیه السلام تن بشهادت در داده از مقتول
شدن خود احیاء دین وابقاء ملت حضرت سید المرسلین فرمودند بهمین
وخیال فاسد معویه ملعون را خام وضایع نمود اغلب خلق یکدل ویکجهت
شدند که تصرف انها در خلافت محض جلافت بوده است ومجموع ان احادیث

در اثبات نبوت

مجعول وبی اصل وخود ان بد اصل مستحق لعن وسب وشتم وطعن است
ووقتیکه سید الشهدا صلوات الله علیه عزیمت سفر عراق را تصمیم داد محمد
حنفیه عرض کرد فدای تو شوم فسخ عزم سفر عراق کن که در انجا از دوستان
شما کسی را نمی بینم ودر اهل عراق وفا ووفاق نیست میترسم با تو همان کنند
که با پدرت علی وبرادرت حسن کردند انحضرت فرمود از عزیمت این سفر
ناگزیرم در خواب جد بزرگوارم را دیدم که مرا بتوجه سفر عراق مامور نموده
یا حسین در نزد خدا تعالی مرتبه ومقامی هست که مخصوص تست و تو
بانمقام نتوانی رسید الا بشهادت وخوف تو هرگاه بجهه مقتول
شدن من است واز این امر اندیشناکی بدان واگاه باش که بنی امیه
دست از من بر ندارند تا دل پر خونم را از اندرونم بیرون کشند ومن
اجتناب واعراض دارم که در مکه بمانم وخون من در حرم خدا تعالی
ریخته بشود وبواسطه من حرمت حرم ضایع گردد عرض کرد بولایت دیگر
توجه فرما حضرت فرمود بخدا قسم هرگاه بسوراخ حیوانات پنهان بشوم
بنی امیه مرا بیرون اورده مقتول خواهند نمود محمد عرض کرد حال که از سفر
عراق چاره نیست عیال واطفال را با خود همراه مبر که اگر کار دگرگون
شود گرفتاری عیال واطفال تو را مهموم ومشغول میدارد حضرت
فرمود که از بردن انها چاره نیست بنات رسول خدا وعموم صبایا و
اطفال باید درین سفر با من همراه باشند تا در راه ابقای دین خدا

خودم کشته و عیالم اسیر بشوند همه عرض کرد انا لله وانا الیه راجعون
وجناب سید الشهدا در تمام سفر عراق مذاکره شهادت حضرت یحیی میکرد
ومیفرمود که در بی اعتباری دنیا همین کافی است که محض رضای زن
زانیه سر یحیی بن زکریا را از بدن جدا کرده در طشتی نهاده بحضور آن
ملعونه حاضر کردند و دور باشد که بجهة خوشنودی ولد الزنای بنی امیه
سر مرا از بدن جدا کنند و در طشتی نهاده نزد آن ملعون حاضر سازند
زینب خواتون عرض کرد که ای برادر آیا در این سفر شهید و قتیل خواهی
شد حضرت فرمود بلی بقسمی شهید میشوم که وحش و طیر بر من بگریند
امام حسین ع در سفر عراق اهل البیت را محض این همراه خود آورد که
اسیر بشوند باین نهجی که اتفاق افتاد و اهل مجموع بلاد در همه منازل و شهرها
سرهای شهدا را بالای نیزه و بنات رسول خدا را اسیر و دستگیر و بر شتران
برهنه سوار در مجالس این بلاد مشاهده نمایند تا معلوم خلایق بشود
که در کربلا نسبت بآنحضرت چه واقع شده است در واقع هر یک از زن و عیال
و اطفال شاهد قضیه کربلا بودند هرگاه عیال با حضرت نبود مجموع خلق
که در کربلا حاضر نبودند تا بدانند که نسبت بحضرت چه واقع شد و بنی
امیه ممکن بود که بعد از وقوع شهادت آنحضرت و حصول مقصد خود شاید
ابا و امتناع از قتل آنجناب نموده بگویند ما از شهادت آنجناب اطلاع
نداشتیم از مکر کوفی و اعراب بادیه بطمع مال او را نشناختند

و شهید

و شهید کردند و همه خلق این حرف را قبول مینمودند و قتیکه اهل جمیع
بلاد و امصار سرهای شهدا را بالای نیزه و اهل بیت را اسیر و منهوب
مشاهده کنند لابد خواهند فهمید آنچه را که باید بفهمند مؤید این
قول آنکه روزی ابن وکیده سر مبارک آنحضرت را در شام اندر دروازه دمشق
او بجنرد بدعا لو در نظرش نیزه و ثار شد با خود گفت این همه خواری بی
احترامی بسر مبارک فرزند رسول خدا روا نیست مشبعا هم بهر نحوی
که ممکن است این سر را دزدیده دفن میکنم فورا سر مبارک بتکلم آمده
فرمود ای ابن وکیده زنهار پیرامون اینکار نگرد و متعرض سر من مباش
تا مجموع خلق برای العین ببینند که از ظلم یزید بر من چها وارد شده
مسلما اگر ابن وکیده سر آنحضرت را دفن میکرد در واقع و نفس الامر
خدمتی بجماعت بنی امیه کرده بود که نمیگذاشت قبح عمل آنها زیاده از آن
بخلق ظاهر بشود نعم ما قال عربیه ان الرماح الواردات صدورها
نحر الحسین تقاتل التنزیلا : جاؤا برأسک یابن بنت محمد : مترملا
بدمائه ترمیلا : و یهللون بان قتلت وانما : قتلوا بک التکبیر و
التهلیلا : وکانما قتلوا اباک محمدا : صلی علیه الله و آله جبریلا
و مختصر معنی حدیث نبوی صلعم که فرمودند حسین منی و انا من حسین
اینست پیغمبر اکرم من اظهار کردم همانست که حسین سبب بقای آن خواهد
شد یعنی که حسین باعث بقای آن شود همانست که من اظهار کرده‌ام

باب سیم

درابنصورت حسین از من است و من از حسین هستم و این معنی حدیث
مداد العلماء کدماء الشهداء اشاره باین مطلب است که چگونه شدن دما
شهدا بعض بقای دین است مداد بکه در احقاق حق و ابطال باطل نوشته
شود موجب بقای دین خواهد شد پس هرکه فیض شهادت با درنیافته
باید در اینفقره اهتمام نماید شاید از مداد نتیجه بردارد بدانکه در بعضی
اخبار وارد شده است که روز قیامت صفوف خلایق منعقد میگردد یک
صف را حضرت رسول شفاعت میفرماید و ما بقی صفوف جمیعا جناب سیدا
الشهداء علیه السلام شفاعت خواهد فرمود بعضی تامل دارند که باید
تقدیر باید با فضیلت جناب سید الشهداء از پیغمبر قایل بشویم و فوق
این شبهه ها بجهت اینست که خلق معنی شفاعت را نمیدانند شفاعت انبیاء
و اولیا را در حضور پروردگار مثل شفاعت صدور و وزراء در حضور سلاطین
قیاس نموده اند که در حضور خدا شفاعت می ایستند و مستدعی عفو تقصیر
مقصرین میشوند بعضی قبول و برخی لاقبول خواهد شد و بهمین قیاس است
که میگویند جناب سید الشهداء در روز قیامت در میدان شفاعت
سوار ذو الجناح میشود و بامر شفاعت اقدام مینماید البته سوار ذو الجناح
بجهت اینست که عرصه محشر وسیع میباشد گرمی هوا و تعدد صفوف و
کثرت نفوس پیاده نمیتوان حرکت نمود و غفلت از اینکه دارند که شفاعت
یعنی هدایت کردن و راه نمودن است هرکه بارشاد و هدایت کسی داخل بهشت

دراثبات نبیها

شد بشفاعت او داخل بهشت شده است شفاعت یعنی قبول تکلیف
هرکه اطاعت اوامر و نواهی انبیا و اولیا نموده و تکالیف آنها را در اینجا
معمول داشت همان اطاعت کردن و قبول نمودن موصل دخول جنت
میشود و آنکسیکه رد احکام انبیا کرد و در مقام جحود و عناد و عدم
اطاعت و انقیاد بر آمد مطلقا قبول شفاعت در حق آنشخص نشده است
در حقیقت رد و قبول شفاعت انبیا بدست خود شخص است هرکه طی مسافت
با چراغ نمود راه یافت و آنکه در ظلمت قدم گذاشت نگونسار شد از بدو
اسلام تا روز شهادت جناب سید الشهداء مسلمین که شرف صحبت حضرت
رسالت را دریافته بودند و ایمان آنها قلبی بود این جمع اشخاص هستند
که بشفاعت ارشاد و هدایت پیغمبر داخل بهشت میشوند چون بنی امیه اسباب
فراهم آوردند که بنیان اسلام بکلی منهدم میشد دیگر از محمد اسمی
باقی نمیماند که بهشت بروند منحصر بود بهمان معدودی که یکصف بودند مجموع
خلق امت بنی امیه میشدند شهادت سید الشهداء بنیان مکرها کرد
و کید کائدین را بر انداخت بعینه مثل این بود که پیغمبر عود بعالم دنیا
نموده خلق را دعوت جدید و اسلام را رونق تازه بدهد چون این اثر
از وجود آنحضرت ظاهر شد از آنروز ببعد هرکه از امت خاتم انبیا داخل
بهشت شود بواسطه ابقای اسلام و ارشادیست که سید الشهداء
نموده و در حقیقت سید الشهداء شفاعت ما بقی امت پیغمبر را نموده

باب سیم

خلق را از شر تنزل مبتر و شجره ملعونه خلاص فرموده است معنی ایه
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه اینست که در حقیقت آدمی بطوریکه
در توحید بیان شد واقع است در صورت ظاهر آدمی که او را بیوت
اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه فرموده است هرگاه استعداد رفعت
بجهت آن شخص هست باینمعنی که قبول تکالیف و ارشاد و اهدای انبیا و اولیا
نموده است و خدا بتعالی بمصداق ایه انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی
من یشاء توفیق طاعت عطا فرموده باشد اذن شفاعت بانبیا
داده شده است و او را شفاعت نموده اند و در دم نزع روح او را قدرت
عروج بسموات و اذن رفعت بمدارج علویه خواهد بود و اگر اطاعت
ننموده است قبول شفاعت هم نشده است شافع برای او نیست از طرق
خارج بوده است در وقت باقتضای عمل خودش جزا داده خواهد شد
اذن رفعت و اذن خدا بتعالی بمخلوقات کنایه از عطا فرمودن استعداد است
هم چنانکه بماهی اذن دخول بحر داده شده است و بطیور اذن طیران نمودن
داده اند پر بدن و پریدن باختیار خودش میباشد و همینطور اذن
رفعت سموات را بحقیقت آدمی داده اند که بعد از موت طی طرق سموات کرده
از حضیض ذلت باوج رفعت مرتفع شود هرگاه استعداد حاصل نمود
عروج خواهد کرد و الا هبوط و افسده وادیها و یه خواهد نمود
بدانکه اطفالی که در گهواره تکلم نموده اند نخستین طفلی بود از خانه عزیز

در اثبات شفاعت

مصر که در تهمت زدن زلیخا یوسف را متکلم شد و گفت ان کان قمیصه
قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین و ان کان قمیصه قد من
دبر فکذبت و هو من الصادقین و دیگر طفل ماشطه فرعون بود
که مادرش ایمان آورده بود فرعون بجهة آنکه ایمان آورده بود طفل
او را در تنور انداخت و آن طفل مادر خود را تحذیر از کفر نموده میگفت
میان تو و بهشت زیاده از یکقدم فاصله نیست زنهار که کافری اختیار
ننما و بالوهیت فرعون تصدیق مکن دیگر عیسی بن مریم بود که بطهارت
ذیل مادر شهادت داد و دیگر علی بن ابیطالب بود که در حرم کعبه تولد
یافت مادرش او را بخدمت حضرت رسول ص آورد آنحضرت او را در بغل
گرفت فی الحال سلام کرد و کتب سماویه را با قرآن را تلاوت نمود اما اشخاصیکه
بعد از قتل تکلم نمودند یحیی بن زکریا بود که با سلطان عهد تکلم فرمود
و گفت این زن بر تو حرام است و دیگر حبیب نجار بود که بعد از کشته شدن گفت
یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و دیگر جعفر طیار
بود که بعد از شهادت فرمود و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و دیگر سر مبارک ابی عبد الله الحسین ع
بود که فرمود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و هم چنین ایه
سوره کهف را تلاوت فرمود و لکن اشخاصیکه در بطن مادر تکلم میفرمودند
اختصاص و انحصار بال محمد ص داشت غیر از آنها از هیچکس بظهور نرسید

چنانچه خاتم انبیا آمد شبی از شبها با کفار قریش احتجاج میفرمود
حضرت خدیجه بفاطمه زهرا حامله بود حضرت خدیجه از ازدحام قریش
و فریاد انها مضطرب شد که ناگاه از بطن خود آوازی شنید که میفرمود
ایما در خوف و هراس نما که بدید کوارم بجهت الزام کفار قریش و اثبات
امر نبوت شق القمر میفرماید و تکلم نمودن امام حسین ع در بطن فاطمه
زهرا و متکلم شدن سایر ائمه اطهار در بطن امهاتی که حامل انوار مقدسه
انها بوده اند در اغلب کتب احادیث و اخبار مسطور است بیا انکه یوسف
مصر ولایت را در سوق عالم امکان بمعرض بیع در اورده اند که ان
پیرزالی بودن منافی طبع مردی و مردمیست اگر تهی دستی شخص هم بیست
که جز کلافی ندارد با همان کلاف با پیش آید و در طلب مبالغه نماید
شعر گرچه وصالش نه بکوشش دهند : انقدر ای دل که توانی
بکوش : و بیقین بدان که بخریده رسیده است اشخاصیکه در ظهور
معنی و حقیقت اسلام مبالغه و جد و جهد نموده اند خدا یتعالی ایشان
بفیض شهادت مستفیض فرموده چنانچه در حدیث قدسی میفرماید
من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من
علی دیته فانا دیته مبادا تصور کنی که موت را در نظر انها صعوبت
و تلخی خواهد بود بلکه از شربت و شهد در مذاق ایشان گوارا تر است
چنانچه ملای رومی در داستان شاه ولایت با ابن ملجم فرموده مثنوی

گفت خونی را همی بینم بچشم : روز و شب بروی ندارم هیچ خشم :
زانکه مرگم همچو جان خوش آمده است : مرگ من در بعث چنگ اندر زده است :
اقتلونی اقتلونی یا ثقات : ان فی قتلی حیاتا فی حیات : از موده
مرگ من در زندگی است : چون رهم زین زندگی پایندگی است
انکه او تن را بدینسان پی کند : حرص میری و خلافت کی کند :
از مذاکره اینمطلب معلوم و محقق گردید که ائمه اطهار شاهد بر خلق
اولین و آخرین اند و غفلت شاهد از مشهود جایز نیست بهمین
دلیل علم انها بر مجموع کاینات علم حضوری است و در زیارت انها گفته
میشود اشهد انک تسمع سلامی و ترد سلامی و تشهد مقامی همین مضامین
با علی صوت شهادت میدهد که ائمه اطهار بر ما سوی الله محیط و صاحب
رتبه یا من لا یشغله شان عن شان هستند و ایشان ندا کرده
شده اند بنگا یا من ینادی من کل فج عمیق بالسنة شتی و لغات
مختلفه و حوائج اخروی ایشان وجه الله هستند که هرگز فانی نخواهند شد
چنانچه فرموده است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
و در زیارت انها گفته میشود السلام علی اسم الله الرضی و وجهه المضیئ
و جنبه العلی و ایشان عین الله هستند که هرگز عمی و حول و نوم و یقظه
بانها وارد نشده است و نوم انها محو شدن در ذات خدای تعالی است در محمد و
آل محمد ص حالت خواب و بیداری مساوی بود هیچکس انها را در خواب غفلت ندیده

هر منادیرا فورا مجیب بودند ودر زیارت انها گفته میشود السلام
علی عین الله الناظرة واذنه الواعیة وایشان ید الله هستند که هرگز
مغلول نمیشوند در عالم آفاق وانفس صاحب ید باسطه اند قالت
الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ینفق کیف یشاء ودر زیارت انها گفته میشود السلام علی ید الله الباسط
وایشان باب الله هستند که هیچ وقت مسدود نخواهد شد وواقع شده
فی بیوت اذن الله ان ترفع ودر زیارت انها گفته میشود انتم السبیل
الاعظم والصراط الاقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء دار البقاء و
الرحمة الموصولة والایة المخزونة والامانة المحفوظة والباب المبتلی به
الناس وایشان نور الله وعلم الله اند که هرگز ظلمت جهل وغفلت در انها
وقوع نخواهد یافت ومعنی ادمیت حضرت ادم نور محمد وال محمد است وعلم ادم
الاسماء کلها ادم را تعلیم اسماء محمد وال محمد شد یعنی انحضرت معرفت محمد
وال محمد را حاصل نمود واز ایشان اخذ علم مینمود زیرا که علم همه چیزها از مبدء
ومعاد واز ازل تا ابد وانچه کان وما یکون را خدای تعالی بمحمد وال محمد ص منکشف
فرموده بود غیر از علم بحقیقت ذات غیب الغیوب واجب الوجود خود که بر تمام خلق
مخفی ومستور است انچه اختصاص بعوالم امکان دارد در نزد محمد وال محمد
از غلبه ظهور بروز مستقبل امور حکم ماضی حاصل نموده ودر زیارت انها گفته
میشود اودعته علم ما کان وعلم ما یکون حتی انقضاء خلقه ایاب خلق

با نها است وحساب خلایق برانها است خدای تعالی فرموده است ان الینا
ایابهم ثم ان علینا حسابهم ودر زیارت انها گفته میشود میراث النبوة
عندکم وایاب الخلق الیکم وحساب الخلق علیکم وفصل الخطاب عندکم
وایات الله لدیکم وعزائمه فیکم ونوره وبرهانه عندکم وامره الیکم
من والاکم فقد والی الله ومن عاداکم فقد عادی الله وایشان قوی
ومتین اند مظهر قدرت وعزت خدای تعالی هستند وخلیفة الله میباشند در
ارض حقیقت وجود ادمی چنانچه در زیارت انها گفته میشود بکم فتح الله
وبکم یختم وبکم ینزل الغیث وبکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا
باذنه محمد وال محمد بمجموع انقضا بل از ازل تا ابد اختصاص داشته وتا
بهمین منوال است ودر زیارتنها گفته میشود اشهد ان هذا سابق
لکم فیما مضی وجار لکم فیما بقی وان ارواحکم ونورکم وطینتکم واحدة
طابت وطهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محدقین
وایشان از جمیع عیوب وذنوب واز هر نجاست بلکه باطنا وظاهرا مطهر
ومنزه اند واز روزیکه محمد وال محمد آفاق را بنور جمال خود منور فرموده اند تا
روزیکه از انظار خلایق پنهان وبعالم انفس رجوع کرده اند احدی از احاد
خلق بول وغایط از انها ندیده خلایق بعلت اینکه در ظاهر انها را بصورت
خود میدیدند واز زمره یاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق مشاهده
مینمودند خروج بول وغایط را لازم ملزوم انصورت میدانستند

عدم رؤیت معتقد این بودند که در وقت قضاء حاجت آنچه خارج میشود
بزمین فرو میرود والا چگونه خواهد شد که از آنها دخلی ندیده باشند
ولکن اصحاب اسرار ائمه میدانستند که ایشان مخلوق شده از عنصر سجینی
نیستند که خروج بول و غایط لازمه آن صورت باشد عقل مجرد اند که در
انظار مجسم و ملحوظ شده اند هرگاه مثل سایر خلق بول و غایط از آنها
(خواهند داشت)
خارج بشود از سایر مخلوق چه امتیازی شخصی که اندرون او انبار نجاست
و پلیدی است چگونه عین الله الناظره و یده الباسطه و اذنه الواعیه
و الباب المبتلی به الناس خواهد بود و چگونه شاهد مخلوقات شد
در کمون حقیقت هر شخصی قرار خواهند گرفت هرگاه این قبیل اشخاص
از بلاهت و جهالت مدعی این مقامات بشوند بعقول سایر خلق چه
وارد شده است که این حرفهای مزخرف ایشان بشنوند و قبول نمایند بخصوص
سلمان و اباذر و مقداد و عمار و سایر اصحاب سر محمد و آل محمد ع دلیلی
که در بطلان ابابکر و عمر و عثمان داشتند این بود که معده آنها انبار
پلیدی و نجاست است هرگاه بکروه طبیعت آنها اجابت ننماید از غلبه بخار غایط
که بمغز و دماغ آنها متصاعد میگردد دیوانه و هذیان گو و مخبط خواهند
شد بچه دلیل اطاعت امر و محبت آنها را خدا تعالی بر سایر خلق واجب خواهد
فرمود اما امام مفترض الطاعة آل محمد هستند که این تطهیر در حق آنها
صدق آمده است ظاهر و باطن آنها بنص صریح و نص انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از هر نجاست و پلیدی مطهر
و منزه است در صورتیکه شخص معدن بول و غایط باشد چگونه این
تطهیر در حق او صدق حاصل مینماید الظاهر عنوان الباطن در حق
ایشان باید گفت بآنکه قرآن منبع علم و حکمت و مواعظ و امثال و آرا
طریقت است و مفتاح اینجمله را حسن تاویل مقرر است چنانچه بالصراحة
فرموده است هل ینظرون الا تاویله و از جمله آیاتی که حکمتها در او
مکنون است آیات ملاقات نمودن موسی با خضر است و اغلب خلق آنها را
باقتضای ظاهر الفاظ معنی و ترجمه نموده اند حال اینکه نقضهای عدیده
وارد می‌آید زیرا که بحکم صریح ان الدین عند الله الاسلام مجموع انبیا
عظام بدین اسلام بوده اند بعنوان طریقه سلامت و امنیت و عاقبت
و این دین واحد است زیرا که مناط طریقه عقل کل میباشد همچنین آن
پیغمبران و اوصیای ایشان اقدام بقصاص قبل از قتل و جنایت قبل از
جرم ننموده اند و بجاری امور باقتضای معلومات باطنیه سلوک نکرده اند
بلکه بجهة سرمشق و تعلیم خلایق باطن را بصورت ظاهر شریعت تطبیق فرموده اند
در اینصورت کشتن طفل بیگناه باحتمال اینکه بعد از بلوغ مفسده
از او ظاهر خواهد شد معنی ندارد هرگاه امر خدای تعالی کلیة مبنی بر این نسبت
که قلع و قمع فتن را قبل از ظهور بفرماید فرعون و نمرود و شداد و اعاظم
انبیاء و اولیاء از قبیل سلاطین و معاندین اهل البیت تعجیل در دفع آنها لازم

بود اینهمه مهلت و مدارا از برای چه فرمودند خاتم انبیا آن مقتدای این
ملت خبر داد با وجود این مرتضی علی ظاهرا کمال محبت و مهربانی میفرمود
و در صدد دفع او بر نیامد چگونه خضر اقدام در قتل طفلی فرمود که از او
گناهی و خطائی ظهور نیافته است قطع نظر از این امور کرده در حق خضر و الیاس
معتقد این هستیم که دو نفر مرد پیر مقدس نورانی که علم لدنی الارض دارند
همیشه در بیابانها و دریاها مشغول عبادت میباشند و شغل ایشان منحصر
بر اینست که هدایت گمگشتگان نموده ایشان را از مهالک نجات بدهند
طول عمر انها بمرتبه خواهد بود که از عهد ذوالقرنین تا قیامت زنده
خواهند بود و مواظبت بخدمت دارند در اینصورت باید معتقد این
بشویم که اینکار انتظام امر الوهیت خدا تعالی و محافظت فرمودن خلق
در زمان اسکندر شده است یا اینکه معتقد این بشویم که خضر و الیاس
اول مخلوق خدا تعالی هستند که همیشه در باطن عالم کمون داشتند
و منجی هالکین و منحرفین طرف بر و بحر عالم میباشند در اینصورت باید
بفهمیم بدانیم که خضر و الیاس عبارت از حقیقت نور محمد و علی است محمد را
خضر نامیده اند زیرا که حی و ملازم بر توحید خدا تعالی است و اوست
جبل تجلی انوار الوهیت خزائن علم و حکمت با جمعها در کمون جبل حقیقت
محمدیه مکنون است چنانچه گفته اند یا من فی الجبال خزائنه علی را الیاس
میگویند بجهت اینکه بحار و بحر عالم ایجاد و آفرینش است و او مظهر العجائب

لقب داده اند بعلت اینکه عجایب صنع الهی در بحر ایجاد ظهور یافته و
اوست معنی یا من فی البحار عجائبه دست ولایت آنحضرت بدایع صنعت
الهیه را از بحر قدرت کامله هویدا میفرماید و یا اینکه بخضر و الیاس
نوعی قائل بشویم و ایشان را خضر و الیاس بن خضر و الیاس من البدو
و خضر و الیاس بن خضر و الیاس الی الختم بدانیم این عقیده مسلما خطا است
باید بفهمیم دانست که خضر عبارت از نیر عقل است و او حقیقت طاهره
مصطفویست که زنده و پاینده جاوید است هرگز موت و فنا در او روا
نخواهد بود ظهور او در انظار بجهت ملاحظه خلق بطور تولد است
و غیبت او از انظار بطور موت و در متن واقع نه متولد شده است و
نه مرده است بهمین طریق است امر ولادت و ممات علی بن ابیطالب و آن
آنحضرت و محض اتحاد جنسیت بود که در آیه مباهله حسنین را ابنائنا
و فاطمه را نسائنا و علی را انفسنا فرموده اند و سایر خلق از مجانست
و از عداد آنجناب خارج بوده اند و حال اینکه بحسب ظاهر عم آنحضرت عباس
و سایر بنی هاشم و زوجات آنحضرت همگی حضور داشتند و هیچکدام
اعتنا نفرمود در احادیث وارد است که چون خاتم انبیا صلعم رحلت
فرمود اهل حرم صدائی شنیدند که ایشانرا سلام کرد و تعزیت داده ام
بصبر و شکیبائی نمود شاه ولایت پناه فرمود آیا دانستید که قائل این
قول کیست عرض کردند که امیر المؤمنین وصی رسول و باب مدینه علم آنحضرت

باب سیم

بهتر میداند حضرت امیر المؤمنین فرمود که این صکا برادرم خضر بود
یعنی صکا باطن محمد است که برادر من میباشد و ظاهرا شما را سلام میدهد
و امر بصبوری و شکیبائی میفرماید در فراق خود و هم در مصائبی که بشما
روی خواهد نمود و قصه موسی علیه السلام و رسیدن و ملاقات
نمودن با خضر اشاره بمعراج روحانی موسی و رسیدن او بعالم عقل
که خضر نامیده شده است زیرا که او زنده جاوید است و مظهر اسم حی
حق تعالی میباشد و او است حقیقت محمد و آل محمد خدا تعالی میفرماید و اذ قال
موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا یعنی نفس ناطقه
موسی با نفس مطمئنه آنحضرت که او را بمنزله رفیقی است که همراهی با او داشته
باشد در عالم خلسه و مراقبه شائق رسیدن بعالم اکبر عقلانیه که در
کمون او منطوی و مضمر بوده شده ابد گفت که از برای ما شکفتن و عجیب نخواهد
بود تا اینکه برسیم بمجمع البحرین عالم واجب الوجود و ممکن الوجود و یکبار
صورت نفسانیت ظاهر خود مانرا که مانع از وصول بمدارج عقلیه است
در لغت حقب بمعنی باز داشتن است یعنی اینصورت ما را مانع از وصول بمقاما
شده است قبل از حصول موت که کاسر اینصورت خواهد بود سیر وادی موتوا
قبل ان تموتوا را نموده اینصورت و علایق را از خود دور کنیم و بر آئیم و بمقام
عقلانیت عروج نمائیم و بمشاهده انوار عقلانیه فائز شویم فلما بلغا
مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا یعنی زمانیکه رسیدند

در اثبات نبوت

موسی با شخص حقیقت خود بمقامی که محل اجتماع صورت ظاهر جسمانیت
بود با معنی باطن و روحانیت در آنوقت بیهوش و مبهوت شده مشاهدت
و ملزومات آنجهانی را فراموش و متروک نمود در لغت عرب حوت بمعنی ثبات و دوام
و گفتگوی در شعور است ماحصل معنی اینخواهد بود که آن دو نفر یعنی موسی
با شخص حقیقت خودش مشاهدت و گفتگو و فنود و علایق آنجهانی را از خود
سلب نموده در بحر عالم جسمانیت ها بندند و خودشان مطلقا و مجردا
توجه بعالم معنی فرمودند فلما جاوزا قال لفتیه آتنا غدآءنا لقد لقینا
من سفرنا هذا نصبا پس زمانیکه موسی و آنجوان رفیق از مقام عالم صورت
و جسمانیت تجاوز نموده بعالم توجه بعالم معنی کردند موسی بحقیقت رفیق
خود گفت که اینصورت ظاهر را که حظ آمال و امنیت است حاضر کن که تعب
در این سفر رنج و سختی در لغت غدا ماخوذ از غذا است بمعنی حظ و بمعنی
کرهی است که در اجسام ظاهر میشود و در اینجا بمعنی حظ مناسب است
نصب در لغت بمعنی رنج و سختی است یعنی تجرد مطلق اختیار کردن از برای ما
سخت است حظ آمال و امنیت را که لازمه خلقت ما نموده اند حاضر کن قال
ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت وما انسانیه الا الشیطان
ان اذکره واتخذ سبیله فی البحر عجبا آنجوان رفیق با موسی گفت با خود
زمانیکه ما آرام گرفته بودیم در صخره صورت جسمانیت ظاهری خود مان
همانجا حظ امنیت و آمال را ترک کردم و فراموش نمودم و او را در بحر عالم

باب سیم

صورت رها کردم گفتگو و مشاورت و ضبط حفظ اموال را منسیت را شیطان
صورت در خاطر مذاکره مینماید و فراموش میکنند او را مگر اینکه یجدد را
شیطان او را بخاطر می‌آورد و میکنا رد ادمی لوازم دنیوی را فراموش
نموده انخاطر بیفکند تا و مثبکه عزم این سفر کردیم حفظ مجموع اموال
دنیوی یاد در صخره صورت گذاشته ترک همه را نمودیم قال ذلک ما کنا
نبغ فارتدا علی اثارهما قصصا موسی گفت اینکار بکرکرده همانیست که
ما طلب او میودی از ادا شتیم پس با یکدیگر طی مسافت زمانی میکردند
و از هم آگاهی میجستند استدراک معنی طی زمان نمودن انها را از کلمه
فلما جاوزا و از کلمه فلما بلغا مینمائیم زیرا که کلمه لما در تکلم عربیه زمان
استعمال میشود در طی مکان نمودن اینکلمه را میگویند فوجدا
عبدا من عبادنا اتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما موسی
بارفیق خود موافقت داشته طی مراحل و مدارج معنویه را مینمودند پس یافتند
بنده از بندگان ما را که اتیان رحمت بسوی او از نزد ما میشد و او را
علم می آموختیم از نزد خود مان یعنی فتوحات و رحمت و علم از جانب
خدا تعالی بلا واسطه باو میشد در میان ذات واجب الوجود و آن عبد
هیچ حاجب و حائل و واسطه نبود و این عبد عبارت از عقل است
که باصطلاحی او را خضر نامیده اند یعنی زنده جاوید و باصطلاحی عرش است
یعنی فوق کل مخلوقات و حقیقة الحقایق و مجموع اشیا و باصطلاحی

در اثبات سؤال

حقیقت محمد و آل محمد میگویند و او ست زنده جاوید که مظهر اسم حی حق
تعالی است و او ست اول مخلوق عالم امکان و او ست ملکوت السموات
والارض که خدا تعالی او را بحضرت ابرهیم نمود و در اوراق سابق مسطور شد
قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا موسی عرض
کرد آیا متابعت بکنیم ترا اینکه بیاموزی بمن از چیزهائیکه ترا آموخته
وارشاد کرده اند قال انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط
به خبرا فرمود ترا با من قدرت و استطاعت در مرافقت نیست و مصاحبت
نخواهی نمود و چگونه صبر خواهی کرد بچیزیکه احاطه و خبر از آن نداری حاصل
معنی اینست که خدا تعالی مرا محیط بر ماسوی فرموده است تو در مرکز محاط
واقع شده چگونه با من موافقت مینمائی قال ستجدنی ان شاء الله صابرا
ولا اعصی لک امرا موسی گفت که انشاء الله مرا از صبر کنندگان خواهی یافت
که مخالفت و عصیان امر شما ننمایم قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء
حتی احدث لک منه ذکرا گفت هرگاه با من متابعت میکنی از من سؤال
مکن از آنچه مشاهده خواهی نمود تا اینکه من خود مذاکره اسرار آن را بکنم
فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت
شیئا امرا خضر با موسی با یکدیگر گشاده روئی میکردند و همراهی مینمودند
تا اینکه بکشتی نشستند خضر کشتی را سوراخ نمود موسی بر آشفت و گفت
آیا او را سوراخ کردی که اهل او را غرق کنی بامر عجیب و ناهنجار اقدام کردی

باب سیوم

قال الم اقل انك لن تستطيع معى صبرا خضر فرمود اما من بتو نگفتم که
طاقت مصاحبت در مرافقت ندارى قال لا تؤاخذنى بما نسيت ولا
ترهقنى من امرى عسرا موسى گفت مؤاخذه از من مكن بچيزى که فراموش
نمودم اورا و بمن سختى منما و امر مرا آسان کن فانطلقا حتى اذا لقيا غلاما
فقتله قال اقتلت نفسا زکية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا و همچنان
گردش مينمودند تا آنکه طفلى را ديدند و خضر آن طفل را کشته موسى
بطاقت شده و گفت قتل نفس ميکنى بدون ملاحظه قصاص حقيقت
اينست که اقدام بامر منکرى کرده قال الم اقل لك انك لن تستطيع معى صبرا
خضر فرمود نگفتم بتو که طاقت و صبر ندارى قال ان سألتك عن شىء بعدها
فلا تصاحبنى قد بلغت من لدنى عذرا موسى گفت هرگاه بعد ازين سؤال
نمودم از امرى با من مصاحبت مکن زيرا که حجت را تمام نموده فانطلقا
حتى اذا اتيا اهل قرية استطعما اهلها فابوا ان يضيفوهما فوجدا فيها جدارا
يريد ان ينقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت عليه اجرا همچنان خضر
و موسى مرافقت مينمودند تا آنکه وارد قريه شدند و از اهل قريه طعام
طلبيدند و اهل قريه مضايقه کردند و ندادند خضر و موسى در آن قريه
ديوارى ديدند در شرف افتادن بود خضر ديوار را استوار نموده موسى
گفت هرگاه ميخواستى هر آينه اجرت ميگرفتى از اهل قريه بجهة درست نمودن
ديوار قال هذا فراق بينى و بينك سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا

در بیان تاویلات

خضر گفت اينك زمان مفارقت من با تست ترا آگاه ميدهم بتأويل
چيزى که نتوانستى ديد و صبر نمود اما السفينة فكانت لمساكين يعملون
فى البحر فاردت ان اعيبها و كان وراءهم ملك يأخذ كل سفينة غصبا
اما سفينه مال مساکين بود که در بحر کار ميکردند و من او را بجهة آن
معيوب نمودم که از قفاى ايشان سلطان جابرى بود که سفاين را غصب
مينمود اين سفينه معيوب شد عيب او موجب اينست که در او طمع نكنند
تأويل اين آيه اينست بحر کنايه از عالم دنيويست و کشتى مال مساکين است
و مساکين اهل اينجهان هستند متاع ايشان اعمال و آرزوى دنيوى است
که در آن کشتى واقع است سلطان غاصب عبارت از نفس اماره بالسوء است
که در صدد و تصرف و غصب سفاين بر آمده است چون در سفينه نقصان
حاصل شود يا بعضى که از آمال و اموال دنيوى بقدر ضرورت و ما يحتاج
که حاصل سفينه همين شکسته قدرها است قناعت نمايد دست تعدى و تصرف
نفس اماره از و کوتاه خواهد شد و اما الغلام فكان ابواه مؤمنين
فخشينا ان يرهقهما طغيانا و كفرا فاردنا ان يبدلهما ربهما خيرا منه
زكوة و اقرب رحما اما آن طفل پدر و مادر مؤمن داشت اين طفل هرگاه
بزرگ ميشد ايشان را گمراه مينمود و بضلالت و کفر مى انداخت او را کشتم
که پروردگار عوضى بهتر و خوبتر بايشان عطا فرمايد توجيه اينطور ميشود
که آن طفل عبارت از جهل است که او را بايد از خودى و طفوليت سر بريد چون

بزرگ و قوی شود و الدین خود را که عبارت از صورت و معنی است شخص است
بمعرض تیران و عرصه خسران در می آورد واما الجدار فکان لغلامین
یتیمین وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا فاراد ربک ان یبلغا
اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک فما فعلته عن امری ذلک تاویل ما لم
تسطع علیه صبرا فرمود اما دیوار مال دو طفل یتیم بود در زیر ان دیوار
گنج پنهان بود بجهت ان دو طفل و ان دو طفل را پدر بود صالح اراده کرد
پروردگار تو که آن دو طفل بالغ بشوند و برشد برسند و ان گنج را از انجا
بیرون بیاورند و این است تاویل انچه نتوانستی صبر کنی توجیه این است
که قریه عبارت از عالم است و مبنا کار اهل اینجهان بر این بوده است
که از مردمان فقیر و بی بضاعت اعراض میکنند هرچه بخواهند نمیدهند
دیوار کنایه از توکل است که در ان وقت صبر باید کرد و سور توکل را باید
استوار نمود و بنیان او را محکم کرد که از ملاحظه اعراض نمودن از شخص
بنیان صبر و توکل منهدم نشود و در زیر دیوار صبر و توکل گنج قناعت را
پنهان کرده اند چون طفل نفس مطمئنه و صورت ظاهر او بزرگ شود
یعنی بمدارج عالیه برسد از ین گنج مخفی بهره ور گردد نخوت نماند انچه را که
موسی در ملاقات با خضر دید و مشاهده نمود از نشستن بکشتی
و سوراخ نمودن کشتی و سر بریدن ان طفل و استوار نمودن دیوار
انجمله صفتها بود که در کمون موسی موجود و مندرج بود دست تصرف

و بواسطه خضر مجموع انها را از باطن موسی بیرون اورده در نظر
او مجسم و ملحوظ کرد بدین طور یکه همچنین دانست که از خارج امده اند دخل باو
ندارد خضر ظاهر کشتی مال و امنیت موسی را سوراخ کرد و او را با قفل تا
بقنع از نعمتها دهد بگوشه قناعت در اید دو طفل جهل او را مجسم فرمود و در حضور
موسی سر برید و مقتول کرد و دیوار توکل موسی را قوی نمود که در شداید
قوم مصابرت فرماید و از گنج قناعت برخورداری جوید چون تکمیل
موسی باتمام رسید خضر فرمود توجه مرکز خاک کن با مر بعثت و رسالت
خود مشغول باش چون دانستی که مبنا کار اینجهان بغلبه حرص و آز
است و حرص را بگاو تشبیه نموده اند و برعایت همین نکته خدا بتعالی
در قران ابا بکر را طاغوت لقب داد طاغوت ماخوذ از طغی و طغیانست
و بمعنی ثور است یعنی گوساله ابا بکر در سن شیخوخیت از ای حرص جوانی
بود در شرف اشتغال غصب حقوق ذی القربی نمود انشاء الله تعالی
در جای خود مسطور شود و نگارش خواهد یافت بطور قصه و حکایت
گفته شده است که جزیره صحرای پر اب و علفی است خدا بتعالی گاوی خلق
فرموده است که هر روز مجموع اب و علفها نرا میخورد چون شب میشود
در خیال است که فردا چه خواهم خورد و فتیکه صبح طالع میگردد
همچنان صحرا را پر اب و علف بیند و همیشه بدینمنوال میگذراند نه
انستکه فی الواقع اینچنین گاوی هم صحرائی موجود باشد بلکه مقصود از گاو

باب سیم

حرص را از آدمیست که هر روز خدا تعالی روزی او را من حیث لا یحتسب
میرساند باز وقتیکه شب میشود از غلبهٔ سوء ظن در غم و اندوه روزی
فرداست و هم چنین گفته اند که دنیا در پشت گاو قرار گرفته است و گاو
در پشت ماهی است و ماهی در میان دریا است گاو کنایه از حرص است یعنی
مبنای کار دنیا بر حرص است که بگاو تشبیه نموده اند و اینکه گاو در روی
ماهی قرار گرفته است و ماهی در بحر محیط است چنانچه از برای ماهی در دریا
محل و ماوای مخصوصی نیست که در آنجا قرار بگیرد حرص آدمی را هم حد توقف
نیست قرار و اندازه بجهة طمع و حرص آدمی معین نشده چون بخواهند
حرص بی انتهای آدمی را بعالم صورت در بیاورند لا جرم بگاو تشبیه
نمود که در پشت ماهی باشد و ماهی در بحر محیط باشد که لا ینقطع ماهی
در دریا حرکت بکند و در هیچ جا قرار و آرام نداشته باشد مگر مشاهده نشده
که بعضی اشخاص ابتدا با مر معاش قلیلی راضی بودند و وقتیکه بجهة انها حصول
شد فورا ما فوق او را طلب کردند آیه یوم نقول لجهنم هل امتلئت و تقول
هل من مزید اشاره بجهنم حرص نفسانیت و حیوانیت است که هرگز
سیر نمیشود چون منشا مجموع صفات رذیله انسان جهل است که در
حقیقت مصدر کل قبایح افعال و اقوال است و مجموع اخلاق ذمیمه
از او اشتقاق حاصل مینماید چون در درون حقیقت آدمی جا گرفت
لا ینقطع منبسط و منشعب میگردد و حسنات را زایل نموده تولید سیئات

[illegible]

میکند و از آنجمله مثلی در باب ثبات کلیهٔ خلایق است خاصه در انبیا لا جرم
خضر حقیقت محمدیه طفل جهل موسی را سر برید که هیچ وقت عود بعالم
موسویت ننماید و کشتی مال دنیوی و مشتهیات نفسانی او را شکست
که از زخارف و ما یحتاج و جیفهٔ دنیوی باقل ما یقنع قناعت کند در عوض
این و بنیان سود توکل او را قوی فرمود که از صرصر حوادث روزگار منحنی
نشود و همنا بعث به واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر
من القول بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین پیوسته در نهان
و در آشکار که وجود آدمی را مثابه صبح و شام است بخود را در نفس
خود حاضر و ناظر دانسته خود را مقیم وادی ایمن و لایت بداند بدانکه
حسن و قبح اشیاء عقلی است و تمیز انها بعهدهٔ عقل است در هر که عقل
بیشتر است در ادراک لذات او فراوانتر خواهد بود و منطوق او باستعمال
کلمات مختصر و موجز میشود هر قدر که از عقل کاسته میشود شخص را
بطول الکلام مبتلا مینماید و وقتیکه بکلی عقل مرتفع گردید قدرت تکلم
با فی ضمیر را ندارد همچون حیوانات صدا میکند و قادر بتکلم نیست زیرا
که نطق از وجود عقل ظاهر میشود و حرف زدن زیاد از غش شد
و قلت عقل را عارض میگردد چنانچه فرموده اند من کثر کلامه قل
عقله و از ارتفاع او عدم قدرت بر نطق حادث خواهد شد همچنانکه
حیوانات بجهة ارتفاع عقل قادر بر نطق و تکلم نیستند صدا میکنند

باب سیم

ازو بروبهم صکا انها اسند الاحوال انها را ممکن است نمودن و فیلکه
با پیغمبر وائمه اطهار مواجهه نمایند و توجه عقل با انها بشود چنانچه
حیوانات با انبیا و ائمه اطهار تکلم مینمودند نعم ما قال شعر عقل چو
با او متکلم شود : چون بسخن اید و ملهم شود : چون نظر عقل ازو دور شد
دید حق بینی او کور شد : اتش حرث چو بجان اتش زنند : مهر سکوتی
بر زبانش زنند : بدانکه قلب ادمی موضع واردات روحانیه حقانی و دماغ
انسانی سیاحتگاه نفس حیوانی است و این واز اعضا کثیف مشابه شد
چون ادمی بخواب رود و از مشاغل بدنی فارغ گردد روح او در سوران و
جولان اید هرگاه عزم سیاحت عوالم ملکوتی نمود توجه بقلب مینماید وانچه
کرد در عالم قلبی او را نمودند البته واقع خواهد شد و از رؤیای صادقه است
اغلب وحی انبیا بدین نهج بود داستان ابرهیم و ذبح اسمعیل مصداق این
قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما
تومر ستجدنی انشاء الله من الصابرین انا مرده رؤیای صادقه قلبیه بود . است
و همچنین داستان یوسف مبتنی بعالم رؤیا بود چنانچه کلام خدا بان ناطق است
اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی
ساجدین قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان
للانسان عدو مبین در قران ایا تیکه دلالت بر صدق رؤیا دارد بسیار است
ولکن وقتیکه روح ادمی عزم سیاحت تخیلات نفسانی نمود روح شخص تا تو

در اثبات نبوت

توجه بدماغ خواهد نمود و دنا نعرضه انچه که ملاحظه نمود اضغاث و احلام
و همچون نقش بر اب خواهد بود مطلقا صورت نمی بندد و صدق حاصل
نمینماید سیر روح بطریق قلبیه یا بطرف دماغیه در بیداری نیز موثر و
مفید است اهل اسلام را غالبا سیر روح بطریق قلبیه میباشد و
باین واسطه در علوم الهیات و اسرار مبدء و معاد مربوط هستند
ولکن در صنایع چندان بهره ندارند بخلاف خارج اهل اسلام سیر روح
انها بجانب دماغ است و طریق قلب ایشان مسدود است لاجرم در
صنایع و علومی که تعلق بمحسوسات دارد کاملند و در علوم الهیات
مطلقا ربطی ندارند و در اواخر سیابقه اجمالا مذکور شد که ائمه
اطهار ایات محکمات و توضیح انست که میفرماید هو الذی انزل
علیک الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما
الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من
عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب خلاصه معنی انکه خدا بتعالی فرود
اورده و وارد نمود بر تو کتاب جامع علم و حکمت را و از ین کتاب است ائمه
اطهار که حاکم و صاحب بینه و فصل الخطاب و ام الکتاب اند که بجسم و ملفوظ
شده از این کتاب میباشند و ایات مکتوبه قران با جمعها ایات متشابه
هستند که احتیاج بتاویل دارند اشخاصیکه در قلوب انها حالت انحراف

باب سیّم

از ایمان است بجهة بغی و فتنه و القاء شبهه از اهل البیت که ایات محکمات
وام الکتاب میباشند صرف نظر نموده میشوند و مستظهر بایات مکنونه
متشابهه قران میشوند که بهوای نفس خود توجیه و تاویل نمایند همچنانکه
عمر گفت حسبنا کتاب الله ان نبیکم لیهجر و از سوق کلام نیز محقق است که ایات
محکمات خارج از اینفر است چنانچه فرموده منه ایات محکمات هرگاه ایات اخر
قران مقصود بود میفرمود منه ایات محکمات و الراسخون در علم که دوستان
باب مدینه علم محمدند میگویند که مجموع انها از جانب خدا نازل است و ممکن که
اینمطلب باشخاص ذو الالباب منتهی باید که اختصاص بکتاب مکنونه متشابه
دارد اینست الله الذی نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر
منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ذلک
هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد نزول کتاب متشابه
نیز بجهة تلبیس قلوب خلایق است با ال محمد که ذکر الله هستند فصل ثانی

فصل ثانی

در بطلان معاندین بدانکه حاصل وجود انبیا و اولیا اینست که خلق را
از خواب غفلت بیدار کنند و عالم ظاهر را نظامی بقانون عقل داده معنی
توحید و بقای مخلوق را در ضمیر خلق بنشانند اگرچه بظاهر متعدد بودند ولی
در باطن متحد و مقصود کل انها واحد بود همچنین نقض قول یکدیگر را نگفتند
و انکار یکدیگر را ننمودند پس علت تعدد چیست و شریعت انچه رو تجدید شد
و ملت چرا منسوخ گشت این چه گفتگو است جوابش انکه هر یک از انبیا که مبعوث

در بطلان زندیق

شدند مقصود الهی اثبات واجب الوجود و تحقیق توحید بود خلایق
اغلب معرفت شدند و ایمان اوردند چون ان پیغمبر بدیع عالم فانی نمود
بگمان امت پیروی ملت او کردند پس باغوای شیطان بمرور فساد نهان
ظاهر شد ایمان را مبدل بکفر و توحید را تبدیل بشرک نمودند یهود عزیر
ابن الله دانستند بر خداوند لازم شد بجهة دفع اینفساد که روی داده نیز
شریعت موسی را برچیند و ملتش را منسوخ کند و خلق را از ضلالت و
گمراهی ملت محرفه نجات دهد لاجرم عیسی را مبعوث کرد و انحضرت زحمات
بسیار کشید تا خلق بطریقه او گرویدند بنیان توحید محکم گردید
چون از اینعالم رحلت نمود باز اختلاف کلی روی داد نصاری معتقد این
شدند که عیسی پسر خداست و مادرش زن خداست ثالث ثلثه معروف
شدند چنانچه در قران میفرماید اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا
من دون الله که خدایان قوم و ریش سفیدان محل را اولیاء تصور کرده
خلیفه عیسی دانستند اخرکار انها بجائی کشید که نسخ انجیل متعدد
و مختلف شد که هیچکدام با دیگری وفق نمیداد اخر الامر از روی اضطرار
نسخه انجیل یوحنا را اختیار کردند پس بر خداوند لازم شد که شریعت
او را منسوخ کند و اینشان را متروک سازد عقل کل و خاتم رسل و
هادی سبل حنیفه الحقا بو اشیا ماده وجود و علت ایجاد محمد مصطفی
قدم بدائره عالم شهود نهاد قولوا لا اله الا الله تفلحوا را تکرار میفرمود

اوصیا و اولیای خود را معدود و محدود کرد و در روز مباهله با نصارای
نجران در محضر مسلمین بامر سماوی و تنزیل آیه فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
الی آخر الآیه خلفای خود را مشهود فریقین نمود بعد از مشقت و زحمت
و جهاد دین حق و ملت حنیفی رواج گرفت و آیات اسلام از هر طرف نمودار شد
چنانچه خود آنحضرت با شرف انبیا و اوصیا منتشر نمود افضل امم مینامید و در بنا
حدیث لا تجتمع امتی علی الخطاء حجت قاطع است یعنی امت من بر خطاء و
اجتماع نمیکنند و بهمین جهت دین آنحضرت تا انبیا مستمر و برقرار و هیچوقت
منسوخ نمیشود نعم ما قال مثنوی مصطفی را وعده کرد الطاف حق
کر بمیری تو نمیرد این سبق و مقصود از خطاء در این حدیث شرک است و هیچ
خطاء و منکری بالاتر از شرک نیست تا حال که قریب هزار و دویست نود سال
از هجرت آنحضرت میگذرد هرگز خطای شرک در میان امت ظاهر نشد چنانچه
در امت انبیای سلف این خطا شایع میشد و دین آن پیغمبر بهمین جهت منسوخ
میگردید و منقرض میشد له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه
من امر الله ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم
سوء فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال و امت پیغمبر بعد از رحلت خاتم
پیغمبران حدیث لا تجتمع امتی علی الخطاء را تاویل باجماع یوم سقیفه و صحت
بر بیعت ابا بکر نموده و وصی آنحضرت را از امر خلافت ظاهری منع کردند نص صریح
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون

الزکوة و هم راکعون را که در حق علی بن ابیطالب عز نزول یافته است یا
حدیث مبارک من کنت مولیه فهذا علی مولیه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله را بطاق نسیان
گذاشتند و حال آنکه همان امت همیشه در اضداد اجتماع میکردند اول اجتماع
بر خلافت ابا بکر و بعد بر عمر و بعد بر عثمان نمودند و بعد از اجتماع بر عزل
و قتل عثمان کردند هرگاه خلافت عثمان از جانب خدا تعالی بود چگونه خواستند
او را از خلافت خلع و عزل کنند و ما هرگز نشنیدیم که امت انبیای سابقین
اعم از اینکه امت آنها مؤمن باشند یا فاسق اجتماع در عزل پیغمبری بر پیغمبران
[مؤمنه باشند]
خدا تعالی یا آنکه وصی و خلیفه آنها را از امر وصایت و خلافت عزل کرده باشند
یا اینکه جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل بدهند و بگویند حضرت یوشع در
حال مصلحت مقتضی نیست که خلیفه موسی باشد بلکه مناسب به خلافت
بعهده سامری برقرار باشد و خلق او را مثل سابق رام کند و براه بیاورد
تا وقتیکه حضرت یوشع استعداد این کار را حاصل بکند پس معلوم میشود
که هرکه را خدا تعالی بر گزیده بجهة او امر نبوت و خلافت اختیار کرد مخلوق
قادر بر عزل او نیستند ولی گاهی اطاعت او را میکنند و گاهی نافرمانی
مینمایند خلفای ثلثه اختیار کرده مخلوق بودند که امت بر عزل و خلع عثمان
اجتماع کردند خلیفه و وصی منصوص و اختیار کرده خدا و رسول امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب است و مقصود از حدیث لا تجتمع امتی علی الخطاء خطای

شرک و کفر است که الی حال در امت واقع نشده است بخلاف بیعت
با ابابکر نداد بجهت اینکه ارتداد و اسلام لا ائمتنا هذا اغلب اوقات
امت در اضداد باهمدیگر اجتماع نمودند لفظ امت در حدیث مذکور لفظ
عامی است که اختصاص ببعضی دون بعضی و بزمانی دون زمانی ندارد و
اجتماع در بیعت خلفا و قتل عثمان و بیعت با مرتضی علی و اجتماع بر حرب
جمل و صفین و نهروان و در باب معویه و بیعت کردن یزید و اجتماع در قتل
امام حسین و قتل و غارت مدینه و محاصره نمودن کعبه و نصب منجنیق
بحرم خدا تعالی و سایر اتفاق و اختلافی که در ما بعد خلفای بنی امیه
و بنی عباس در خلع بعضی از انها مجتمع میشدند و با خوارجی که در عهد
انها خروج میکردند متفق و متحد بودند با تمام تفاصیل با جماع و اجماع
امت پیغمبر بود بایستی بحکم این حدیث جمیع این وقایع را تصدیق نموده همه را حق
بدانیم و انکار ننمائیم و حال اینکه مجموع انها باهم ضد هستند جمع اضداد
روا نیست هرگاه بگویند که اجتماع در امور مخصوص خواص است عامه را
در ان مدخلیتی نیست جواب گوئیم که در اجماع سقیفه اجتماع عوام بود
از خواص کسی حضور نداشت اجماعی که خالی از ذوی القربی است و از ال
محمد در ان انجمن احدی حضور نداشته چه دلیل بطلان ان اجماع است
کدام خواصی است که اخص از علی علیه السلام بود که نفس حضرت رسالت
است با در و بنی عم و داماد و وصی و پدر فرزندان پیغمبر اخر الزمان است

و باب مدینه علم انحضرت و وفا کننده بمواثیق و عهود انجناب میباشد
کدام خواص است که از حسنین و از عباس و از عقیل و از سایر دوده
بنی هاشم مخصوص تر است و کدام صحابه است که از سلمان صاحب نسبت
السلمان منا اهل البیت و از اباذر وحید عصر و مقداد و عمار که محرم اسرار
شخص رسالت بودند مکاشفات غیبیه قلبیه بجهت انها حاصل شده بود
و از ما بقی اصحاب که ذکر اسامی انها موجب تطویل میشود در مجمع مشورت
اولی و الیق باید باشند چنانچه ولایت فرمودند عربیه وان کنت بالشوری
ملکت امورهم ؛ وکیف بهذا والمشیرون غیب ؛ مجملا اصحاب نجبا
در سقیفه حاضر نبودند لواط و اشرار امت متفق شدند دیگر خواص را
فرصت منع نماند چنانچه این قاعده و قانون همیشه در عالم مستمر و برقرار
بوده است ؛ شعر ؛ پشه چو پر شد بزند پیل را ؛ با همه تیزی و صلابت
که اوست ؛ مورچگانرا چو بود اتفاق ؛ شیر ژیانرا بدرانند پوست
بالجمله حاصل اعمال انها این شد اغلب خلق را از هدایت طریق ولایت منحرف
نموده تا قیامت بضلالت و گمراهی انداختند ناچار خواهند گفت یا
ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ولقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی
وکان الشیطان للانسان خذولا وقال الرسول یا رب ان قومی
اتخذوا هذا القران مهجورا عاقلان دانند که مقصود از فلانا خلیلا
کیست و منظور از اتخذوا هذا القران مهجورا چیست عنقریب در مورد

باب سیم

خود تصریح بمعنی و تاویل ایه من کو رخواهد شد باید ناظرین دریا[illegible]
نولیسی و نا تلبیغ بودن عبارت دلتنگ نشوند و خورده نگیرند زیرا
که مقصود عبارت آرائی و اظهار فضیلت و فصاحت نیست و بدانند که
وضع الفاظ از برای فهم معانی است هرگاه بدون ذکر الفاظ معنی مفهوم
میشد از ذکر الفاظ استغنا حاصل بود عز از قیل و قال حاصل[illegible]
مثنوی ما برون را ننگریم و قال را ÷ ما درون را بنگریم و حال را ÷
ناظر قلبیم اگر خاشع بود ÷ گرچه گفت لفظ ناخاضع بود ÷ لفظ اگر کج
باشد و معنیش راست ÷ آن کجی لفظ او مقبول ماست ÷ عالم معنی
و تفکر از عالم تقریر و تلفظ برتر است هیچ طاعتی بالاتر از تفکر نیست
و از اینست که فرموده اند تفکر ساعة خیر من عبادة سنة هر مقامی
که شخص را حاصل شود از تفکر خواهد بود اهل سنت معتقدانند
که حضرت رسول تعیین خلیفه نفرمود و محض تعصب معدودی از تبعه
منکر امری شده اند که بر خدا و رسول فرض و حتم است هر یک از انبیا
و خلیفه معین داشتند که بعد از انها با مر امت قیام مینمود و اطاعت
بر همه نیمت وجوب میبافت و اینها نون از ادم تا خاتم معمول بود چگونه
ممکن است که عقل کل تا ترک این امر شده خود انجناب سبب اختلاف عظیم
در میان امت بشود که تا ابد ستمر و برقرار بماند سبحانک هذا بهتان عظیم
نبینی که مجموع سلاطین اسلام و کفر محض حفظ دنیا و ابقای نفوس و

در بیان [illegible]

اموال اهل عالم اول کار یرا که مقدم بر جمیع امور سلطنت میدانند
تعیین ولیعهد است بعد انجام این امر با مورد یگر میپردازند دلیل
اینکه قایل قول کنت نبیا و ادم بین الماء والطین ملتفت اینقباحت
مفسده نشد چیست اگر در قران تصریح اینمطلب نشده است در نصوص
ایه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین صدق حاصل نمیماید ناچار باید
معتقد این بشویم که در قران ترک واجب و ادای مستحب بعمل امده است
تعیین خلافت را که مورث بقای ملت و استحکام مذهب و حفظ دما
بیان نمودند و در عوض ان منا زعه ها بیل و قابیل را بیان ا[illegible]
که از انجمله ایه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یوتون الزکوة و هم راکعون جمله معترضه خواهد بود و ایه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس را برای چه عز نزول یافته است قانون اسلام که عبادت ان صلوة
و صوم و حج و زکوة و جهاد است مجموع اینها مکرر ظهور و بروز یافته
بود پس امریکه تا انوقت بوضوح نپیوسته بود تصریح امر خلافت
بود که مستلزم عصمت ان الله یعصمک من الناس میباشد و تصریح
ایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا دلیل اینستکه انحضرت اطاعت حکم نموده با نچیزیکه مامور بود
تبلیغ فرمود تکمیل دین و اتمام نعمت حاصل شد زیرا که تعیین خلیفه

باب سیم

فرمودن بجهة حفظ دما و نفوس و عرض و ناموس و اموال امت تکمیل
نعمت است و کمال نعمت را در بقای نعمت مندرج کرده اند و هم چنین احادیث
بسیار که در تصریح این امر است در اغلب کتب ضبط نموده اند که از انجمله
که حدیث یوم غدیر که با علی صوت شریف فرمودند یا ایها الناس الست
اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله فقال صلعم من کنت مولیه فهذا
علی مولیه اللهم وال من والیه و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل
من خذله شخصی از یکی علمای اهل سنت سوال نمود در لغت مولی چه معنی
دارد آن شخص خالی از ذهن گفت که بمعنی اولی است فورا سائل جواب داد
که در اینصورت اینهمه نزاع و جحود از برای چیست و الحاصل میفرماید و
اذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال
و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و در سوره دیگر فرموده است
در نصایح لقمن یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم چون عصمت
و طهارت لازم و ملزوم انبیا و اولیا است و باینصورت عقل فتوی میدهد
ابابکر که سالها فراوان خادم لات و عزی بود و اسمش قبل از اسلام بعبد
اللات و العزی اشتهار داشت یا دیگر سفید در مقابل اصنام سجدها
کرده و بیاض جبهه را که از خاک بتکده غبار آلوده نموده و اواخر اسلام آورد
که آنهم بهزار ابرا دوارد است بتلبیس و طراری خود را خلیفه رسول خدا نام
گذاشته ماصدق و اصحت کرد تا واسطه عرب اناشد خود را در زمره

[illegible]

ثالثة آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون منزلشا نمودار کرده حال انکه اعطاء
زکوة در رکوع که عبارت از بخشیدن خاتم بسائل بود از علی از انطاب
بظهور یافته در اقدام نمودن ابابکر بامر خلافت معاینه جسد بوده که
بر تخت سلیمان نشیند کما قال الله تعالی و لقد فتنا سلیمان و القینا
علی کرسیه جسدا ثم اناب حتی باسته غافل از این امر نمود که تابعین
رعیت که الفرقه است جهل و ظلمت جانشین عقل و نور نخواهد شد
ضال هادی نمیشود نعم ما قال ذات نا یافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش ملای رومی در مثنوی میفرماید مثنوی

دیو اگر خود را سلیمان نام کرد ؛ ملک برد و مملکت را رام کرد
صورت کار سلیمان دیده بود ؛ صورت اندر سر دیوی مینمود
خلق گفتند این سلیمان بی صفاست ؛ از سلیمان تا سلیمان فرقهاست
گر پدید آمد بدعوی زینهار ؛ صورت او را مدار اعتبار
پس همی گفتند با خود در جواب ؛ وای گونه میروی یا یک خطاب
وای گونه رفت خواهی هم چنین ؛ سوی دوزخ اسفل اند سافلین
او اگر معزول گشته است و فقیر ؛ هست در پیشانیش بدر منیر
تو اگر انگشتری را برده ؛ دوزخی چون زمهریرا فسرده

بملاحظه حسن نیت و پاکی طینت بود که خاتم انبیا فرموده

باب سیم

المرء خبر من عمله خلاصه معنی اینست که مکنونات آدمی اگر خیر است و حسنات
بظهور نیست مظهرات آن شخص ناچار خوب خواهد مثل اینکه نور و ضیاء
در کمون شمع افروخته و نیفروخته موجود است در خوبی هر دو مثل یکدیگر
هستند و اگر مکنونات آدمی شرارت و خباثت باشد بروز ظهور عمل
خوب از آن شخص از قبیل ممتنع من عند اللّه خواهد بود مثل اینکه گاهی از
نعل اسب و الاغ شبها روشنی ظاهر میشود نعل را نظیر شمع نباید دانست
صورت آدمیه انبیا بنا اعتبار نمود معنی آدمیت شرط است پس نبوده که
صورت فرزند آدم است فی الحقیقه امام اهل سنت از خلفای ثلثه و سایر معاندین
اهل البیت غیر از تعصب جاهلیت هیچ معنی ندارد و از شدت مبالغه در این
امر کار را بجائی رسانیدند که در مقابل اعجاز و کرامات المحمد از برای ایشان
هم جعل خوارق عادات نمودند تا ایشان بطور یکسر باندک تأمل کذب آنها واضح
و آشکار میشود و ما بعضی از آنها را در جای خود مذکور ساخته‌ایم بالجمله
اهل سنت و جماعت یا غفلت از این معنی دارند و یا اینکه عمداً تجاهل میکنند
که جنس نبی و ولی یکی است امر نخل جنس مخصوص است جعل هرگز امارت
نخل را نشاید کرد یا سر وصله المطر نشده است خلافت موسی با یوشع است
طول قامت عمالقه را در بنا مرهمه نخلیتی نیست شیث خلیفه حضرت آدم شد
کبر سن و سفیه کردن شیخ قابیل مستلزم موجب اولویت نیست چند سال
قبل از این که یکی از علمای سنندج که مذهب شافعی داشت بطهران آمده بود

[illegible]

و در مدرسه منزل داشت روزی این بنده مکتوبا از و سئوال کردم
که بعد از رحلت خاتم انبیا و اجماع سقیفه ابابکر علی را بجبر مبایعت خود
نمود و علی اولویت خود را با مر خلافت بیان فرمود بقرابت و وصایت
و سبقت در اسلام و سایر فضایلی که اختصاص با نحضرت داشت
تعداد کرده احتجاج نمود ابابکر در جواب گفت سمعت من رسول اللّه
وهو یقول انا اهل البیت اختار اللّه لنا الآخرة علی الدنیا و ان اللّه
لم یجمع لنا اهل البیت النبوة و الخلافة و شهادت دادند بصدق این
حدیث که راوی آن شخص ابابکر بود در همان مجلس معهود عمر و ابو عبیده
و سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل و بقوت این حدیث خلافت را
از خانواده رسالت منصرف کردند و ابابکر متصدی این امر خطیر شد
و ندانستند که خاتم انبیا خود جمع ما بین نبوت و ریاست فرموده بود
چنانچه جمع نبوت و خلافت منهی عنه بود میبایست در عهد آنحضرت
که خود نبوت داشتند ریاست مطلقه را بشخص دیگر محول بفرمایند
تا جمع نبوت و ریاست در وجود خودشان که مقتدای اهل البیت بودند
نشود بر فرض عدم ورود این بحث از این حدیث چنین مفهوم میشود
که مرتضی علی از خلافت بحکم خدا تعالی ممنوع است بعد از خلفای ثلثه
که امر خلافت بمرتضی علی قرار گرفت آنحضرت بارتکاب امری که از جانب خدا تعالی
منهی عنه و ممنوع بود چگونه اقدام نمود حال تکلیف ما چه چیز است معتقد

باب سیم

ابن بشویم که حدیث ابابکر مکذوب و تهمت بر رسول خدا بوده است و شهود
ابابکر جمیعاً کاذب بودند قصد بوهم دوامر کردن و جمع نمودن بین الضدین
ظاهراً و باطناً جایز نیست شیخ در جواب نوشته که من هر قدر تفحص نمودم
چنین حدیثی بخاطرم نیامد بر فرض عدم و وقوع باید خانواده رسالت را
با خانواده علی بن ابیطالب و خانواده شمر دجلته بخانواده تا این بحث
وارد نیاید و اولاد فاطمه را اولاد علی باید گفت نه اولاد پیغمبر چنانچه شاعر
گفته است عربیه بنونا بنوابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد
حقیر در جواب نوشتم که فرمایش شما وقتی صحیح بود که از پیغمبر خدا اولاد
ذکوری مانده باشد که بجهت منع او از خلافت مذاکره این حدیث را بکنند حضرات
خلفاء علی را خانواده رسالت میدانستند و بنی فاطمه را اولاد رسول
خدا میخواندند و خداوند در آیه تطهیر ایشان را اهل البیت بیان فرموده
و رسول خدا اینجمع را لا غیر در روز مباهله در ردای مبارک داخل فرموده
و اینها را اهل البیت خود دانسته در کلام ملک علام در آیه مباهله مقام و
علی بن ابیطالب را از اهل البیت که دانسته نفس حضرت رسول فرموده و حسنین
علیهما السلام را ابناء محمد خطاب کرده و فاطمه را بلفظ نسائنا بیان فرموده
عجب اینست که شما در آیات کلام الله را بشعر شاعر میکنید و حال آنکه
در قرآن خوانده اید والشعراء یتبعهم الغاون الم تر انهم فی کل
واد یهیمون بعد از چند روز دیگر با شیخ مذکور ملاقات اتفاق افتاد

کر بعضی علمای اهل سنت ... خلافت ... رسول ... [illegible]

کر اینحدیث را بیان کردند وضع این حدیث ... خلافت از علی بود و اینان
علی را از اهل البیت ... میدانستند

در ذکر بعضی از مطاعن

مذکور داشت چون حق با شما بود من مجدداً جواب نوشتم علی بن
ابیطالب از اهل البیت و اولاد فاطمه اولاد رسول خدا میباشند
چنانچه آیه مباهله اشاره باینمطلب است شعر شاعر لغو و بیهوده است
نوشتن جواب از عدم جواب بود بدانکه از کارهائیکه باطن ابابکر را
ظاهر نمود و فسق او را فاش کرد این بود که خود را صدیق خواند
و آل محمد را با وصف نزول آیه تطهیر تکذیب کرد مخصوصاً بعد از آنکه
بعد از رحلت خاتم انبیاء صلعم متصدی امور خلافت گردید جنین مصلحت
دانستند که آل محمد از مال و منال دنیوی تهی دست باشند و
خلایق از اطراف آنها متفرق شوند چنانچه ملاحظه این نکته بود شاه
ولایت مکرر میفرمودند من احبنا اهل البیت فلیعد للفقر جلبابا
معنی و مفهوم اینحدیث چنین است که بحسب ظاهر دست ما از مال و منال
و جیفه دنیوی تهی است معاندین ما با محبین ما کینه میجویند و عداوت
میورزند و در امور دنیوی با آنها دخالت نمیکنند در اینصورت برده
دوستان و شیعیان ما فرض و حتم است که با فقر و مسکنت انس و
الفت بگیرند و در شداید مصابرت نمایند در همه وقت و در همه حال
مهیای قهر و سخط ظالمین و غاصبین حقوق ما اهل البیت باشند
و از ایشان طمع خیر نداشته چون امر باینقرار یافت شخصی را بفدک
فرستادند تا کماشته صدیقه طاهره را از آنجا خارج کرده فدک را

باب سیم

جزو بیت المال مسلمین ضبط نماید بخبر بیمع صدیقه طاهره را
بخانه ابابکر تشریف بردند و او را ازین امر نهی فرمودند بروایتی ابابکر
بخط خود نوشت که فدک را واگذار نموده معاودت نماید و عمر
آن کاغذ را پاره کرد و بروایتی گفت این امر در مسجد باید فیصل پذیرد بالجمله
روز دیگر در مسجد اجلاس نمودند و گفتگو کردند امر باقامه شهود شد
و شهادت دادند بر صدق قول فاطمه زهرا علی و حسنین و ام ایمن
و ابابکر این شهودها را جرح نموده و تکذیب کردند دانست که این عمل
چه قدرها مخاطرات عظیمه را متضمن است و لا مطالبه شهود از فاطمه
زهرا نمودن تصریح باین امر میباشد که او را صادق ندانند مطلق شاهد
خواستن از آنحضرت غلط است بعینه مثل اینست که از خاتم انبیا در لیلة
المعراج و تفصیلی که وقوع یافته بود شاهد بخواهند بعد از مطالبه
شهود بکه نص آیه لیکون الرسول علیکم شهیدا و تکونوا شهداء
علی الناس شاهد خلق اولین و آخرین هستند کافی است و دلیل
اینست که ابابکر منکر این آیه بود علی و اولاد او را شاهد بر خلق نمیدانست
در صورتیکه شهادت آنها را در ماسوی الله خدا تعالی قبول فرموده است
ابابکر چگونه در فدک که قطعه ملکی بیش نبود شهادت آنها را نپذیرفت
که در نزول آیه تطهیر در حق اهل البیت نیز منکر بوده است یا کدام رجس
افحش از کذب است که خداوند در قرآن در مواضع عدیده کاذبین را لعنت

معایب در بطلان سند

کرده است شرط اول تطهیر دفع کذب از اهل البیت نمودن است مقبول
نشدن شهادت آنها در نزد ابابکر دلیل بر اینست که ابابکر شهادت خدا تعالی
در عصمت و طهارت اهل البیت معترف و معتقد نبوده است و آیه یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از درجه شدن
ایمان در نزد ابابکر میباشد و همچنین واضح میشود که ابابکر آیه مبارکه
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون را که اختصاص مخصوص بعلی بن ابیطالب دارد ترا که
بخشیده خاتم آنحضرت در رکوع اظهر من الشمس بود که درین آیه ولایت
مطلقه اختصاص بخدا و رسول و علی بن ابیطالب که دهنده زکوة در رکوع
بوده دارد و بعد از آنحضرت با ائمه اطهار که مؤمنین هستند و امرا اینها
علی میباشد مخصوص خواهد بود معلوم میشود که ابابکر این آیه را
تلاوت نکرده و اگر هم خوانده است معتقد بر صحت آن نبوده و الا چگونه ممکن است
که ابابکر علی را ولی و با وصف ولایت کاذب دانسته تکذیب و جرح شهادت
آنحضرت نماید و نیز رسول خدا فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه هرگاه
ابابکر علی را مولای خود میدانست البته تکذیب نمینمود مولای کذاب
معنی ندارد و اگر معتقد بولایت آنحضرت بود و تکذیب شهادت او را نمود
معلوم میشود صدق را شرط ولایت و نبوت نمیدانسته است بعلت
اینکه رسول خدا صلعم امر ولایت مطلقه را که با او اختصاص داشت بدون

باب سیم

اینکه جری ازان وضع بفرماید بعلی بن ابیطالب انتقال فرمود پس دروغ
هر صغری که بمحمد روا ست بعلی نیز روا ست معلوم میشود که در صدق
پیغمبر هم تامل داشته است و نیز فرمودند علی منی بمنزلة هرون من موسی
ابابکر در تکذیب شخصی که رتبه هرونی بآنحضرت رسالت دارد اشاره باین
مطلب خواهد بود که هرون عهد موسی هم کاذب میدانسته پس همچنین
فرمودند انا و علی ابوا هذه الامة ابابکر در تکذیب شهادت پدر خود را
نمودن عاق انها شده است و هم چنین در رد شهادت علی بن ابیطالب
ابابکر تکذیب بغضی سالت نموده چنانچه ایه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله
علی الکاذبین گواهی میدهد بر صدق حسنین علیهما السلام که ابنا
محمد هستند و بر صدق فاطمه که نساء محمد و بضعه طاهره است و بر صدق
علی که با محمد مرتبه مقام انفسنا دارد هر که تکذیب اینجمع را نموده و شهادت
انها را قبول نکرده رد نماید بخصوصه خود آنشخص هر که میخواهد باشد
کاذب خواهد بود فنجعل لعنت الله علی الکاذبین شامل احوال او خواهد
شد و نیز انحضرت فرمودند انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
ابابکر رد ثقلین نمود کتاب الله را در عدم امضای آیه تطهیر در حق اهل البیت
چنانچه ذکر شد و اهل بیت را در عدم قبول شهادت در مالکیت فدك
و نیز انحضرت فرمودند علی خیر البشر من ابی فقد کفر ابابکر تکذیب شخص

در ... معا[illegible]

خیر البشر نمود معلوم شد که در خیر البشر بودن علی اباوامتناع دارد
والا چگونه متصور میشود ابابکر انحضرت را خیر البشر بداند با وصف
تکذیب بکند و نیز ابابکر در رد شهادت مرتضی علی تکذیب ذوالقرنین را
نموده است چنانچه خاتم انبیا فرمودند یا علی انت ذوالقرنین هذه
الامة تکذیب ذوالقرنین این امت دلیل انست که بذوالقرنین سابق
که در قران وصف او را فرموده اند معتقد نبوده و نیز انحضرت فرمودند
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من تمسك بهم نجی و من تخلف عنهم
هلك ابابکر در رد شهادت اهل بیت تخلف از سفینه نوح نموده لا جرم از
هالکین خواهد بود و نیز فرمودند انا مدینة العلم و علی بابها ابابکر
در رد شهادت باب مدینه علم محمدیه شهر خود را از شهر علم بی بهره نمود
و بظلمتکده جهل افتاد و نیز مفسرین عم یتساءلون عن النبا العظیم
الذی هم فیه مختلفون را بجناب علی بن ابیطالب تفسیر نموده اند ابابکر در
رد شهادت و تکذیب انحضرت مکذب بنبا عظیم شده است کلا سیعلمون
ثم کلا سیعلمون زود مطلع میشود چگونه امر عظیمی را اقدام نموده است
و نیز حدیث مبارك فاهتدوا بالشمس و اذا غابت الشمس فاهتدوا
بالقمر و اذا غابت القمر فاهتدوا بالزهره و اذا غابت الزهره فاهتدوا
بالفرقدین و انحضرت در مراتب ارشاد و ابقاء خود را بشمس و علی را بقمر
و فاطمه را بزهره و حسنین را بفرقدین تشبیه فرموده است ابابکر در رد

باب سیوم

شهادت انها در حقیقت رد انوار فلکیه را نموده منکر صدق شبه
ومشتبه به شده است و نیز انحضرت فرمودند الحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة ابابکر رد شهادت دو اقای بهشت و بهشتیان نموده
در اینصورت واضح است که مجموع اهل بهشت از تکذیب اقای خود شان
اعراض دارند اجتماع انها در بهشت با شخصیکه تکذیب اقای انها را
نموده مانعة الجمع است و در مجموع کتب اهل سنت و جماعت مسطور است
که صدیقه طاهره فاطمه زهرا صلوات الله علیها بحکم حدیث فاطمه
بضعتی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ادخله النار (ومن اذی الله)
از ابابکر و عمر ازرده خاطر بود از وقتیکه شیخین تکذیب انحضرت از دعوای مالکیت
فدک نمودند و شهود انجناب را جرح و مطرود و مردود الشهاده کردند
و سخنان سخت گفتند جناب فاطمه زهرا مادام العمر با انها تکلم نفرمودند و رد
سلام شیخین را نکرد و چندین مرتبه بعذر امدند چون مبنی بر نفاق بود
مقبول نیفتاد روزی ابابکر با عمر در باب بخشش فاطمه سخن میگفت عمر در جواب
گفت فاطمه ضعیفه بیش نیست رضایت و عدم رضایت او در امر خلافت
چه سود و زیانی خواهد بود چون صدیقه طاهره را وقت رحلت رسید به مرتضی علی
وصیت فرمود که ابابکر و عمر نباید بر جنازه من نماز بگذارند و در تشییع
من حاضر بشوند پس جناب امیر المؤمنین ع نعش او را در جوف لیل
مدفون نمود و در موضع چند علامت قبر انحضرت را قرار داد که حقیقت

در بیان مطاعن ابوبکر

حال بانها مخفی ماند و انحضرت بعلم امامت و ولایت میدانست که چون
صبح شود و معاندین مطلع شوند عالم در نظر انها تیره و تار خواهد شد
که در تغسیل و تکفین خاتون انبیا حاضر نشدند و مشغول امر دنیا بودند
و در تشییع جنازه فرزند او نیز حاضر نشدند لهذا اراده نبش قبر انمظلومه
خواهند نمود چون صورت قبر متعدد شود استدلال نتوانند کرد که
بحقیقت نخواهند برد و مقصود ایشان حاصل نخواهد شد از این خیال
منصرف شده معاودت خواهند نمود و از جمله اموریکه موجب قهر و
خشم بضعه احمدی صلوات الله علیها با ابابکر شد انحرکت نا مطبوع که
امر است که ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه جوهری روایت کرده که صدیقه
طاهره تشریف فرمای مسجد شد و در امر فدک با ابابکر احتجاج فرمود
خطبه مفصلی بیان فرمود که جمیع کلمات خطبه در حقیت مالکیت فدک
و بطلان ابابکر بود و خطبه مبارکه در نهایه ابن اثیر مسطور است
و ابن طاوس از طرق عامه ان خطبه را روایت کرده در کتاب سقیفه جوهری
نیز هست بعد از تمام خطبه ابابکر مطالبه شهود نمود علی و حسنین
علیهم السلام و ام ایمن بر طبق فرمایشات انمعصومه شهادت دادند
پس ابابکر بر منبر بالا رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنیست
بر هر سخنی این روباه جاداد و عهد رسول خدا نبود این قصه از قبیل قصه
روباه است که گواهش دمش بوده است او ملازم جمیع فتنها است میخواهد

باب سیم

فتنه پیر شده را جوان کند استغاثت میجوید از ضعیفان و یاری میخواهد
از زناه مانند ام طحال که دوست‌ترین اهل و زن زناکار بود ابن ابی الحدید
میگوید که من باستاد خود نقیب گفتم که ابا بکر اینکنایه را بکه داشته ام
طحال کیست نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابیطالب بود
و ام طحال زنی بود که در جاهلیت بزنای او مثل میزدند ابا بکر سلطان بود
هرچه میخواست میگفت و هرچه میخواست میکرد شعر هر که را پیر
چنین کره بود : که فریدش را بجنته بود : رد نمودن عمر عبد العزیز
فدک را ببنی فاطمه ابا بکر و عمر و عثمان را رسوا و بیمعنا نمود و اعتبارات
شخصی ایشان را زایل کرد بدانکه اهل سنت حدیث الخلافة من قریش را دلیل بر حقیت
خلافت خلفا میدانند هرگاه اندک غور و تامل شود واضح و مبرهن خواهد
شد که عبارت این حدیث تحریف شده است اصل حدیث بالخلاف من قریش و
بالمخالفة من قریش بوده است و این نکته از کلمه من قریش مفهوم میگردد
هرگاه مقصود خلافت بود میبایست الخلافة فی قریش گفته شده باشد
و این نکته را شخص ادیب فوراً میفهمد زیرا صفت و فضیلت که بصیغه مصدر ذکر
شود باید فی استعمال بشود مثل کلمه النجاة فی الصدق والامامة فی
ذریته والشفاء فی تربته والشجاعة فی العرب و قس علی هذا و فضیلت که نسبت
باشخاص داده بشود نوبت با من مذکور خواهد شد مثل الائمة من
ذریته والنبی من العرب والخلفاء من قریش چونکه در حدیث مذکور

در تحریف لفظ معنا

الخلافة من قریش است با هیئتین در تحریف نمود و حکم صریح کرد که
این حدیث بالخلاف من قریش و یا اینکه المخالفة من قریش بوده است
ملتفت این نشده اند که کلمه من را تبدیل بکلمه فی بکنند تا بحث وارد نیاید
و ابا بکر در اواخر عمر و سن شیخوخیت فتنه پیر شده خود را جوان کرد و فتنه
فساد و اختلاف در میان امت پیغمبر آخر الزمان شد بطوریکه هیچ وقت
رفع اختلاف نخواهد شد و داخل شده است در مصداق ویل لکل
همزة لمزة و از اینکه نکته بی وجوه اولیاء و عترت اطهار نمود داخل شد
در حزب ویل للمکذبین چون خلافتا و فتح الباب قتل و نهب آل محمد نمود
داخل کرد بلکه در زمره و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون چنانچه
در زیارت جناب سید الشهداء گفته شد المقتول فی یوم الجمعة
او الاثنین عقلای روزگار تردید نموده اند در اینکه جناب سید الشهداء
در روز دوشنبه که روز رحلت رسول خدا و اجماع سقیفه بود از منحرف
شدن خلق از آل محمد و بیعت کردن با ابا بکر بدرجه شهادت رسید
یا در روز جمعه دهم محرم در کربلا بدرجه شهادت فایز شد نعم ما قال
شعر عاقل از انکوری ببیند همی : عاقل انکلا شئ شئ ببیند همی : در
کتاب محاضرة الابرار تالیف محیی الدین مکی ملاحظه شد که اسم ابا بکر در
زمان جاهلیت مجبوحر کافری که بتپرستی کیش و شعار اعراب مکه بود
عبد رب الکعبه بوده است و او را باین اسم میخواندند غرض از مذاکره

باب سیم

این لفظ آنست که خلاف بود بداند ابابکر در قدیم نصف عمر کافر بوده است
هرگاه خودش کافر و عبده اصنام میبود چندان عیب ندارد زیرا که
اسمش عبد رب الکعبه بوده است مثل اینست که اسم شراب را سرکه بگذارند
و هم این را دلیل حلیت و فرار بدهند تعجب در اینست که در اصلاح مفاسد
خلفا و کار در اینجا آنی رسانیده اند که اسم انها را هم تبدیل میکنند و ثبات
این فقها را سفهای قوم بلکه اطفال عجم میدانند که در کفر و در اسلام
هیچ مولودی موسوم باسمی که باین شدت عجز مانوس باشد نشده است
و اگر انها برب کعبه معتقد بوده اند سجده لات و عزی معنی نداشت احتمال
دارد که در جاهلیت اسم ابابکر عبد اللات و العزی بوده است محی الدین خبط
کرده است در کنیه ابو قحافه که نگفته است ابی قحافه را در جاهلیت عبد
رب الکعبه خطاب مینمودند چون در مناقب علی بن ابیطالب گفته شده است
که لم یشرک بالله طرفة عین و کسر اصنام در خانه کعبه بدست مبارک معجز
نمای مشکل کشای حضرت مظهر العجائب علی بن ابیطالب شد و ابابکر متجاوز
از چهل سال لاینقطع بت پرست و در اسلام آوردن هادی و راه نمای
ظهور اعجاز لازم داشت بمرتبه خلق او را بمرتضی علی ترجیح بدهند و ندانند
که ما بین شخص بت پرست و بت شکن تفاوت از زمین تا آسمان است البته
باین فقهای لاطائل بعقد معقود باید اصلاح مفاسد او را بکنند
و حال اینکه یقین دارند که خدا بتعجب پرده از روی کار او برداشته است قال الله

در بطلان معاند

95 تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم
کیف تحکمون والحاصل فتنه ابابکر معظم فتنه ها است ادعای خلافت
ابابکر بدتر از ادعای الوهیت فرعون بود زیرا که فرعون مدعی امری شد
که احدی از افراد ناس معتقد باطنی نبودند بجهت جلب نفع و دفع ضرر در ظاهر
تصدیق الوهیت او میکردند و این تصدیق در حقیقت کال است هرگاه
بفرعون بود زیرا که در خلوات و خفیه از هر که میپرسیدند که فرعون
خدا شما است بالصراحه میگفتند که میخورد ما او را میشناسیم و لهذا
مصعب است ولکن ابابکر مدعی امری شد که حقیقت حال بر اجابر و اوباش
و عوام الناس پوشیده و پنهان بود ملتزومات صورت عوام فریبی
از طول قامت و خشکی بدن و ریش سفید و نداشتن دندان و ضعف
باصره و ضعیفی اینها شده بود بدون پیغمبر بودن و هم چنین احتیاج او
و تدبیر امورات موجب این شد که هر کس روی باو نماید زیرا که خلایق با نقطه
اعراض دارند از شخصی که در رتق و فتق امور خود صاحب رای و علیم و خبیر
باشد و تیکه شخصی که مستند کلیه امورات خود علیم و خبیر باشد خلق
محتاج الیه او نخواهند بود لابد طبایع خلق از چنین شخصی متنفر است
و بخصوص طالب شخصی هستند که ادراک نداشته باشد و در جمیع امور
محتاج بعقل و تدبیر انها باشد هر ساعت از ایشان سئوال بکند که فلان
چه طور باید بشود و انها هر یک در مجلس اظهار عقل و کفایت و حسن

باب سیم

تدبیر خود نمایند بعض ملاحظه این فقره بود که بخاتم انبیا خطاب
رسید فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت
فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین خلاصه او فی معنی اینست که اگر خلق
در نظم و نسق کارهای خود شانرا محل حاجت تو ندانند و یقین بکنند که از
عقل و کفایت انها مستغنی هستی طاقت نیاورده از اطراف تو متفرق خواهند شد
در هر کاری بحسب ظاهر با انها مشورت کن بعد از مشورت با انها بهر چیز که
خود عزم کرده و صلاح میدانی اقدام بکن بعد از رحلت حضرت رسول هم
امر که ابابکر دست اموز انها خواهد شد قوم با اجماع در بیعت ابابکر نمودند
و بهانه ظاهر این بود که ابابکر از صحابه قدیم و پدر عایشه زوجه پیغمبر است
و جناب امیر المؤمنین ع مبغض مومنند و اعجبا تکون الخلافة بالصحابة ولا تکون
بالصحابة والقرابة بانکه ما بین انبیا عظام و اوصیا انها هیچوقت منازعه
و نفاق نبود از ادم تا خاتم هیچیک با یکدیگر مقاتله نکردند و تکذیب یکدیگر
ننمودند زیرا که مجموع انها مامور و منصوص از جانب خدا تعالی بودند هیچیک
از انها از انکه غیر خلق نبودند که با مبعوث شده از جانب خدا تعالی منازعه و مکابره
نمایند هر یک از انها متولی و متعاقب یکدیگر تصدیق و تکمیل امر همدیگر
نمودند حضرت عیسی در حین منسوخ کردن شریعت موسی مصدق توریة و معترف
بر نبوت موسی بود و حواریون انجناب مصدق یکدیگر بودند تا اهل در انطا

در بیان [illegible] معنا

جماعت نصارای خود را از حواریون عیسی نمود نسخ انجیل را اخر بعطارد
عدید نمود که هیچیک با دیگری توافق نداشت و مشابه نبود اخر الامر
جماعت نصاری ملجا شدند که یکی از ان نسخ را قبول کنند علی العمیا انجیل
متی را که حال معمول است اختیار نمودند و ما بقی نسخ را منسوخ و
مفقود کردند حاصل این شد که اصل انجیل از میان رفت چون خاتم
انبیا قدم بعرصه شهود گذاشت مصدق نبوت عیسی و کامل کننده و احکام
انجیل بود ما بین ائمه اطهار که اوصیای انحضرت بودند تا زمان جناب
حجت ابدا اختلاف ظاهر نشد همگی مصدق یکدیگر بودند نقطه
فساد و اختلاف از ابابکر که اختیار کرده خلق بود ظهور یافت و این
این اختلاف زبد و امر تا کنون امتداد یافته و فتنه عظیمی در اسلام
حادث شده است که فریقین در صدد اذیت و ازار و قتل و نهب یکدیگر
بر امده اند دفع این عمل بعهده علما است که تعصب جاهلانه را از خود سلب
نموده حتی المقدور از روی ایات قران که اطاعت امرش مقبول و مطبوع
فریقین است تمیز حق از باطل بدهند مشروط باینکه در اصول مذهب
و حقیت اولیا با هم صحبت کنند منازعه که در فروع دارند نهان نباید
زیرا که در ظهور حقیت ابابکر صحت فروع سنی ظاهر میشود و در بطلان
ابابکر ظهور حقیت شیعه اشکار خواهد شد پس مبالغه در کشف
حالت ماده نزاع که ابابکر میباشد باید نمود مطلقا متعرض فروع نشد

باب سیم

قال الله تعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی و
ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون واوفوا بعهد الله
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم
کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد
قوة انکاثا الی آخر الآیه لب معنی آیه اینست که خدا تعالی امر بعدل و احسان
وایتاء ذی القربی که اهل البیت و آل محمد هستند مینماید و معنی عدل وضع
شیء در موضع لا است خلاصه معنی چنین است که در هاست حق که خدا
تعالی بمحمد داده است او را در ذی القربی قرار بدارید و از عترت اطهار منصرف
نکنید و این عهد که در ولایت آل محمد معاهده نموده اید و خدا را کفیل
گرفته اید نقض ننمایید و با معاندین اهل البیت که فحشاء و منکر و بغی
تعبیر با آنها شده است در تخریب بیعت رسالت متفق نشوید و در آخر کار شبیه
مثل زنی که رشته خود را پنبه کرد یعنی زحمت خود تا آنکه در تقویت اسلام
کشیده اید در مهمل گذاشتن عاقبت و اطاعت آل محمد ضایع ننمایید
و در سوره مبارکه فرقان آیه وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء
منثورا اشاره بهمین مطلب میباشد و در همین سوره چند آیه در امر معاً
ابا بکر و عمر نازل شده است که اسامی آنها را بطور الکنایه ابلغ من التصریح
بیان فرموده است یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی

در بیان معنی آنکه

عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا و قال
الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا و کذلک جعلنا
لکل نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا ونصیرا معنی تحت اللفظ
واضح است اشکال در تعیین شخص آنهاست که بکنایه فرموده اند اولا
باید حکم صریح نمود که این آیه دخل بکفار ندارد بعلت اینکه خدا و رسول
از کفار شرم و حیا نمیفرمایند بلکه تصریح در اسامی آنها فرموده ثانیا
که از آنجمله است سوره تبت یدا ابی لهب بلکه حیای خدا و رسول در حق
منافقین است که بالصراحه آنها را رسوا نفرموده است بخصوص در حالتیکه
از آنها در آنوقت جرمی واقع نشده بود تا تصریح در کنایه آنها بفرمایند
بلکه خدا تعالی خبر میدهد خود را از اشخاصی که بعد از رحلت آنجناب
احداث فتنه و فساد خواهند نمود در اینصورت البته تصریح در اسامی
آنها نباید بشود و الا از قبیل قصاص قبل از جنایت خواهد بود و در این آیه ظالم
کنایه از ابا بکر است که ظلم بعترت اطهار نمود خلافت حقه را بناحق و
بشهادت از آن منبع و معدن ولایت مطلقه علیه منصرف کرد و فدک را
از بضعه و صفیه طاهره غصب نمود و باعث اختلاف عظیم در میان
امت شد و فلان کنایه از عمر است که ابا بکر اینهم را بوزارت و داوری تمامی
عمر کرد و او را خلیل خود دانست و لقد اضلنی عن الذکر اشاره بغصب
ابطال است بعد و جراز ایشکه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین

باب سیم

کتاب الله و عترتی عترت را تاویل کنند و مترجم کتاب الله قرار داد زیرا که
قران لفظی دارد و معنی دارد تاویل و توجیهی دارد و آنجمله را معنی نمودن
و برهان داشتن بعهده عترت طاهر است چنانچه فرموده است هل
ینظرون الا تاویله و در موضع دیگر میفرماید لا یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا یعنی آنچه را که تاویل
متشابه آیه است از جانب خدا تعالی است که در باطن ما افاضه فیض میفرماید
بحقوا نفس تاویل غیبیکنیم تفسیر کنند و ظاهر کنند محکمات و متشابهات
قران هستیم از جانب خدا تعالی پس محقق شد که کلام الله ناطق اهل البیت
هستند و ایشان آیات بینات اند که حل عقده متشابهات مینمایند
و بیان تاویل و تنزیل کلام الله مکتوب را میکنند و علی مقدم مقتدای
آنها است و بجهت دلیل در صفین و فتنه لشکر شقاوت اثر معویه
قرآنها را بر بالای نیزه نصب نمودند و لشکر شاه ولایت را بحکم قران دعوت
کردند آنحضرت فرمود که این عمل از روی کید و مکر است و بجهت این کرده اند
که اختلاف در قشون ما واقع بشود و بر آنها فائق نیاییم دست از جدال
باز مدارید که منم کلام الله ناطق و عمار یاسر علیه الرحمه بلشکر معویه
ملعون حمله ور شد و میفرمود نحن قتلناکم علی تنزیله ثم قتلناکم
علی تاویله یعنی ما در اوایل حال که کافر صوری بودید بتنزیل قران با شما
و آباء و اجداد شما قتال میکردیم حالیا که کافر معنوی هستید که بحسب ظاهر

در بطلان معاندین

مسلمانی را بر خود ملحق کرده اید بتاویل قران با شما قتال مینماییم وجه
دیگر اینکه نزول قران محض اینست که مصدق محمد و آل محمد باشد در
اظهار دعوت نبوت و ولایت زیرا که اغلب خلق از جهالت و نادانی
تمیز نمیتوانستند که فرمایشات آنها از جانب خداست پس لابد باید قران
نازل بشود و نزول قران در مثل بعینه مثل صادر شدن فرمان مهمات
بجهت حکومت شخصی در بلدی زیرا که آن فرمان مصدق حکومت آن شخص
خواهد بود پس معلوم شد قران مصدق و موید فرمایشات رسول خدا
و کلام الله ناطق که ناسخ و منسوخ در آنها مرکوز خواهد بود محمد
و آل محمد هستند پس ابابکر میگوید و لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی
و کان الشیطان للانسان خذولا یعنی عمر مرا گمراه نمود از علی و انکار
حق او را باو بار گذاردم بعد از انکه علی آمد بسوی من و مطالبه حق خود
نمود و شیطان همیشه گمراه کننده انسان بوده است و قال الرسول
یا رب ان قومی اتخذوا هذا القران مهجورا و گفت رسول ای پروردگار
من بدرستیکه قوم من این قران و ولایت را که عبارت از علی است مهجور
و متروک نمودند و همچنین فواتح سورها که در قران ذکر شده و خدا
تعالی قسم یاد کرده است بآنها عبارت از خمسه النجباء است والشمس
محمد است والعصر علی است و انسان در آیه ان الانسان لفی خسر اشاره
بابابکر است که در خسران اخروی خواهد بود والنجم صدق بظاهر است

باب سیم

والتین والزیتون حسنین علیهما السلام مند و سوره لا اقسم
بیوم القیمة ولا اقسم بالنفس اللوامة تا اخر سوره شرح احوال
ابا بکر را میفرماید او ست نفس لوامه که در قیامت خود را ملامت خواهد
نمود و در ایات یوم یعض الظالم مذکور شد بانکه هیچ دلیلی مقتضی آن
نخواهد بود که خدا تعالی حضرت رسول را از نزاع هابیل و قابیل و مجادله
داود و جالوت و مباحثه موسی با فرعون و مقاتله بنی اسرائیل با عمالقه
و حادثه عاد و ثمود و عدد اصحاب کهف و سک انها و محبت ورزیدن
منکوحه عزیز مصر با یوسف و بیهوشی نسوان مصر از جمال یوسف
و بریدن انکشتان خود را که در قران مذاکره فرموده و به پیغمبر صلعم
خبر داده است لکن از وقایع و مفاسدیکه بعد از انحضرت در میان امت
حادث خواهد شد مطلقا اشعاری باینمراتب نفرموده باشد هر گاه فی
الواقع اخبار نفرموده است یکی از دو شق را محتمل خواهد بود یا حمل
بعدم علم خداوند در امور مستقبل و ماسبق باید نمود و باین فقره معتقد
بیشویم که او جل شانه بدا نسبت بچه واقع خواهد شد و الا هم چنانکه
از اخبار ماضیه خبر داد البته از مستقبل اخبار میفرمود یا اینکه معتقد
اینمطلب بیشویم که خاتم انبیاء ص با وجودیکه محرم اسرار قاب قوسین او ادنی
بود محرمیت استظهار (استحضاره) امور مستقبله امت خود نداشت در صورت بجهت ای
غلاظ شداد دارد مباینات جاد باید معترف بیشویم که مجموع انهارا در قران

در ابطال معاذیر

خبر داده است و لکن بطور کنایه که ابلغ از تصریح است و حضرت رسول
خواص صحابه را استحضار داده‌اند و امر بکتمان فرموده‌اند تا وقتیکه بوقوع
برسد و از انجمله اینستکه خدا تعالی در قران ابا بکر را طاغوت و عمر را جبت
لقب داده است و در ایات عدیده مذاکره این دو کلمه را فرموده است اولا
معنی این دو کلمه جبت در لغت ماخوذ از جبت است و جبت شخص جادوگر
فالگیر و شخصی است که مطلقا در او خیر و نیکوئی نباشد و این معانی جمیعا
در عمر موجود بود طاغوت ماخوذ از طغی و طغیانا است و در قاموس
نوشته است الطغی والطغیا الثور و ثور در لغت فارسی کوساله را میکویند
وجه مناسبت این اسم برابا بکر از روی ماخذ کوساله سامری است که
در غیبت موسی صورت کوساله ساخت و بنی اسرائیل را بپرستش او
دعوت میفرمود و چون بعد دعوت او را پذیرفتند و از هرون که خلیفه موسی
بود اعراض نمودند الا قلیلی از زهاد بنی اسرائیل که این امر را فتنه عظیمی
دیدند دست از دامن ولای هرون باز نداشتند چون موسی از کوه طور
و میقاتکاه معاودت نمود امر را سرکشته و خلق را بر کشته دید عرض کرد
ان هی الا فتنتک یعنی نیست این مکر مجهز از نمایش و امتحان تو و بسامری
فرمود و ان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس عمر بعد از رحلت خاتم انبیا
و تصرف کردن مر خلافت ابا بکر را الت قرار داده با او بیعت نمود کوساله
وار شد در جای رسول خدا اقامت داده نصب نمود و خلق را باو دعوت کرد

باب سیم

در قلیل ساعتی مجموع مهاجر و انصار با او بیعت کردند غیر از بنی هاشم و
معدودی از اصحاب خاص که در خدمت شاه مردان حضور داشتند و
بمصداق این شعر عمل نمودند شعر چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
بوی گل را از که جوییم از گلاب ؛ سلمهم خلق عموما از علی که صاحب
رتبه هرونی بود تخلف کرده متقلد قلاده جهل بوبکر شدند و
اگر حضرت رسول صلعم معاودت بعالم دنیا مینمود ابابکر را بخطاب
وان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس مخاطب میفرمود چون امر ابابکر
نظیر گوساله سامری است خدا تعالی او را طاغوت لقب داد و از اسرار عجیبه
و غرایب امور آنست که غاری که حضرت رسول با ابابکر در آنجا پنهان
شده بودند از قدیم الایام بغار الثور موسوم و مشهور بوده است
از این اسم معلوم میشود که خدا تعالی حضرت ابرهیم و اسمعیل را هم جناب
ملکوت سموات و ارض را باایشان نمود و ایشان را از فتنه ابابکر آگاهی
داد چون از اختفای حضرت رسول با ابابکر در آن غار اطلاع حاصل
فرمودند فورا این غار را غار الثور نامیدند خدا تعالی در این آیه رسول خود را
از فتنه ابابکر و ملقب نمودن او را بطاغوت خبر داده است و در این آیه بخصوص
عمر را شیطان فرموده که اراده ضلالت امت خواهد نمود الم تر الی
الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم

دربطلان مغا[illegible]

ضلالا بعیدا خلاصه ترجمه آنست که آیا نظر نمی افکنی بسوی اشخاص
که گمان کرده اند که ایشان ایمان آورده اند بآنچه که بتو نازل شده است
و بآنچه که قبل از تو نزول یافته است همین اشخاص اراده خواهند نمود
که محاکمه و دعاوی بسوی طاغوت ببرند یعنی او را متولی امور خود نموده
متابعت امر و نهی وی نمایند و حال آنکه بتحقیق امر کرده شده اند که باو
کفران بجویند و شیطان اراده خواهد نمود که ایشان را گمراه نماید
گمراهی که طولانی و امتداد زیادی داشته باشد اگرچه در معنی
تحت اللفظ این آیه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و نیز در این آیه بصیغه
مضارع بیان فرموده است اشاره باین مطلب میباشد که بعد از این ایام
در استقبال وقوع مییابد بمعنی بعد از رحلت پیغمبر را از فحوای کلام
باید استنباط و استدراک نمود چون فرموده است یزعمون انهم
امنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک ناچار یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت من بعدک وقوع خواهد یافت و این نکته را اشخاصی که
در علم معانی بیان مهارت دارند فورا ملتفت میشوند اشخاصی که جبت
و طاغوت را اسم دو بت بزرگ میدانند که از طلا ساخته بودند و در
جای چشم آنها بالفرض دو یاقوت نصب شده بود که خراج شام و مصر
با قیمت آنها برابری میکرد غفلت از این معنی نموده اند که جماعت بت پرست
اصنام را مسجود و معبود و واسطه میان خود شان با ذات واجب الوجود

باب سیم

دانسته اند انستکه انها را استقلالاً موثر در وجود بدانند و هرگز
معبود خود را موسوم نخواهند نمود باسمیکه صریح در قدح و ذم انها
بغایه معنی لغوی جبت و طاغوت را از روی قاموس اللغه در اوراق سابق
نوشتیم در اینصورت مسلماً هیچ بتی موسوم باین دو اسم نبوده است
برفرض اینکه در عهد قدیم چنین چیزی بوده است حضرت رسول کسر اصنام
نمود همه را درهم شکست و بتی باقی نگذاشت که اصحاب انحضرت بعد از انجناب
بت پرست بشوند از این گذشته محاکم نزد جماد هیچکس نبرده است محاکمات
و مخاصمات را بخصوص بتی نمیبرند که جانی داشته باشد در اینصورت باید
معتقد این بشویم که جبت و طاغوت اسم دو بت معظمی است از جنس
انسان و از طایفه قریش که حساس و متحرك بالاراده ضال و مضل خلایق
و ظالم آل محمد میباشند و نیز از جمله ایاتیکه دلالت بر مقاتله اولیاء
طاغوت که عبارت از اشخاصی است که بر حقیت خلافت ابابکر معتقد
و اولیای عمر میباشند که خدا تعالی او را بشیطان لقب داده است
اینکروه مقاتله خواهند نمود با شخصی که مؤمن است و گرویدگان او مؤمنانند
فی سبیل الله قتال میکنند میفرماید الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله
والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید
الشیطان کان ضعیفا و از جمله ایاتیکه خدا تعالی بپیغمبر خود اخبار میفرماید
از حالات اشخاصی که بحسب صورت ظاهر در لباس صلاح و سداد ند و نفوس

در ابطال مغالطات

خود داند که نموده اند مع هذا چگونه تهمت و افترا بخدا تعالی میزنند
و نسبت کذب بمیدهند یعنی جعل احادیث نبوی صلی الله علیه و آله نموده بر صدق
این اکاذیب شهادت و گواهی میدهند با وجود یکه ایشان را از کتمان
ظاهر اسلام بهره و نصیبی است بر فضایل آل محمد معترفند ایمان
می اورند بجبت و طاغوت و میگویند اشخاصی که با نها کافر شده اند
جبت و طاغوت بهتر ارشاد و هدایت میکنند از اشخاصیکه طریق
ولایت انها طریقه متبعه ایشان است یعنی ابابکر و عمر در راه نمائی
طریقه صواب بهتر از اهل البیت آل محمد هستند اشخاصیکه قائل
اینقول شده اند خدا تعالی لعنت فرموده است لا یؤتون الناس نقیرا
ناس یکی از القاب خلفاء ثلثه است که در قرآن با نها تاویل شده است و ایات
مذکوره اینست الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء
ولا یظلمون فتیلا انظر کیف یفترون علی الله الکذب و کفی به اثما مبینا
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت
و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا اولئك
الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا ام لهم نصیب من الملك
فاذا لا یؤتون الناس نقیرا و عجب انکه خدا تعالی عبده طاغوت را که پیروان
ابابکر هستند در تخریب ارکان اسلام از جماعت یهود و نصاری که
اهل کتاب هستند شریرتر بیان فرموده است چه این خطاب با هل کتاب

[illegible]

و منهم و ذیل آیه در حق عبده طاغوت و صور باطنیه و برزخیه آنها که در
حقیقت قرده و خنازیر هستند که در صورت آدمیت جلوه گر شده اند
و باز هم چنان بصورت اصلی خود عود خواهند نمود و آیات مذکوره اینست
قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله وما انزل الینا وما
انزل من قبل وان اکثرکم فاسقون قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة
عند الله من لعنه الله وغضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد
الطاغوت اولئک شر مکانا واضل عن سواء السبیل واذا جاؤکم قالوا آمنا
وقد دخلوا بالکفر وهم قد خرجوا به والله اعلم بما کانوا یکتمون وتری
کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا
یعملون و از تصریح کلمات واذا جاؤکم قالوا آمنا وقد دخلوا بالکفر وهم
قد خرجوا به آشکار است که مجموع این آیه در حق ابابکر و اتباع او نازل شده است
که در صورت مسلمان و در معنی داخل بکفر شده اند و برایمان خروج خواهند
نمود و با او مقاتلات و مناظرات میکنند و مخصوصا از کلمه قد خرجوا به
آشکار است که بر علی خروج خواهند نمود و هم چنین خاتم انبیاء ص در خواب
دید که قرده و خنازیر علی التعاقب و التوالی از منبر آنحضرت بالا میروند و در مقام
آنجناب متمکن میشوند چون از خواب بیدار شد از دیدن این خواب و واقع
شدن این امر محزون و دلگیر بود جبرئیل ع نازل شد قرده و خنازیری که بر منبر
رسالت عروج و صعود خواهند نمود معرفی کرد و این آیه بآنحضرت نازل شد

واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا
فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا
کبیرا چون جبرئیل این آیه آورد و آنحضرت بامور یکه بعد وقوع خواهد یافت
استحضار حاصل فرمود و این قضیه را باصحاب و احباب بیان فرمود تکلیف
عموم خلق این بود که رؤیای آنحضرت را صادقه دانسته این آیه کریمه را تصدیق
آنخواب را اذعان کرده بدر خاطرها ضبط نمایند بعد از رحلت حضرت رسول
هر که ابتدا بمنبر آنحضرت صعود نمود و هر که او را در این امر تقویت کرد ایشانرا
قرده و خنازیری بدانند که پیغمبر خدا در خواب دیده و از ایشان اعراض و
اجتناب کنند چون ابابکر و عمر و عثمان متوالیا یکی بعد دیگری بمنبر رسالت بالا رفتند
و اغلب صحابه رؤیای صادقه آنحضرت را فراموش نموده در تقویت مأمورین جبت و
طاغوت مبالغه کردند چون شاه ولایت علی بن ابیطالب بر سریر خلافت نشست
محض اینکه بر منبر رسول خدا ص برنیاید در سلک خلفای ثلثه منسلک نشود
از مدینه بکوفه مهاجرت فرمود چون امر معویه ملعون قرار گرفت منبر رسول
خدا را از مدینه بشام برده و شجره ملعونه بنی امیه بمنبر صعود میکردند
و همچنین خدا تعالی در مقام تسلیه حضرت رسول برآمده است که بودن طاغوت
و خروج آن اختصاص بامت شما ندارد با هر پیغمبری طاغوت مخصوصی بود که
در صدد اضلال امت برآمد و اشخاص اکثر با او جنبیت داشتند از راه
خارج میکرد حرص و مبالغه شما در هدایت کردن اینگروه فائده ندارد و آیه

باب سیم

مذکور است و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا
الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من حقت علیه الضلالة فسیروا فی
الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین ان تحرص علی هدیهم فان الله لا یهدی
من یضل وما لهم من ناصرین و در شان شیعیان آل محمد که اجتناب از
پرستش و متابعت طاغوت نموده در شنیدن اقوال استخلاف رسول خدا
متابعت و تولای علی بن ابیطالب را که احسن القول است نموده از ابابکر
که اقبح القول و زخرف الکلمات است اعراض کردند میفرماید والذین اجتنبوا
الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله لهم البشری فبشر عبادی الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم
اولوا الالباب احادیث و اخبار دیگر در تحقیق اثبات لقب جبت و طاغوت
بر عمر و ابابکر وارد شده است بسیار است از جمله دعای صنمی قریش اشتهار
تام و تمامی دارد و نیز از انضمام زیارت جامعه کبیره که از جناب امام علی النقی
علیه السلام روایت شده است تصریح صریحی باین مطلب فرموده است میفرماید
فمعکم معکم لا مع عدوکم آمنت بکم وتولیت آخرکم بما تولیت به اولکم وبرئت
الی الله عز وجل من اعدائکم ومن الجبت والطاغوت والشیاطین وحزبهم
الظالمین لکم والجاحدین لحقکم والمارقین من ولایتکم والغاصبین لارثکم
والشاکین فیکم والمنحرفین عنکم ومن کل ولیجة دونکم ومن کل مطاع سواکم
ومن الائمة الذین یدعون الی النار بدان که مجموع انبیاء عظام و اولیای

[illegible]

کرام هر یک بمصداق ولکل فرعون موسی در عهد خودشان طاغوت
مخصوص و شیطان منحوس و قرین سوئی با آنها بود که بصورت ظاهر
بان پیغمبر ایمان آورده بودند و خلق را بدین او دعوت و ترغیب میکردند
ولی در باطن محض اینکه امر ریاست خلق بآنها منتهی بشود در غیبت
خلفای انبیاء آغاز فتنه و آشوب مینمودند و در میان خلق القای شبهه
مینمودند بهر تدبیر که بود در اخفای امر خلافت حقه میکوشیدند و نمیگذاشتند
امر خلافت پیغمبران انجام پذیرد چنانچه در کلام مجید فرموده است وکذلک
جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و در موضع دیگر فرموده است وکذلک
جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف
القول غرورا و از لیتکلم من المجرمین محقق و مبرهن میشود که عدوی پیغمبران
از اشخاصی بودند که بآنها ایمان آورده بودند بواسطه غرض و طمع که در
خلافت پیغمبران داشتند در امر خلیفه حقیقی آن پیغمبر فتنه و آشوب و القای
شبهه میکردند در این صورت از جمله مجرمین میباشند و خدا تعالی آنها را
عدوا من المجرمین فرموده است هر گاه این اشخاص از جمله ایمان آورندگان بحسب
صورت ظاهر نبودند میفرمود عدوا من الکافرین و همچنین از جمله ابلغی کر
خدا تعالی پرده از روی کار ابابکر برگرفته و او را در نزد عقلا و اذکیا و دانشمندان
مفتوح و مفتضح و رسوا فرموده است این آیه غار است که فرموده است ثانی
اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله

باب پنجم

علیه و ایده بجنود لم تروها اول اینکه در آیهٔ مباهله محمد و علی را بنص صریح
کلمهٔ انفسنا نفس واحد خواند اختلاف ثانویت را از مابین محمد و علی
مرتفع فرموده و در آیهٔ غار مابین محمد و ابا بکر بحقوق و اثبات مقام ثانویت
و اثنینیت را که دلیل ضدیت و مغایرت آنها است نمود بلکه از شدت
مبالغه در اثبات ضدیت مابین محمد و ابا بکر بلفظ ثانی فقط عنوان اکتفا
نفرموده کلمهٔ اثنین را هم ضمیمه آن کرده و فرموده ثانی اثنین یعنی آن ثانی که
اثنینیت و ضدیت دارد درین معنی منظوما گفته شده است نظم

سنیان گویند مر بوبکر را ❊ ثانی اثنین گفت در وصفش خدا ❊
مدح میخوانند لیکن ذم اوست ❊ مغز میخوانند اما هست پوست ❊
ثانویت ضد شی است ای عمو ❊ ضد اگر نبود تو او را یک گواه ❊
با محمد هر که ثانی بود او ❊ مورد شین آنجا که مبدا نی بود ❊
چون علی را نفس احمد خواند حق ❊ لاجرم برده است از عالم سبق ❊
هر که با حیدر کند جنگ و مصاف ❊ با محمد کرده است او نی خلاف ❊
حب او حب محمد دان یقین ❊ بغض او بغض نبیست ای مسلمین ❊

ثانی اینکه از نزول سکینه محروم کرد چه خدا تعالی میفرماید فانزل الله سکینته
علیه را مفرد بیان نمود نزول سکینه و تایید جنود لم تروها اختصاص
بخاتم انبیا حاصل نمود ثالث اینکه حزن و اندوه ابا بکر را ظاهر فرموده
و حال اینکه خدا تعالی مؤمنین را بواسطه نزول سکینه از حزن و خوف

در بیان معانی [illegible]

ایمن کرده است و گفته است الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون حزن و اندوه ابا بکر با وجود حضور رسول خدا که محضر آن
حضرت وادی ایمن است دلیل بر آنست که مشار الیه از حزب و عداد اولیا
خارج است و همچنین خدا تعالی در قصه ابا بکر آل محمد را بصبر و شکیبائی
امر فرموده است و ابا بکر را غافل القلب و تابع الهوی و مضیع الامور
و سبقت گرفته در کار نامیده است و آیه اینست و اصبر نفسک مع
الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک
عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه
و کان امره فرطا و اصبر نفسک اشاره بعلی ابن ابیطالب است
که نفس رسالت مآب است مع الذین یدعون ربهم و
اشاره بصحابه خاص است که در خلافت ابی بکر پیوسته
خدمت شاه اولیاء بودند و لا تطع من اغفلنا قلبه
عن ذکرنا و اتبع هویه و کان امره فرطا این جمله در حق
ابی بکر نازل شده است و ضمایر این آیه را مفرد فرموده است
پس محقق میشود که اختصاص بشخص واحد دارد --

باب سیم

واحد دارد واز امر بصبر فرمودن علی علیه السلام را که نفس رسالت است
واضح میشود که او را از خلافت ممنوع میساختند و منزوی خواهد شد باید
مصابرت در آن واقع نماید و منع کننده آنحضرت از خلافت ابابکر بود پس
محقق میگردد که ذیل آیه الی آخره وکان امره فرطا در حق او نازل شده است
وهم چنین در اول سوره حج سه آیه متوالی است که در حق خلفای ثلثه نازل
شده است و آیه اول اختصاص بابی بکر دارد و آیه اینست ومن الناس
من یجادل فی الله بغیر علم ویتبع کل شیطان مرید کتب علیه انه من تولیه
فانه یضله ویهدیه الی عذاب السعیر مجادله فی الله اینست که شخص در باب
خدا جدال و نزاع داشته باشد یجادل فی الله بمعنی یدعی فی خلافة الله است
مفهوم این آیه در حق ابابکر ظهور یافت که دعوی خلافة الله نمودن بلا
بدون علم یعنی بدون اینکه از جانب رسول خدا با و اخبار و استحضاری که لازم بود
شده باشد بدون تمهید مقدمه در سقیفه بسعی عمر این امر ظاهر شد و
با او بیعت کرده روی بمسجد رسول خدا نهاد و بی پدرنگ بالای منبر رفت و
گفت من خلیفه رسول خدا هستم عجب اینست که از گفتن دروغ با این وضوح
خجالت نکشید و حیا نکرد پس هر که در این ادعا با او همراهی نموده تقویت
از کار او بکند گمراه شد بعذاب سعیر که بمعنی دیوانگی است دلالت خواهد
نمود نعم ما قال شعر ای تو لاجسته بر بوبکر دون ۞ وه مضل تو است
چون شد همنون ۞ ومعنی یجادل فی الله اینست که یجادل مضارع جدال است

در بیان اوندب معنا

وجد بمعنی افساد نابیده شده از جرم یار بسمان نابیده شده از جرم
ومواست که ابوبکر خلافت خدا بتعالی را که مطلقا با او مربوط و مجانس
نبود که او را با هیچ ریسمانی بخود بسته که از او مقطوع نشد و تا قیامت او را
خلیفه رسول خدا خطاب میکنند تا ابتدای آیه که فرموده است ومن الناس
من یجادل فی الله یعنی از مردمان بیگانه و اجنبی که مناسبت و اهلیت
در او نیست خلافت خدای تعالی را بخود میچسبانند و می بندد بطوری که از غایت
استحکام گویا او را با خلافت خدای تعالی بار یسمان محکمی که از جرم تابیده باشد
بهم بر بسته اند در کتاب حیوة الحیوان علت فوت ابابکر را چنین نوشته اند
کان سبب موته الکمد الحفر علی رسول الله صلعم مازال یذیبه والکمد الحزن
المکتوم خلاصه معنی اینست که ابابکر از اندوه مفارقت رسول خدا مدقوق
شد که سبب آن با رسول خدا اینهمه محبت داشته باشد که از فراق او مدقوق
بشود باید بمصداق آیه انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون باید
بوسیله مجاور استان نفس رسالت شود و بقیه از خدمت صدیقه طاهره
دختر رسول خدا صلعم و حسنین ع غفلت نماید محبت ابابکر با رسول خدا
از غایت اشتداد مبدل بعداوت شد که با صدیقه طاهره عداوت و رزید
چنانچه در اغلب کتب اهل سنت نوشته اند ماتت فاطمة وکانت ساخطة
لابی بکر غایت محبت با رسول خدا بطوری که منتهی بمرض دق بشود با اذیت
کردن بفاطمه معمائی است که ابدا منحل نخواهد شد این شعر چه قدر مناسب

باب سیم

اینمقام است که میگوید شعر قران کنند حرز و بطه کشند تیغ بس
کنند حفظ امام مبین کشند حکیم سنائی علیه الرحمة که از غلبه
اشتهار معروف آفاقست میفرماید شعر مرمرا باری نکو نابد ندوی
اعتقاد حق زهرا بردن دین پیمبر داشتن خلیفه ثانی عمر بن الخطاب
از قبیله عدنان است از اواسط الناس بود در مکه سکنی داشته
سوق مکه دلالی میکرد از آبا و اجداد او زیاده از یکی دو نفر که اسمشان
معلوم بود اهل آنزمان از اشخاصی که معتبر بودند و بحسب اتفاق آنها را
دیده بودند اسامی آنها را میدانستند و ما بقی آبا و اجداد عمر مثل سایر
خلق گمنام بودند اسمی از آنها در عالم باقی نبود در بعضی از کتب اهل
سنت اسامی آبا و اجداد عمر را تا بحضرت آدم ضبط کرده اند در طبقات
سلاطین روی زمین سلطان اول سلسله از اسامی آبا و اجداد خود بیش
زیاده از دو سه نفر در خاطر ندارد بلکه مجموع اهل عالم از اجله و اشراف
و اعیان از اسامی اجداد خودشان زیاده از یکی دو نفر را نمیدانند زیرا
که منتهی باشخاص میشود که ضبط اسامی آنها لزومی ندارد دلیل اینکه
اسامی اجداد عمر تا بادم بایکمعین باشد چه خواهد بود حضرت رسول
خدا بعلم نبوت اسامی اجداد خود را تا بادم بیان فرمود اغلب خلق آنحضرت را
محض الحاح و تعبد قبول کردند اسامی و آبا و شخص دلال لزومی نداشت که قبائل
عرب بطنا بعد بطن اوقات خود را مصروف اینعمل بکنند خلاصه مطلب اینکه

[illegible]

عمر بن خطاب در تزویر و تدلیس و حیله سرآمد ابنای زمان بود در سلطنت
مهارت کامل داشت در کتاب حیوة الحیوان نوشته است فلما رجع
عمر من الشام الی المدینة انفرد عن الناس لیتعرف اخبار رعیته فمر
بعجوز فی خباء لها فقصدها فقالت یا هذا ما فعل عمر قال قد اقبل من الشام
سالما فقالت لا جزاه الله عنی خیرا قال ولم قالت لانه والله ما نالنی من
عطائه منذ ولی امیر المؤمنین دینارا ولا درهم فقال وما یدری عمر بحالك
وانت فی هذا الموضع فقالت سبحان الله والله ما ظننت ان احدا یلی علی الناس
ولا یدری ما بین مشرقها ومغربها فبکی عمر فقال واعمراه کل احد افقه
من عمر حتی العجائز چون در جواب ضعیفه عاجز ماند لاجرم شعبده برانگیخت
و خلط بحث نمود و تدبیری در تدارک این خجلت و انفعال عمر کرد که از آن تاریخ
تا حال در مجموع انظار مقبول و مستحسن شده زیب زینت کتابها کرده
وان تدبیر اینست ثم قال یا امة الله بکم تبیعینی ظلامتك من عمر فانی
ارحمه من النار فقالت لا تهزء بنا یرحمك الله فقال عمر لست بهزاء فلم
یزل بها حتی اشتری منها ظلامتها بخمسة وعشرین دینارا فبینما هو
کذلك اذ اقبل علی بن ابیطالب وابن مسعود فقالا السلام علیك یا
امیر المؤمنین فوضعت العجوز یدها علی راسها وقالت واسوأتاه شتمت
امیر المؤمنین فی وجهه فقال لها عمر لا باس علیك رحمك الله ثم طلب رقعة
یکتب فیها فلم یجد فقطع قطعة من مرقعه وکتب فیها بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما اشتری عمر من فلانة ظلامتها ولی الی یوم کذا وکذا بخمسة وعشرین
دینارا فما ادعی عنده وقوفه فی المحشر بین یدی الله تعالی فعمر منه بری وشهد علی
ذلک علی بن ابیطالب و ابن مسعود ثم دفع الکتاب الی ولده وقال اذا انا مت
فاجعله فی کفنی القی به ربی و همچنین بمحضر دنیاداری و عوام فریبی پسر خود شمرده را
که بروایتی اسمش عبدالله و بروایتی دیگر اسمش عبدالرحمن و کنیه او ابو شحمه
بود و مرتکب شرب خمر شده بود او را حد زد تا اینکه فوت شد و تمامی
عدد را بمرده او زد و این عمل یا بواسطه اینست که تا اینست حتی شرب خمر و قتل نیست
و یا اینکه محض تزویر و عوام فریبی مرتکب شده در کتاب حیوة الحیوان باین عبارت
نوشته است وکان عمر قد حد ابنه عبیدالله وبروایة اخری عبدالرحمن
علی الشراب فقال له وهو یجلده قتلتنی یا ابتاه فقال له یا بنی اذا لقیت الله
فاخبره ان اباک یقیم الحدود والذی فی السیر ان المحدود فی الشراب ابنه الاوسط
ابو شحمة واسمه عبدالرحمن از تصریح بکلمه اذا لقیت الله فاخبره چنین استنباط
میشود که عمر خدا تعالی را جسمی میدانست که خارج از اشیا و غافل از اعمال
و افعال مخلوقات خود میباشد و از قبایح اعمال عمر اینست که روایت نموده است
مسلم در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین که متفق علیه عامه و خاصه است
که جناب رسول خدا در ایام نقاهت فرمودند ایتونی بدوات وقلم و بیضا
اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده فقال عمر حسبنا کتاب ربنا ان نبیکم لیهجر
فاختلف الحاضرون فقال بعضهم القول ما قال النبی وقال الاخرون القول

ما قال عمر فکثر بینهم اللغط والاختلاف فی البیت فنظر النبی الیهم نظر
المغضب وقال لهم قوموا عنی فلا ینبغی عند التنازع فخرجوا من عنده و
کان ابن عباس اذا ذکر هذا الحدیث یبکی حتی تبل دموعه الحصی الی اخره
و ابن ابی الحدید در چندین موضع از ابن عباس روایت نموده که عمر منع کرد
پیغمبر خواست خلافت علی را در حینی که فرموده ایتونی بدوات وقلم و بیضاء تصریح کند
و من مانع شدم شخصی که مانع گردد رسول خدا را در نوشتن چیزی که رفع
ضلالت و گمراهی از خلق نماید در حقیقت وجود آن شخص عین ضلالت و
گمراهی است و قرآن بحکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین خاتم انبیا را
خبر داده است از وقتیکه دوات و قلم و کاغذ خواهد طلبید بجهت نوشتن
خلافت علی که نعمت پروردگار است و آن آیه اینست که میفرماید ن والقلم
وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون وان لک لاجرا غیر ممنون وانک
لعلی خلق عظیم فستبصر ویبصرون بایکم المفتون هو اعلم بمن ضل
عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین خلاصه معنی اینست که دوات و قلم و چیزی
که مینویسند یعنی کاغذ نیستی تو در تصریح ولایت نعمت پروردگار خود
دیوانه و هذیان گو و تو در خلقت پایه عظیمی داری که کمالات احتضار و
امراض تو را دیوانه و پریشان گو نخواهد نمود چنانچه عمر گفت ان الرجل
لیهجر یعنی این مرد بواسطه مرض و قرب احتضار از عقل دور گردیده است
و پریشان حرف میزند انچه را که تکلم مینماید از اعتبار ساقط است منهم

باب سیم

معنی آیه اینست که زود باشد که شما خواهید دید و ایشان نیز ببینند که
کدام از شما هذیان میگویند و لا یعنی تکلم مینمایند بد دستگیر برود
تو عالم است بکسیکه از طریق گمراه است و عالم است بکسیکه هادی و
نماینده طریق مبین باشد و خدای تعالی در اخبار فرموده این امر که واقع شد
قبل از وقت نزول این آیه آنحضرت را اعلام فرموده و آیه دوئم از سایر اوایل
سوره حج که در شان خلفای ثلثه نازل شده است و اختصاص بعمر دارد آن
اینست که میفرماید ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی و
لا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی ونذیقه یوم القیمة
عذاب الحریق عمر نیز همچون ابابکر امر خلافت را که از دو دراست و با او ربط ندارد
از غلبه اصرار و ابرام که در دخالت این امر وارد و حال اینکه صلاحیت اینکار
در او نیست گویا با ریسمان سختی که از چرم تابیده شده بود گسیخته نمیشد
خودش را بخلافت خدای تعالی بنده یجادل مضارع جدل است و جدل در لغت
افتساد تابیده شده از چرم و با ریسمان تابیده شده از چرم و مراد اینست که
از غلبه استحکام گسیخته نشود و عمر گویا با همچون ریسمانی خلافت را بخود می‌بست
و حال اینکه نه قرآن از نیمقدمه خبر داده و نه پیغمبر تصریح نموده و نه جبرئیل نازل شد
و عمر شانیه چ شد از متابعت نموده ما مخدا واز برای او در دنیا خزی است
و خزی مقتول عمر ما جور را میگویند یعنی در دنیا کشته خواهد شد و از
برای او دراین قتل اجر مزدی نخواهد بود و روز قیامت نیز معذب بعذاب

در تأویل [illegible]

حریق میشود و از جمله آیاتیکه تصریح در قدح و جرح معاندین اهل البیت
عموماً و بشخص عمر خصوصاً دارد اینچند آیات متوالی در سوره نسا است
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة ویریدون ان
تضلوا السبیل والله اعلم باعدائکم وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا من
الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا
واسمع غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا
واطعنا وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون
الا قلیلا و در این آیات خدای تعالی خبر میدهد پیغمبر خود را و ما حصل معنی
اینست آیا نظر نمیکنی باشخاصیکه بتو ایمان آورده‌اند و از کتاب منزل نصیبی
یافته‌اند اشترای ضلالت خواهند نمود و اراده خواهند کرد از راه هدایت
تو خارج بشوند عداوت بورزند و خدای عالم است باعدای شما و شما را
کفایت و یاری خدای تعالی بس است از جمله اشخاصیکه خلق را هدایت میکردند
و باسلام دعوت مینمودند تحریف خواهند کرد کلمه را از مواضع خودش
یعنی خلافت را از خانواده تو دور میکنند و الفورا مهجور مینمایند و
حق را از مرکز خود خارج داشته و در او تصرف خواهند کرد و میگویند
که ما فرمایش رسول خدا را در اطاعت و موالات شما شنیدیم حال مصلحت
در امضای آن ندیدیم عصیان نمودیم شنیدیم حکم خدا و رسول را
نه بطوریکه باید شنید و اطاعت کرد و اینقولی را که خواهند گفت از روی

باب ششم

منع و سخنی و بیخردی و شتاب در بیان طعن رد بن است لیکن در لغت نا[خوش]
ازلای است یعنی دندن کردن و باز داشتن و سخنی دیگر راست یا عنا ماخوذ
از عن است یعنی بیخردی و حماقت و تعجیل کننده در سخن است خلفای ثلثه
در تحریف کلم از مواضع جد و جهد بسیار کردند حتی در نظام آیات قرآن
تحریف نمودند و آنها را از نظم و ترتیب نزول خارج کردند نسخ کلام الله در
نزد هر که بود جبرا و قهرا گرفته سوختند از فرط این عمل اهل مدینه عثمان را
حراق المصاحف لقب داده بودند کلام الله که عبدالله بن مسعود کتابت نمود
بود جبرا و قهرا گرفته بامر عثمان سوختند نسخه کلام الله را که علی بن ابیطالب
جمع نموده بود قبول ننمودند گفتند که قرآن عثمان ما را کافی است بخصوص
از کلمه یحرفون الکلم عن مواضعه مفهوم میشود که خلفای ثلثه هستند زیرا
که تحریف کلم در این اشخاص معتبر و معتنا به واقع میشود بعلت اینکه قرآن در
دست آنها بود کاتبین وحی بودند این امر بعامه خلق مربوط نیست و جمع آیات
باختیار سایر خلق نبود قرآن علی را قبول ننمودند قرآن عبدالله بن مسعود
و سایر نسخ را سوختند چیزیکه باقی ماند قرآن عثمان است باید معتقد این
مطلب بشویم که اخبار خدا تعالی در تحریف نمودن کلم از مواضع خودش وقوع
نیافت و از اخبار کاذب بوده یا صریح بگوئیم که عثمان تحریف کلم از مواضع
نمود ابابکر و عمر بعقیده اهل سنت وزیر حضرت رسول بودند بعد از
آنحضرت خیانت کردند کلم را از مواضع خود تحریف نمودند هم در منصب

[illegible]

نمودن خلافت از اهل البیت آل محمد و هم در تفرقه و عدم انتظام حقیقی
قرآن بنهجی که نزول یافته بود و همچنین در سوره مائده چند آیه متوالی
نازل شده است که تصریح و تبیین آیات سابق الذکر را مینماید معلوم میشود
که مجموع اینها در یک مورد عز نزول یافته است میفرماید یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا ولم تؤمن قلوبهم
سماعون للکذب
ومن الذین هادوا سماعون لقوم آخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من بعد
مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا ومن یرد
الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم
لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم در این آیات بالصراحة خدا تعالی
رسول خود را اخبار میفرماید بر اینکه محزون و اندوهگین نخواهد نمود
ترا اشخاصی که سرعت و طیش و تعجیل خواهند کرد و در کفران و در دین و ناسپاس
کردن و این جماعت آنانهائی هستند که بتو گفتند ایمان آوردیم و لکن ایمان آنها
بحسب صورت ظاهر است نه صمیم قلب ایمان نیاورده اند و از همین اصحاب تو
که خلق را هادی بودند و راه نمائی میکردند و باسلام دعوت مینمودند بسیار
شنوندگان دروغ هستند و میشنوند و تصدیق مینمایند بجهت شخص
دیگر که داخل نخود آنها ندارد این مطلب اشاره و اخبار فرمودن آنحضرت است
که ابابکر بعد از رحلت رسول خدا بآنحضرت تهمت بست و افترا زد و گفت از رسول
خدا شنیدم که میفرمود انا اهل البیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا

باب سیم

وان الله لا یجمع لنا اهل بیت النبوة والخلافة عمر وابو عبیده وسالم مولی
ابی حذیفه استماع این کذب نمودند وتصدیق کردند که ما هم این حدیث را
از رسول خدا شنیدیم ایشان استماع کذب نمودند وشهادت کذب دادند
وادی حدیث مذکور که کذب بود محض اینکه خلافت ابی بکر تعلق بگیرد سماعون
للکذب سماعون لقوم آخرین شدند ومعاندین بتقویت این حدیث مجعول
خلافت ظاهره را از آل محمد منصرف نمودند ثم معنی این است که ایشان
بسوی تو نخواهند آمد یعنی اطاعت اولو العزم تو را نخواهند نمود کلم را تحریف
خواهند نمود بعد از آنکه در موضع خود قرار گرفته است تحریف کلم بعد از قرار
گرفتن در موضع خود کنایه واشاره از خلافت علی بن ابیطالب است منصوب
شدن آنحضرت در غدیر خم یعنی ایشان امر با منصوص را انکار نموده منع
خلافت از علی مینمایند وبا و میگویند هرگاه خلافت را بشما واگذار نمود
بگیرید و او را اگر واگذار ننمود پس حذر کنید واجتناب نمائید کسیکه خدای
تعالی فتنه و محل آزمایش و امتحان قرار داده است هیچ فیضی از خدا باو نخواهد
رسید واراده تطهیر قلوب آنها را نخواهد نمود بجهة آنکه در دنیا خزی است
مفتول غیر ماجور خواهند شد و در آخرت بجهة آنها عذاب عظیم است اعمال خطا
واطوار ناصواب عمر بن الخطاب در منحرف نمودن خلایق از احکام سید انام
در فروع بسیار است چون مبنای این اوراق در مذاکره فروع نیست لاجرم از
مذاکره آنها اعراض نمود در بطلان فروع آنها وضع وضوی ایشان

در بیان ابطال ... معا

هر موئی از موهای اهل سنت که بر خلاف عادت خلقی وطبیعی کرده اند
براق شده و بر خواسته و میل باعوجاج نموده است در ابطال طریق غیر
آنها گواه صادق است فراشی دجادوب نمودن الطاق ملاحظه خواب
نموده از بالا بطرف پائین میکشد ولکن هنگام تراشیدن سر ملاحظه
وضع موها نموده از بالا بپائین میتراشد بعد در نهادا سب واستر شال را
از طرف خواب موی بدن اسب میکشد با دلیل عقلی چیست که سنی در
شستن دستها از پائین ببالا دست را حرکت میدهد و موها دست را
از نظم طبیعی خارج میکند همه مفاسد عمر همین قدر کافی است که بال محمد
ولی نعمت او بودند عصیان ورزید و خلق را با نها دلیر کرد و بعد همه مفسد
ومیسورا اهل البیت را در انظار خوار و بیمقدار نمود هر که دم از ولای او
زد خدا ز دبلای او مبتلا شد با وصف این رنج و محنتی که از عمر بال محمد رسید
انها ر سید ائمه اطهار میفرمودند العمر سنة من سنة ابی بکر زیرا
که فتح الباب از او شد مجموع مفاسدی که ظاهر شد محصول بذری بود که او
کاشت والحاصل چون خلفای ثلثه از اهل البیت ما یوس شدند که تصدیق
صحت خلافت ایشان را نخواهند نمود بمنا بعان العمر سخت گرفته بقدری
که مقدور بود منافع دنیویرا از انها منع نمودند شاه ولایت بما میفرمودند
من احبنا اهل البیت فلیعد للفقر یعنی هر که ما را دوست بدارد باید خود را
مهیای فقر و تنگدستی نماید زیرا که معاندین ما ایشان را از متاع دنیوی

بی بهره نمود بلکه مقتول و مهجور خواهند نمود ثم ما قال عربی تلک
حملوا ظهورهم وزر البرایا سادرا ما یردون ارخ اسمائهم ابنهم
انا من المجرمین منتقمون خلیفه ثالث عثمان بن عفان نسب انجناب از
بنی امیه است والحاصل انها در عبد مناف با رسول خدا اجتماع حاصل مینمایند
در حقیقت صلب عبد مناف مقسم نور و ظلمت بود انوار مقدسه بشعبه
هاشم انتقال یافت و اظلام خبیثه بامیه منشعب کردید عداوتیکه میان
بنی هاشم و بنی امیه بود بواسطه اختلاف طینت و حقیقت ماهیت انها است
زیرا که نور و ظلمت هرگز مانوس و مالوف نبوده اند و بر نهج تباین داشتند
که در مواصلت با یکدیگر مولودی از طرفین بظهور نرسید هرگز مسموع
نشد مولودی متولد شود که انتساب بهر دو شعبه داشته باشد خدای
تعالی محمد را بشجره طوبی ملقب فرموده بنی امیه را شجره ملعونه نامید و اهل
بصیرت ایشان را الاقرب کالعقارب توصیف میکردند شعر نزد ادی از بن نامرد
زکر است خردمند کردن بپیچد رواست عثمان ثالث اصحاب بودهای
حضرت رسول خدا است و از شجره ملعونه است که امادت برانها حرام است
و از قبایح اعمال او انست که مروان را که رسول خدا لعن فرموده و از مدینه نفی بلد
کرده بود در کتاب حیوة الحیوان نوشته است وروی الحاکم فی کتاب الفتن
والملاحم من المستدرک عن عبد الرحمن بن عوف انه قال کان لا یولد لاحد
مولود الا اتی به للنبی فیدعو له فادخل علیه مروان بن الحکم فقال هو الوزغ

بن الوزغ الملعون بن الملعون ثم روی الحاکم عن عمرو بن مرة الجهنی
وکانت له صحبة قال ان الحکم بن ابی العاص استاذن علی رسول الله
فعرف صوته فقال ائذنوا له لعنة الله علیه وعلی من یخرج من صلبه
الا المؤمن منهم وقلیل ما هم یشرفون فی الدنیا ویضعون فی الاخرة
ذووا مکر وخدیعة یعطون فی الدنیا وما لهم فی الاخرة من خلاق د
کان حکم بن ابی العاص یرمی بالداء العضال وکذلک ابو جهل چون دور
خلافت بعثمان رسید عصیانا فحدیث الجنس مع الجنس یمیل امر خضابا
مروان ملعون فرموده او را وزیر خود کرد زخرف القول او را بفضایح کبار
اصحاب رسول خدا ترجیح میداد امور مومنین و بلاد مسلمین را برای ناصواب
او محول و موکول داشت بتصرف در بیت المال کشود بهر که هرچه خواست
داد از جمله دریک مجلس معادل دویست هزار دینار طلا بمروان از بیت
المال بخشید جناب اباذر غفاری را که از اجله صحابه رسول خدا بود
از مدینه اخراج نموده در نهایت خفت و خواری او را بربذه فرستاد و خلق را
از مشایعت او نهی فرمود غیر از علی بن ابیطالب و حسنین علیهم السلام
هیچکس او را مشایعت ننمود و از انها نیز مواخذه کرد روایت است
که چون علی و حسنین اباذر را مشایعت فرمودند و در عرض راه بجهة
وداع از مراکب پیاده شده یکدیگر را وداع نمودند جناب سید الشهدا
دست بگردن اباذر انداخته وروی او را بوسید و فرمود یا عم علیک

بالصبر چون اباذر این سخن شنید گریستن آغاز نمود و عرض کرد
من از بلاد اخراج شده در ربذه توقف خواهم نمود و چندان صبر
لازم ندارد ای مولای من تو صبر بکن وقتیکه بکربلا وارد خواهی شد
و ابواب بلا بر روی تو مفتوح میشود روایت شده است که عبدالله بن
مسعود و مالک اشتر و بعضی دیگر در سفر حج در صحرا دختری را دیدند
که تنها ایستاده گریه میکند عبدالله پرسید ای دختر تو کیستی
و این جنازه کیست آن طفل گفت من دختر اباذر غفاری هستم و این نعش
که دوش وداع عالم فانی نمود و بمن امر کرد که نعش او را در سر راه بگذارم
تا عابر بن سبیل او را دفن نمایند چون این جماعت این سخن بشنیدند از
مرکبها فرود آمده بر جنازه او گریستند و او را غسل داده دفن کردند بعد
از مراجعت آنها عثمان از این مقدمه استحضار حاصل نمود از عبدالله بن
مسعود مؤاخذه نمود و چوب زد که بر جنازه شخصی که رانده من بود چرا
نماز خواندی و غسل داده دفن کردی مرسوم او را که از بیت المال داشت مقطوع
کرد عثمان مروان را که رانده و لعن کرده رسول خدا بود خواند و اباذر را که از
خواص اصحاب و اجله احباب سید انبیا بود راند و هم چنین عمار یاسر که
از صحابه خاص الخاص رسول خدا بود آن قدر چوب زد که یکشبانه روز بیهوش
بود با پای خود لگد بر شکم و زهار او زده بود که بمرض فتق مبتلا شد
مصحف را گشود بدست گرفته بود زخمی که ابتدا باو رسید و خونی که از بدن

او ریخت باوراق قرآن ریخته شد چون نیک نظر کردند دیدند که بر روی کلمه
فسیکفیکهم الله ریخته شده است و این را حمل بر رفعت درجه او نمودند و
فهمیدند که این کلمه متمم آیه قبل است که میفرماید فان تولوا فانما هم
فی شقاق فسیکفیکهم الله و خدای تعالی کفایت شر او را فرموده است و
محض شفاء صدور مؤمنین خون او را بروی این کلمه جاری فرموده در کتاب
محاضرة الابرار تالیف محیی الدین مکی وصیتنامه عثمان را باین تفصیل ذکر
نموده است و اصل عبارت این است رویناه من حدیث الاصمعی عن علاء بن
الفضل عن ابیه لما قتل عثمان بن عفان رضی الله عنه فتشوا خزانته
فوجدوا فیها صندوقا مقفلا ففتحوه فوجدوا فیها حقة فیها ورقة مکتوب
فیها وصیة عثمان بن عفان بسم الله الرحمن الرحیم عثمان بن عفان یشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان الجنة
حق والنار حق وان الله یبعث من فی القبور حق لیوم لا ریب فیه ان الله
لا یخلف المیعاد علیها یحیی وعلیها یموت وعلیها یبعث ان شاء الله واضح است
که این وصیتنامه از مجعولات مروان است زیرا که اهل اسلام بعد از قتل
عثمان جسد او را از دفن کردن منع کردند چند شبانه روز در خارج مدینه
افتاده بود که سگها قدری از اعضای او را خورده بودند بازحمت بسیار
مروان اذن حاصل نمود که جسد او را دفن کند اذن دفن باین شرط شد
که در مقبره یهود دفن نماید زیرا که از غلبه معاصی که از عثمان ظهور یافت

اهل اسلام معتقد این بودند که عثمان همچنان در مذهب عفا بدگا
برقرار است از دفن کردن در مقابر مسلمین منع کردند و روان بالاخره او را
در قبرستان جماعت یهودان دفن نمودند و این صفت نامه را جعل کرد
که بانظار اهل اسلام برسانند شاید او را مسلمان بدانند و از وضع نو شتن
و در میان حقه نهادن و حقه را در صندوق گذاشتن و در او قفل نمودن
واضح و آشکار میشود که این حرکت از جمله حقه بازیهای مروان است زیرا
که تا کنون هیچکس از اهل اسلام از مهاجر و انصار مرتکب چنین عملی نشده است
و این شهادت را علی رؤس الاشهاد میگفتند امری نبود که باید به خفا
داشته باشد مقام تقیه نبوده است که آدمی از ترس ولو مثل ماشطه
خانه فرعون ایمان خود را مکتوم نمود بجهة اطلاع و اختفا این کار
بنویسد و در حقه و جعبه و صندوق مخفی نماید از جمله آیات کلام الله که اختصاص
بشخص عثمان دارد و خدای تعالی تشریح احوال او را فرموده است یازدهم از
آیات ثلثه اول سوره حج است که در حق خلفای ثلثه نازل شده و میفرماید و
من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابته
فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین یدعوا
من دون الله ما لا یضره وما لا ینفعه ذلک هو الضلال المبین یدعوا
لمن ضره اقرب الیه من نفعه لبئس المولی ولبئس العشیر لب خلاصه معنی اینست
که از جماعت بیگانه شخصی هست که عبادت خدای تعالی و قول امیکند ایمان او

بعض حرف است یعنی ظاهر و بطون در عبادت او نیست از جمله یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم است یعنی اقوال و گفتگوی مؤمنین دارد
اعمال و افعال کافرین از دیرون و ظهور مینماید هر گاه خیر او را واقع شود
اشاره به تیر رفتن نصایح علی بن ابیطالب است یعنی فرمایشات آنحضرت ذرا
اطمینان بجهة او حاصل میشود و اگر اصابه فتنه نماید یعنی حرفهای
مروان را بشنود و گفته او را معمول بدارد انقلاب بر رو و خواهد شد
و باد شورش میکنند پس در آن وقت طلب اطمینان و ایمنی و استغاثت
از اولیای حق نمیجوید و استمداد از جمادی میجوید که او را ضرر و نفعی ندارد
و این شخص کنایه از مروان است که او را در امر عثمان نفع و ضرری نیست
بلکه ضرر او بعثمان اقرب از نفع او ست عثمان از برای مروان آقای بد و مروان
از برای عثمان عشیره و منسوب بدی است اما عایشه بنت ابابکر در عداد
زوجات نبی ظاهرا شمرده میشود ولکن خدای تعالی در قرآن در سوره تحریم
عایشه و حفصه را بزوجه حضرت نوح و حضرت لوط مثل زده است زنی
رسول خدا با اینها دا خوب منتم و معتمد فائده نیست شعر هر که با دوی به
بهبود نبود ؛ دیدن روی نبی سود نبود ؛ و اوانکسی است که مکرر رسول
خدا میفرمودند که ای عایشه زود خواهد بود که یکی از زوجات من بروی
خلیفه من علی بن ابیطالب خروج بکند و در این امر ظالم خواهد شد ای عایشه
پرهیز و احتیاط بعمل بیاور که تو نباشی بعض همین فقره که ممنوع از خروج

باب سیم

بشود عایشه را منع خروج از مدینه فرمود باقامت در بیت نبوت امر
فرمودند و بطفیل عایشه سایر زوجات نبی نیز مامور باقامت در مدینه
شدند که بعد از پیغمبر مطلقا از مدینه مسافرت ننمایند و بهیچ جهتی از جهات
شد رحال نکرده بار سفر نبندند رسول خدا در حجة الوداع ایشانرا
با خود بمکه معظمه برد که وجوب شرعی علی ای نحو کان از ایشان مرتفع بشود و از ین
بعد اطاعت و با مر وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة را بعمل بیاوردند
عمر از فرمایشات رسول خدا که بعایشه میفرمود در خروج نمودن بعلی بن
ابیطالب استحضار داشت محض شکستن سد خروج عایشه از مدینه در سال
اخر خلافت خودش عزم طواف بیت الله نمود و بجهة عایشه و حفصه خصوصا
مخصوصا ترتیب محمل نموده ببهانه زیارت مکه سد حکم خدا و رسول را
شکست و انها را بهمراه خود بمکه اورد و این حرکت عمر در انظار خلایق بسیار
مقبول و مستحسن نمود مهاجر و انصار بایکدیگر میگفتند که مرحبا بعمر در سفر
مکه منت ها بر رسول خدا گذاشت که زوجات مطهرات را با خود می اورد و نیز در عوض
رسول خدا زوجات او را با خودش بطواف بیت الله برد و غفلت از معنی
داشتند که ایشان باید مقیم در مدینه و معتکف بیت نبوت باشند عمر
نسخ حکم خدا و رسول را نمود بطوری که هیچ کس ملتفت نشد بلکه مطبوع
و مقبول بنظر امد چنانچه جماعت اهل سنت در اغلب کتب خود شان این سفر را
از محاسن اعمال عمر شمرده اند پس عمر شکستن سد اقامت مدینه و توقف در بیت نبوت را

در بسط [illegible]

باستثنای تمام از پای عایشه برداشت و با و گفت بعمر در نزول ایه وقرن
فی بیوتکن چرا باید شما مادام العمر در مدینه محبوس بشوید ببهانه زیارت
مکه از انجا خارج بشو این فقره را هیچکس بتو ایراد نخواهد نمود همچنانکه
بسفر بصره رفت با طبل و علم و خیل و حشم پادشاهی و ولایت محاربه و مقاتله
کرد و هیچکس از مهاجر و انصار او را ممانعت ننمود بردن عمر زوجات رسول
خدا را با خود بمکه از قبیل خوردن سم است با سم نوشدارو و این حرکت عمر مشابهت
زیادی دارد بکاری که ابا بکر در زمان خلافت خود نمود و او چنان بود
که رسول خدا مروان را از مدینه اخراج فرموده در محل مخصوصی اقامت داده
بود وقتیکه خلافت را ابابکر متصرف شد محض عدم استقرار حکم رسول
خدا حکم کرد مروان را قدری عقب برند خلایق این عمل را حمل بمتابعت
ابی بکر برسول خدا نمودند و ندانستند که اطاعت حکم انحضرت اینست
که در قرار او جرح و تعدیل نشود مروان را محض این فقره از جای خود حرکت
داد و قدری دورتر فرستاد که نقض قرار پیغمبر شده باشد و اگر بگوید فی
بخواهد او را بمدینه بیاورد هیچکس در صدد بحث و ایراد نباشد عوام
الناس از این قبیل حرکات شخص را حمل بسداد و صلاح مینمایند و
نمیدانند چه قدر حیله و شیطنت و تدویر و تدلیس بعمل امده است فساد
عظیمی در لباس صلاح برپا کرده اند و از نتیجهای عمل عایشه این بود که
حضرت امام حسن را از دفن نمودن در پهلوی رسول خدا ممانعت کرد

وازمروان که درآن وقت حاکم مدینه بود دربن امر معاونت جستند و
قاطر نشستند باجماع بنی امیه درمقابل جنازه امام حسن مجتبی حاضر شد
ودرمنع دفن نمودن درنزد رسول خدا مبالغه نمودند بنوهاشم ممانعت
اورا قبول ننمودند که بیکمرتبه چند تیر از جمعیت عایشه بطرف بنوهاشم
انداختند بعضی ازانها برجنازه امام حسن ع وارد شد چون جناب
امام حسین حال را باینمنوال دید بعایشه خطاب فرمود ع تجملت
تبغلت وان عشت تفیلت لک التسع من الثمن وفی الکل تصرفت
ماحصل معنی این شعر اینستکه فرمود درروز جمل سوار شتر شدی و
بامرتضی علی مقاتله نمودی وامروز سوار قاطر شده درصدد منع دفن
کردن جنازه فرزند رسول خدا برآمده واگر زنده بمانی احتمال میرود که سوار
فیل هم بشوی واقدام بامر عظیم عزا ازینها بکنی در اموال و متروکات
رسول خدا قسمت ثمانیه یک از هشت یک است وحال تو در کل تصرف
نموده عنادیکه در عهد رسول خدا با صدیقه طاهره داشت اخرالامر
بجناب امیرالمؤمنین منتقل شد همین قدر بخصوص چه قدر بی قبایح است منجمله
که اجنبی را بگذارد با رسول خدا دفن بکنند و فرزند اورا ممانعت نماید
که در حجره پیغمبر مدفون بشود و شنیکه عمر میخواست مرد شخصی بارسنا
پیش عایشه که انجا خانه مال تست واختیار انجا بدست تو میباشد ایا
اذن میدهی مرا پهلوی پیغمبر خدا و پهلوی ابابکر بخاک بسپارند وحال اینکه

مقبره از ملکیت خارج شده است دفن انجا حاجت باذن عایشه نداشت
عمر بخصوص که دفن کردن انجا را محول برضای عایشه فرمود بعلت اینکه
عداوت اورا با بنی هاشم مطلع بود خواست که از اهل البیت کسی با پیغمبر
مدفون نشود و مخصوص انها باشد اهل سنت از فرط محبتی که با
ابابکر دارند اصرار در ذکر فضایل عایشه مینمایند و هرسال در موسم
حج باسم عایشه محملی ترتیب میدهند و اوضاعی فراهم میاورند مثل
اینکه گویا عایشه بانی خانه کعبه بوده است اگر اینهمه احتفالات بجهة فضل
پدر عایشه است در صورتیکه شخص برای ابابکر قایل بفضیلت باشد
البته فضایل پدر فاطمه که خاتم انبیا است از ابابکر بیشتر است هرگاه بجهة
اینستکه زوجه پیغمبر بود حق سایر زوجات انحضرت را چرا مهمل میگذارند
واگر بجهة اینستکه پیغمبر اورا دوست میداشت و باصطلاح جماعت
نسوان سفید بخت بود مسلما حبا ولادا زن افزون نیست فردوسی
میفرماید شعر زن از بهر فرزند دان ای پسر نه فرزند بهر زن بداسیر
محبت قلبی پیغمبر بجناب فاطمه زیاده از محبتی بود که بعایشه داشت در روز
مباهله علی و فاطمه و حسنین را عز اختصاص داده داخل در ردای
مبارک فرمود و از عایشه وسایر زوجات اسمی نبرد و اعتنائی نکرد ضمناً
که ترجیح زن بفرزند مخصوص مردیست که شهوت پرست باشد نفسانیت
وحیوانیت اورا غلبه کرده باشد چنانچه خدایتعالی میفرماید زین للناس حب الشهوات من النساء

والبنين والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة وان عادت ناس
که حب شهوات نساء را مقدم بر بنین میدانند ولکن خاتم انبیا
بخلاف ناس حب بنین را مقدم میداشت و اگر محبتی که با عایشه داشت
و او را بر زنان فاطمه میدانست بواسطه فضایل شخص عایشه است
محقق است که در عایشه هیچ فضلی نیست بلکه فاقد فضایل و جامع رذایل
حضرت رسول را در مواضع عدیده رنجانید که آخر الامر از جانب خدا
تعالی سوره تحریم با انهم نشنید و تفصیل نازل شد و بار با نار طلاق
فرمود چنانچه در جای خود مذاکره خواهد شد و با فاطمه حسادتها
کرد و با علی خصومتها ورزید در حرب جمل از بیت نبوت خارج شد
مثل رستم و اسفندیار با انبوه علم و خیل و حشم عزیمت بصره نمود
واهتمام و مبالغه در منازعه و مقاتله با حیدر کرار که صاحب رتبه
هرونی و نفس رسالت و وصی مخصوص و ولی منصوص و خلیفه ظاهر
و باطن و سلطان نهان و اشکار و مظهر عجایب انما انت منذر و لعباد
و علی لکل قوم هاد : بود کرد و دوا غصاف زیاده از هفتاد هزار
نفوس از طرفین مقتول شد و چه قدر دستها که در گرفتن زمام ناقه
که حامل هودج عایشه بر او بود قطع شد و در جوانب هودج صفحه
حدید وضع نموده بودند که هیکل عایشه را از زخم نیزه و شمشیر صیانت
نماید آخر الامر یکی از اتباع عایشه فریاد کرد که ای مادر مومنان بیقتم

او ولادت رحم کن که اغلب انها هم کشته و بخاک و خون آغشته معدودی
از انها باقی است که اغلب انها مجروح هستند و تعجب در اینست که عرق مادری شما
هنوز متحرک نشده است و معدودی که از اولاد تو باقی مانده است رحم
نمیکنی شخص منصف بدون تامل در یافت میکند که این حرکات رکیکه تا چه
و بنیح با حکم صریح آیه وقرن فی بیوتکن چه قدر ها مباینت و ضدیت دارد
و هم چنین خداوند میفرماید : من قتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا
فیها و غضب الله علیه فلعنه و اعد له عذابا الیما در صورتیکه قتل یکنفر
مومن موجب لعنت و خلود در جهنم باشد با قتل هفتاد هزار نفر مومن
چه چیز خواهد شد اگر گویند خود مرتکب قتل نفس نشد تا داخل در
مصداق آیه بشود در صورت اراده الفتنة اشد من القتل وارد میاید
اگر گویند طلب خون عثمان میکرد جواب میگوییم که عایشه ولی دم عثمان
نبود فرضا اگر هم بود از علی مطالبه خون عثمان نمودن از پنهم خون ناحق
ریختن معنی نداشت و شخص عایشه در یوم الدار که عثمان را محصور نموده
بودند خلایق را بر قتل عثمان تحریص میکرد اقتلوا نعثلا میگفت و
عثمان را بجهة اطوار زشت و طول لحیه که داشت بنعثل یهودی تشبیه
نموده بود و اگر گویند که بعد از این همه تفاصیل توبه کرد جواب گوییم
توبه از معاصی باید کرد که آدمی سهو بنفس خود کرده باشد قتل نفس
توبه ندارد و از جمله آیاتی که خدا تعالی حضرت رسول را از منازعه و جدال

عایشه با علی بن ابیطالب اخبار فرموده است اینست که در سوره آل
عمران میفرماید قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله
واخری کافرة یرونهم مثلیهم رای العین والله یؤید بنصره من یشاء ان فی
ذلک لعبرة لاولی الابصار زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین و
القناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث
ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب ترجمه اینست که بتحقیق
بود از برای شما حجت و علامت بین و آشکار در دو گروه که با یکدیگر ملاقات
نموده گروهی از آنها مقاتله میکنند فی سبیل الله و گروه دیگر کافر هستند
و این دو گروه یکدیگر را مثل یکدیگر می بینند یعنی هر دو گروه در بادی نظر
خود را مسلمان و اهل قبله و صاحب ملت و طریقه واحده می بینند و حال اینکه یکی
از آن دو گروه کافر است و از معنی اسلام بهره و نصیبی ندارد در صورت لباس
اسلام و بیعت و معنی کفر است و خلق هر دو گروه را مسلمان و امیر الجیش
هر دو را واجب الاطاعه میدانند و ما یجهز دفع اشتباه که در کلمه مثلیهم
واقع است و بعضی اشخاص اینطور معنی کنند که عدد یکی از آن گروه دو مثل گروه
دیگر بوده است و این معنی غلط است بلکه کلمه مثل در لغت عرب در موافقت و
مجانست طبایع و حقایق استعمال میشود هم چنانکه میگویند لیس کمثله
شیء و میفرماید قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن
و در آیه دیگر میفرماید اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی

هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر و کفل در لغت بمعنی
دو چندانست و کفل در اوزان استعمال میشود و ضعف در لغت بمعنی دو مثل است
در اعداد استعمال میشود پس در این آیه که میفرماید یرونهم مثلیهم مقصود
عدد نیست بلکه تماثل آنها در معنی و حقیقت و ملت مقصود است که خلق
بصورت ظاهره دو گروه مسلمان را مشاهده میکنند که با یکدیگر مقاتله
مینمایند و حال اینکه یکی از آنها کافر است و از تصریح زین للناس حب الشهوات
من النساء محقق و مبرهن میفرماید که امیر الجیش گروه کافر از جماعت نسوان است
و علت اینکه خلق هر دو گروه را مثل یکدیگر واجب الاطاعه میدانند
اینست که چون زینت داده شده است از برای خلق حب شهوات زنان و عایشه
منکوحه پیغمبر است و محبت آنحضرت بعایشه مثل محبت خودشان با جماعت
نسوان قیاس نموده او را واجب الاطاعه میدانند و از طرف هم شاه ولایت را
خلیفه و وصی و داماد و ابن عم حضرت رسول میدانند در اطاعت و انقیاد
یکدل و یکجهت هستند والحاصل حضرت رسول همیشه عایشه را از منازعه با
علی بن ابیطالب تحذیر نموده مکرر میفرمودند و باشد که یکی از زوجات
من با علی مقاتله نماید ای عایشه برحذر باش که آن تو نباشی و از علامات آنکه
اینست که در منزل حوأب نزول مینماید و کلاب آنوادی بانگ زنند و از جمله معاندین بر وی
او بانگ خواهند زد و از اصبغ بن نباته روایت شده است که من در روز جنگ جمل
در خدمت امیر المؤمنین بودم که مردی خدمت آنحضرت آمد و عرض کرد

باب سیم

که اصحاب جمل خدا را تسبیح و تهلیل میکنند ما نیز میکنیم و ایشان نماز
میگذارند ما نیز نماز گذارده‌ایم پس از برای چه باید با ایشان قتال کنیم حیدر
کرار فرمود بچیزی که خدا تعالی نازل کرده است در قران آن شخص عرض کرد که من نمیدانم
آن چیز را که خدا تعالی نازل کرده است در قران بمن بیاموز حضرت فرمودند در سوره
بقره میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و
رفع بعضهم درجات وآتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس
ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا
فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما
یرید پس ما انیم اشخاصی که ایمان آورده‌ایم و ایشانند اشخاصی که کافر
کفروا فقال الرجل
هستند اصل عبارت اینست فنحن الذین آمنوا وهم الذین کفروا القوم
ورب الکعبة ثم حمل فقاتل حتی قتل جنگ عایشه با مرتضی علی نظیر قتال
نمودن منکوحه موسی است با یوشع که وصی آنجناب بود و بهترین تحقیقی
که در حق صحابه و زوجات نبی باید کرد آنست که با آیات قران رجوع شود
مقبول و مردود در قران مقبول و مردود نیکان و صالحین است سوره تحریم
بالصراحة در حق دو نفر از زوجات نبی نازل شده و آن دو نفر عایشه و حفصه
و خدا تعالی در این سوره مثل این دو را بمنکوحه حضرت نوح و منکوحه
حضرت لوط زده است و واضحست که باید مثل با ممثل حالت مطابقت داشته
باشد تا در مثل حالت ممثل ثابت و تطبیق ظاهر گردد و الا آن مثل لغو و جمله

در ربط [illegible]

معترضه خواهد بود مذاکره نمودن کلمات لغو بالصریح و الذینهم عن
اللغو معرضون تعارض خواهد داشت خدا تعالی در این سوره فرموده است
ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من
عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا
النار مع الداخلین خیانت و خلاف عایشه و حفصه با حضرت رسول
از نزول این سوره بوضوح رسیده است میفرماید یا ایها النبی لم
تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم قد فرض الله
لکم تحلة ایمانکم والله مولیکم وهو العلیم الحکیم واذ اسر النبی الی بعض
ازواجه حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض
فلما نبأها به قالت من انباک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر از این آیه چنین
مفهوم میگردد که ادای اسرار عمده حضرت رسالت با اجنبی و معاندین
اهل البیت اطلاع و استحضار داده‌اند چنانچه شعار منکوحه نوح و
منکوحه لوط علیهما السلام همین بوده است ان تتوبا الی الله فقد صغت
قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین
والملائکة بعد ذلک ظهیر و در این آیه نیز خدا تعالی ولایت علی بن ابیطالب را
واضح و آشکارا فرموده است صالح المؤمنین علی است عسی ربه ان طلقکن
ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات
سائحات ثیبات وابکارا از لوازم ایمان و ایقان آنست که شخص و عدو و

باب سیم

خدا و رسول صدق و وفا شده بدانند و در این امر وعده طلاق با این دو
زن داده اند و انها تبدیل میشوند بدون دیگر که مجموع صفات ایمانند
چنانچه خدا تعالی تعدا صفات انها را فرمود و اگر عایشه و حفصه دارای
اینصفات و جامع این خصال بودند حاجت بتبدیل بزنان منکوحه دیگر که
متصف باینصفات باشند نبود از مذاکره اینصفات محقق میشود که
عایشه و حفصه فاقد اینصفات بوده اند در اینصورت خدا تعالی در طلاق
و تبدیل انها خلف وعده کرد یا وفا فرموده ایشانرا مطلقه و تبدیل نمود
یکی از علما و سنندج کردستان که شافعی مذهب بود میگفت که خدای
تعالی در این سوره با زوجات نبی شوخی و مزاح فرمود این دو نفر مطبوع
و مقبوله و از خود راضی بودند با این جهت گاهی حضرت رسول را آزار میکردند
خدا تعالی غرض اینکه انها را ادب کند این سوره نازل شد ذکر امثال وعد
و وعید که داده شده است اعتبار ندارد ولکن بجماعت شیعه گمان باید از آل
محمد رسیده است علی بن ابیطالب که وصی و خلیفه و نفس نفیس و صالح المؤمنین
و ابا السبطین بود عایشه و حفصه را بعد از رحلت رسول خدا مطلقه فرمود
و خدا تعالی عوض بحضرت رسول عطا فرمود حضرت مریم که باکره است در عوض
عایشه و آسیه زن فرعون که ثیبه است در عوض حفصه عطا فرمود حفصه
و وقتیکه زوجه پیغمبر شد ثیبه بود لاجرم خدا تعالی عوض او را ثیبه عنایت نمود
در نیحد همین سوره مثل دیگر زده است که از فحوای کلام مظنون است که اشاره

در بیان [illegible]

بعثمان میباشد که بودن بنات رسول خدا در تحت ازدواج عثمان از دو اربیل
آسیه و فرعون است وضرب الله مثلا للذین امنوا امراة فرعون اذ قالت
رب ابن لی بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین
ومریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا وصدقت
بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین یا اینکه این تمثیل بجهت تنبیه و توضیح
آسیه زوجه فرعون و مریم بنت عمران است که بطور کنایه اسامی انها را در
ذیل این سوره بطور مثل بیان فرموده و بحضرت رسول استحضار داده
که این دو نفر در عوض عایشه و حفصه قرار خواهند بود و این مطلب از حیز
دقت و سلیقه مستقیم است بدرک مینماید و تصدیق میکند بلکه بجرئت قسم
یاد میکند که همین است و غیر از این نیست روح القدس عبارت از عقل و حقیقة
محمدیه است که با مریم سابقه الفت داشت و در این جهان ام المؤمنین حقیقی
حضرت خدیجه بود و مؤمنین ائمه اطهار هستند سایر زوجات از مجانست
بود ندور در ازدواج شرط توالد و تناسل مجانست است یا اینکه قریب الجنس
یکدیگر باشند حتی در پیوند نمودن اشجار مجانست یکدیگر و قریب الجنس بودن
انها شرط است علی و فاطمه با اقتضای مجانست و لا دعویه از انها بوجود و ظهور
رسید دو دختر از رسول خدا در خانه عثمان بود و یک دختر از علی در خانه
عمر بود محض عدم مجانست که با شوهران خود داشتند هیچ مولودی از
انها بوجود نیامده و باقی نماند اشراف با ارذال امتزاج حاصل ننمود اهل نسل

باب نهم

درمناقب و مفاخر عایشه میگویند که چهل هزار حدیث از رسول خدا
در حفظ داشت و نمیدانند که حفظ نمودن حدیث حاصلی ندارد و حفظ نمودن
قران مثمر ثمری نخواهد بود اطاعت اوامر و نواهی قرانرا هر که نمود در حقیقت
حامل قران اوست و انکه قرانرا از بر کرد و حفظ نمود ولکن بمدلول قران
عمل ننمود مثل انشخص از جمله مثلهم کمثل الذین حملوا التوریة ثم لم
یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا است پس حفظ حدیث حاصلی ندارد بمدلول
حدیث باید عمل کرد عدی شاعر در وصف عایشه گفته است: حفظت
اربعین الف حدیثا: ومن الذکر ایة تنساها: حفظ نمودن ایه و قرن
فی بیوتکن را واجب بود مخصوصا او را فراموش کرد همانا عایشه مشابه بمریضی
که دوای خود را فراموش بکند و دوای مریضان غیر را محفوظ بدارد و از جمله
ایاتی که در قران اشاره بخروج عایشه فرموده اند اینست ان الذین کذبوا
بایاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی
یلج الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم
غواش وکذلک نجزی الظالمین اهل بصیرت چنین تاویل نموده اند الجمل
جمل اللتی یقدمهم بین ایدیهم فی قتال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و صور رسول الله
در بصورت مهاد و غواشی که در جهنم بجهة انها اماده میشود در عوض
هودجی است که بر جمل بستند و او را بصفحات حدید استوار نمودند کار برا
که نازک شد منحصر بهمین بود کلاه خود بر سر نگذاشت و زره بپوشید

در زمان سلطنت معاویه

بردوش بیفکند برگستوان باسب خود بپوشانید سایر لوازم سردار
و سپاه کشی در او جمع بود سان لشکر میدید و نظم کشور میداد چیزی که
از متخیله او خطور نمیکرد اقامت در بیت نبوت و تلاوت ایه مبارکه و قرن فی
بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی بود و اما معویة ابن ابی سفیان
شخص او مظهر انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها کانه رؤس الشیاطین
بود شاه اولیا فرمود الدهر انزلنی انزلنی حتی یقول علی و معویه
و این از لسنه ثلثه هر یک اشاره بیکی از خلفای ثلثه است و اخر الامر بجناب
طرف مجادله و منازعه با ابن اکلة الاکباد شد و ان ملعون بمرض جوع الکلب
مبتلا بود و چونکه بسلطنت نشست خود را امیر المؤمنین نام نهاده خال
المؤمنین لقب داد اهل اسلام بعضی از خوف و برخی از روی طمع و سوء فطرت
دعوتش را پذیرفتند و در حال حیات معویه با یزید ملعون بخلافت بعد
از معویه بیعت نمودند عجب اینست که اهل سنت او را مجتهد و در مقاتله
با امیر المؤمنین مصاب میدانند و میگویند که اجتهاد مقتضی این شد او
که با امام زمان خصومت کند و او را سب نماید و نمیدانند که مجتهد باید
تابع و مطیع امام و قضایای امام باید از همه خلق اعرف باشد و اما مجتهدی
که حاصل اجتهادش سب نمودن و جنگ کردن با امام باشد لعنت خدا
با چنین مجتهد و بر اجتهاد او باد نعم ما قال شعر دوست دار پسر هند
مگر اگه نیست کز او بسر کسرا و بر پیمبر چه رسید بپدر او لب و دندان

باب سیزدهم

پیمبر بشکست بنماد را وجگر عم پیمبر بمکید؛ او بنا حق خود اماما
پیمبر بگرفت؛ پسر او سر فرزند پیمبر برید؛ بر چنین شخص کسی لعنت در
نفرین مکند؛ لعن الله یزید او علی ال یزید؛ و از جمله ایات کتاب خدا بتعالی
در قران حضرت رسول را از فتنه و فساد معویه و خوارج نهروان خبر داده است
اینستکه در سوره ال عمران میفرماید الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون
یعنی ایا نظر نمی افکنی بسوی جماعتی که از برای ایشان از کتاب ولایت نصیبی است
یعنی از متابعان علی بن ابیطالب هستند خوانده میشوند بسوی کتاب
خدا یعنی قران تا اینکه حکم بکند میان ایشان چون اینصورت رخ نمود ظاهر
شود فرقه از انجماعت از مولا و مقتدای خود روی گردان شده اعراض
میکنند این اخبر است از جنگ صفین در وقتیکه اتباع معویه قرانها را
بر سر نیزه ها نصب نموده اصحاب شاه ولایت را بکتاب خدا تعالی میخوانند که فیما بین
انها حکم کند و خود را از باطل تمیز بدهد که بکمر شه فرقه از ایشان را این معنی
سرها زده لا حکم الا لله گفتند از لشکر ظفر اثر خارج شده و بخوارج
موسوم گردیدند چون معویه بخلافت نشسته و سنان الحسن را مقتول
نمود و یکمر تبه از صورت ظاهر اسلام دادو نهج سلاطین کفر سیر و سلوک
مینمود در کتاب حیوة الحیوان مکتوبست لما بایع معویه لابنه یزید قال
مروان سنة ابی بکر و عمر فقال لعبد الرحمن بن ابی بکر سنة هرقل و قیصر فقال

در بطلان معاویه

له مروان انت الذی انزل الله فیک و الذی قال لوالدیه اف لکما فبلغ ذلک
عایشه فقالت کذب و الله ما هو به ولکن رسول الله لعن ابا مروان و مروان
فی صلبه در سوره لقمن در حق خلفای بنی امیه میفرماید ومن الناس من
یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل
الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه اباءنا اولو کان الشیطان یدعوهم الی
عذاب السعیر و معنی ومن الناس یعنی از مردمان بیکانه اجنبی که اهلبیت
ندارند و معنی من یجادل فی الله چنانچه سابقا نگارش یافت یجادل مضارع
جدال است جدال در لغت یعنی گفتگوی سخت است و جدیل بمعنی افسار و ریسمان
تابیده شده از چرم و یا از مو که نهایت سختی را دارد یعنی شخصی هست بیگانه
خلافت خدا تعالی را بگفتگوی سخت ادعا میکند و خلافت را بخودی بند
یا افسار و ریسمانی که از چرم تابیده باشد که باشان ان ریسمان کسی سخت
نگردد و منظور از این لفظ اینستکه از فرط سماجت و ابرام و تفتین و تدلیس
خلافت خدا تعالی را بخودی بندد و بطوریکه گویا او را با خلافت با ریسمانی
که از چرم تابیده شده است بیکدیگر بسته اند که بسهولت امکان انفکاک
از یکدیگر ندارند و وقتیکه بانها گفته میشود متابعت نمائید ثقلین را
یعنی اطاعت امر قران نمائید در متابعت کردن با ال محمد میگویند متابعت
و پیروی پدری خواهیم نمود که پدرهای ما بانکار اقدام نمودند یعنی شعار
اباء ما با مخالفت قران و مخاصمه با ال محمد بود ما نیز بهمان نهج سیر و سلوک

باب سیم

خواهیم کرد واین کار بعضا بیست کرشیطان انهارا بعذاب بی بوانکی و
ارتفاع عقل دعوت مینماید درهمین سوره لقمان درحق شیعیان آل محمد
فرموده است ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسك
بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور وهم چنین خدا بتعالی در کلام مجید
معویه را قاسطین نامیده است واورا همچون کافر در مقابل مسلم
ذکر کرده است میفرماید وانا منا المسلمون ومنا القاسطون فمن
اسلم فاولئك تحروا رشدا واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا
وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم
فیه ومن یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا وان المساجد لله
فلا تدعوا مع الله احدا بمجموع مفسرین قاسطین را بمعویه واتباع
او تفسیر نموده اند درین ایه اورا ازجرکه اسلام خارج فرموده طرف
مقابل اسلام قرار داده است وعلی بن ابیطالب را درین ایات بسم
نامیده است اول طریقه چنانچه فرمود وان لو استقاموا علی الطریقة
دوم ذکر رب نامیده است زیرا که معویه از علی اعراض نمود درینصورت
ذکر ربه علی خواهد بود دیگر بلفظ مساجد با واشاره نموده ومخصوص را
بخود اختصاص داده است فرمود وان المساجد لله مذکور این ایه مبارکه
بجهة اینکه اشتراك دارد فیما بین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ومعویه
بجهة مناسبت در باب امامت نوشته شده است ودر اینجا نیز مذکور

دربطلان معنا

نمود محض ملاحظه اشتراك بین الاثنین در عدا تکرار نخواهد بود
بانکه در ملعنت معاندین اهل البیت علیهم السلام هیچ روایتی اصدق
از اشعار جناب سید الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام
نخواهد بود که در روز عاشورا فرمودند شعر کفر القوم وقدما رغبوا

عن ثواب الله رب الثقلین	قتلوا القوم علیا وابنه
حسن الخیر کریم الابوین	حنقا منهم وقالوا اجمعوا
واحشروا الناس الی حرب الحسین	یا لقوم من اناس رذل
جمعوا الجمع لاهل الحرمین	ثم صاروا وتواصوا کلهم
باجتیاحی لرضاء الملحدین	لم یخافوا الله فی سفك دمی
لعبید الله نسل الکافرین	وابن سعد قد رمانی عنوة
بجنود کوکوف الهاطلین	لا لشیء کان منی قبل ذا
غیر فخری بضیاء النیرین	لعلی الخیر من بعد النبی
والنبی القرشی الوالدین	خیرة الله من الخلق ابی
ثم امی فانا ابن الخیرتین	فضة قد خلصت من ذهب
فانا الفضة وابن الذهبین	من له جد کجدی فی الوری
او کشیخی فانا ابن العلمین	فاطم الزهراء امی وابی
قاصم الکفر ببدر وحنین	عبد الله غلاما یافعا
وقریش یعبدون الوثنین	یعبدون اللات والعزی معا

وعلی کان صلی القبلتین	÷	فانی شمس و امی قمر
فانا الکوکب و ابن القمرین	÷	فی سبیل الله ماذا صنعوا
امة السوء معا بالعترتین	÷	عترة البر النبی المصطفی
وعلی الورد یوم الجحفلین	÷	وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب

ینقلبون درسال او دیل مطابق سنه ۱۲۷۰ یکهزار و دویست هفتاد
هفت هجری کتابی موسوم بمیزان الحق تالیف یکی از علمای نصاری موسوم
بکشیش یفندر که بخط نستعلیق در فرنگستان چاپ نموده اند ملاحظه
شد تالیف این کتاب تقریبا بیست سال پیش شده است مطلع کتاب
اشعار بتوحید خدا تعالی از حیثیت عدد بود چون شروع بمطلب نمود
شرک و کفر بین و اشکار از و ظاهر بود هرگاه مجموع نصاری باین عقیده باشند
بالقطع والیقین از علم معنی عاری و بری میباشند در اوایل کتاب فصولی
چند در حقیقت مذهب نصاری نوشته است اینفقره حاجت بییان ندارد
مسلما هر پیغمبری در عهد خودش برحق بوده است ملت او ناسخ ملت
پیغمبری است که قبل از او مبعوث شده بود علت اینکه ملت منسوخ میشود
شریعت تجدید حاصل مینماید اینستکه بعد از آن پیغمبر در عقاید امت
او فساد ظاهر میشود ایمان انها مبدل بشرک و کفر کردید خدا تعالی
لازم و متحتم میشود که ملت اورا منسوخ نموده پیغمبر دیگر مبعوث فرماید
هرگاه نسخ ملت جایز نبود ملتی را که پیغمبر نخستین وضع نموده بود میبایست

در عالم پاینده و برقرار بماند زیرا که منصب نبوت دعوت نمودن خلق
بخالق و احقاق حقوق و قواعد مستحسنه درمیان خلق است که موجب امنیت
و اسایش اهل عالم بشود اینچنین عمل مطبوع و پسندیده هیچوقت نباید
منسوخ گردد درینصورت ملت و طریقه ادم ابو البشر میبایستی الی یومنا
هذا در جهان مستمر و برقرار بماند چه حاجت ببعثت نوح و ابرهیم و موسی
و عیسی و محمد خواهد بود کتاب ادم چه عیب داشت که صحیفه نوح و ابرهیم
نازل شد چه منقصت در توریة بود که انجیل نازل گردید بعد از انجیل
بچه دلیل باید قران نازل بشود پس محقق میشود که ارسال رسل و انزال
کتب بجهة تحریف شدن کتب سماوی و ظاهر شدن شیطان الانس در عالم
و مداخله کردن اینگروه در احکام الهی و القای شبهات نمودن درمیان
خلایق که اخر الامر توحید را مبدل بکفر نمایند نعم ما قال شعر دین
تورا در پی ارایش و افزایش اند ÷ بسکه فزودند
بر او برگ و سازش ÷ گر تو ببینی نشناسیش باز ÷ و باینقدرها
اکتفا ننموده بجهة خداوندیکه از شبه و مثل و طرف و جهت منزه و مبراست
تعیین اقوام و عشایر و زن و فرزند نموده یهود عزیر را ابن الله دانسته اند
و نصاری مسیح را پسر خدا تصور کرده اند درینصورت مادر عزیر و مادر
عیسی زن خدا خواهند بود احتمال دارد که این دو زن در خلوت خاص الوهیت
با یکدیگر جنگ و خصومت اغاز نمایند چون عقاید خلق باینحد رسید ضایع

بشود بدیهی است که اینچنین مذهب و ملتی بقا نخواهد بود حتما
باید منسوخ بشود یهود در حق مریم و عیسی مریم فاسد العقیده شدند
و نسبت زنا دادند و نصاری از تولد یافتن عیسی بدون پدر معتقد این
شدند که البته پدر او خداست و این پسر خدا می باشد و حال اینکه از اثر وجود
روح القدس موجود شد موافق قاعده اینست که آنحضرت را عیسی بن روح
القدس بگویند بر عکس ابن الله مینامند در اینصورت که حضرت آدم
بدون پدر و مادر مخلوق شده است باید خود او خدا باشد بطلان این عقاید
حاجت باستدلال نیست البته ملت نصاری در خود نسخ است و ایضا
در آن رساله استدلال نموده است باینکه قرآن کلام خدا نیست بدلیل
اینکه در قرآن خبر داده است که حضرت مسیح پسر خدا نیست و در مرتبه الوهیت
این فرنگی ناقص عقل در این طول زمان بعثت محمد را هنوز نفهمیده است
که مقصود خدای تعالی از مبعوث نمودن محمد و نازل فرمودن قرآن منسوخ
کردن ملت نصاری و اثبات اینفقره است که عیسی پسر خدا نیست و رتبه الوهیت
ندارد بلکه بنده از بندگان خدای تعالی است مثل عیسی در نزد خدای تعالی
مثل آدم است که او را بدون پدر و مادر آفرید اینمعنی اشکال دارد که شخصی
موجود بشود بدون پدر و مادر در تولد حضرت عیسی فقدان ابوین
از یکطرف بود نصاری او را پسر خدا میدانند در حضرت آدم که فقدان
ابوین از هر دو طرف بود موافق ظاهر باید خود او خدا باشد این شخص

نصاری از محمد متوقع امری است که آنحضرت بعنوان ماموراست
و قرآن چگونه خبر میدهد این مطلبی که باین درجه نامربوط و کفر آمیز
باشد مگر معنی شرک غیر از اینست که دیگری را با واجب الوجود در
یک رتبه و در یک درجه شریک و احد بدانند شعر لم یلد لم یولد او را لا
یق است : والد مولود را او خالق است : و هم چنین از جمله ادله قرآن
کلام خدا نیست این را اقرار داده است که در قرآن وصف حور و غلمان
و انهار و اشجار شده است و این اوصاف را زیاده از حد قبیح و رکیک
نوشته است در صورتیکه وصف حور العین و غلمان قباحت داشته باشد
در بنی عالم خدای تعالی رجال و نسوان را با یکدیگر امتزاج و الفت داده
باید قبیح از کل قبایح باشد اینمعنی که ظهور و شیوع یافته است در
نزد جمیع عقلای عالم مطبوع و پسندیده شده است زیرا که متضمن
کثرت نوع و حصول لذات و موجب خلطه و آمیزش و اتحاد طبقات خلق
با همدیگر است هرگاه قرآن محض اثبات نمودن امر معاد از حور و قصور
اخروی اخبار بفرماید چه قباحت دارد و همچنین معلوم میشود این شخص
صاحب سامعه عیور و باصره بی غیرت است زیرا که در این عالم ظاهر مجتمع
نمودن کل انسان و حیوان را میبیند و اصرار در تماشای آن دارد که همیشه
ببیند و لکن غیرت گوش و بصیرت اینست که طاقت نمی آورد باینفقره که خدای
تعالی در قرآن خبر بدهد که در آخرت غلمان و حور و قصور خواهد بود حکمای

متفق اللفظ ومتحد العقیده شده اند باینکه مراتب معنویه را که آنحضرت
بخواهد بعالم لفظ بیاورد وعده وعید اخروی را بمصداق کلموا الناس
علی قدر عقولهم گوش زد خاص وعام نماید بعباراتی که قرآن باو
نطق فرموده است هیچ بیانی نمیتوان مذاکره آنمطالب را نمود هرکس بقدر
مقدار علم وظرفیت ادراک از آیات قرآن درک معانی وفهم مطالب خواهد
نمود وبهمین جهة معروف ومعتقد شده اند که از برای قرآن بطون سبعه
میباشد فرق میان کلمات وآیات حقه واحادیث نبوی وامثال اینها با
کلام سایر خلق اینست که آیات قرآن واحادیث صحیحه جمیعاً بطون وتأویل
دارند که مطلقاً مأخذ نقض بهم اینها نخواهد بود بخلاف کلام وکلمات
سایر خلق که جمیعاً همان صورت ظاهر است وقابل توجیه وتأویل نمیباشد
بعضی از کلمات واشعار منظومه عرفای حقانی که تأویل پذیر است وانها هم
توجیه میتوان نمود جهتش اینست که با آیات قرآن واحادیث اهل البیت
مطابق وموافق آمده است وهم چنین ایرادیکه بحضرت رسول وارد آورده
اینست که محمد از برای خودش نه ویج زوجات عدیده نموده واز برای امت زیاد
از چهار عقد را حرام کرده واینعمل را حمل بشهوت پرستی انتخاب کرده است
وندانسته است که از برای حکیم وحاکم مطلق قرار وعیار وحدود وعدد
معین نشده است آنحضرت سلطان ظاهر وباطن وجامع صورت ومعنی
اعمال واطوار او بموجب وحی والهام غیب بود عموم خلق را ممکن نمیشود

بتوانند از عهده تکالیف نه یا ده از چهار زن عقد کرده باشند وتمکین نمو
نشوند لابد بوالهوسی آغاز نموده خود را وجمعی را بمرارت وزحمتی افکنند
خاتم رسل وعقل کل تکالیف خود را بهتر میداند سلاطین ظاهره بجهة
خودشان در امور محدود بحدود نفوده اند سلطان معنی چگونه محدود
بحدود میشود باوصف اینهمه اختیار واقتدار مثل ضعفا امت خود
حرکت میفرمود امتیازات ظاهره بجهة خود مقرر نفرموده حتمیه با ضعف
که بجهة وجود فیض الجود خود قرار داده بود از قدرت غیر خارج بود که آخر الامر
هرگز دیده
سوره مبارکه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نازل گردید تا نشد آنحضرت
فرموده
انما الدنیا دخیره واندوخته ما شد بلکه در نهایت قناعت معیشت مینمود
حقوقی که از بیت المال داشت بفقرا ومساکین انفاق میکرد ودر هیچ
موقف ومحضری خود را بسایر طبقات خلایق ترجیح نداد اغنیا وفقرا در نظر
آنحضرت حکم مساوات داشتند امتیاز اصحاب را از یکدیگر بمصداق آیه
ان اکرمکم عند الله اتقیکم مقرر فرموده در اجرای حدود بدل صلات
ملاحظه خویش واقوام ننموده در مجلس ابا عبد با اقرب مساوی بودند آنجناب
خلایق در نزد آنحضرت علی بود که اول من امن بالله است بحسب مال دنیا
از همه کس فقیرتر بود بند شمشیرش از لیف خرما وفرش خانه از پوست گوسفند
قربانی داشت صدیقه طاهره صبیه رسول خدا جاروب داشت وسوم بفضه
با فضه ما معدلتنا اهل البیت اینطور مقرر بود که خدمت خانه یکروز بعهده

حضرت فاطمه و بکر و زبر د تر فضه باشد و تفضیل سه روز متوالی روزه
داشتن علی و فاطمه و حسنین و متابعت نمودن فضه با ایشان بطرق عامه و
خاصه روایت شده است که هر شب با ابی افطار میفرمودند نان خود را بعد ابتدای
جهد کرار بمسکین و یتیم و اسیر انفاق میکردند عصر روز سیم خاتم انبیا
تشریف فرمای منزل شاه اولیا شدند تا ضعف در بشره اهل البیت مشاهده
نمودند از حقیقت حال استفسار فرمودند بعد از اطلاع گریه با نجناب عارض
شد فوراً جبرئیل نازل گردید و سوره مبارکه هل اتی را در فضائل اهل بیت شاه
منزل نمود و طبقی از فواکه بهشت حاضر شد که همگی با ن افطار نمودند عجب
حالتی است کو با چشم باطن صاحب رساله مکفوف بوده است که بروایات
و اخبار اعتنا و اعتماد ندارد و حال اینکه مجموع وقایع عالم بطور اخبار
احادیث نقل باین عهد نموده است معجزات انبیا و اولیا جمیعا بطور حکایت
و روایت شایع گردیده مجموع خلایق حضور نداشتند تا برای العین مشاهده کنند
اگر انچه را که طبیعت از قبول آن امتناع دارد از قبیل شق القمر و معراج رفتن خاتم
انبیا و سایر معجزات باید بعقول این قوم چگونه میتوان تصدیق کرد که طفل
بی پدر از مادر خود تولد یافت بلکه در نظر خلق بمقتضای عدم بصیرت اهل عالم
معتقد این مطلب را باید تقبیح و تکذیب تشنیع نمایند چگونه ممکن است زن
بدون ملاقات با مرد حامله بشود و فرزند زاید چنانچه جماعت یهود در حق
حضرت عیسی معتقد این هستند که مریم معقوده یوسف نجار بود و عیسی

پسر یوسف نجار است نبوت و روح الله بودن او بالتمام دروغ و خلاف است
و همچنین اگر معراج رفتن محمد در زندگی جای تعجب است و نباید قبول کرد و
بسموات نمودن مرده عیسی اعجب خواهد بود مطلقا نباید پذیرفت و قبول
نمود و هرگاه در صدق نبوت محمد و نزول قران که از جانب خدا تعالی است
تصدیق جماعت نصاری شرط است در صدق نبوت عیسی و صحت انجیل که
از کتب سماوی است تصدیق جماعت یهود شرط خواهد بود و همچنین
در تصدیق نبوت موسی و صحت توریه تصدیق جماعت مجوس شرط خواهد
شد و اما جمله دلایلی که قران کلام خدا نیست بعقیده این شخص نوشته است که
قران ناسخ و منسوخ دارد هرگاه قران کلام خدا بود انچه بکر صحیح و درست
بود در اخر گفته است چرا در اول نگفت که احتیاج بناسخ و منسوخ نباشد
این شخص ندانسته است که خدا تعالی اقوال را با ضمیمه افعال منسوخ میکند
از ادیان و ادعیه چنانچه صحف ابرهیم و زبور داود و توریه موسی و انجیل عیسی
جمیعا مثل الیا منسوخ کرد منسوخ فرمودن اینهمه کتاب و احکام جای
بحث ندارد هرگاه یکی دو آیه از قران باقتضای حکمت و مصلحت منسوخ بشود
چه جای سخن گفتن و دم در کشیدن است و اگر ما بحث بکنیم که هرگاه خدا
میدانست که عیسی پسر خدا ست و انجیل از همه کتب سماوی اکمل و اتم است چرا
از ابتدا اینها را بخلق نفرستاد که احتیاج ببعثت انبیا سایر سلف نباشد
و اینهمه جنگ و جدال و قتل و فساد در عالم واقع نشود جماعت نصاری

درین بحث چه جواب خواهند داد هرچه بگویند همانرا بعینها ما در صحت
ناسخ و منسوخ شدن چند ایه قران خواهیم گفت و همچنین نوشته است
که روزی محمد وارد خانه زید شد ناگاه زوجه او را دید و عاشق گردید چون
مراجعت کرد زید وارد خانه شد و از حقیقت حال مطلع گردید یا از ترس محمد
یا اینکه خواست اظهار اخلاص بیا وکرده باشد منکوحه خود را مطلقه
نمود و محمد او را نکاح کرد و تعجب نموده است شخصی که پیغمبر باشد چنین کاری از او
میشود و شکی نیست که از غلبه عشق کار خلاف را مرتکب شده است و عدم صحیح ندادم
فوراً این ساخت که این عمل را خدا امضا داشته است اولاً دیده حق بین و دل
حق پرست میداند که گرفتن محمد منکوحه زید را دلیل اینست که امر او امر سماویست
هر کاری میکند بامر و اراده خدا بتعالی میکند و ملامت و سرزنش خلق
اندیشه نداد هرگاه انحضرت پیغمبر نبود و نبوت را بخود بسته بود البته ملاحظه
تدلیس و مردم داری و عوام فریبی امیکرد زیرا که مدعی امر خطیری شده بود
این بیساختگیها و بیملاحظگیها منافات دارد با کسیکه امر عظیمی را در نظر
داشته باشد ثانیاً هرگاه زید محض اکراه و اجبار یا بجهت رضای خاطر پیغمبر زوجه
خود را مطلقه و مهجور کرد و درین امر مستاصل بود لابد طاغیان اعراب که بهانه
طلب بودند تمکین اینکار را نمیکردند فتنه و حادثه عظیمی برپا میشد چونکه بدو
اسلام بود و اهل اسلام قلیل بود و کفر قوت داشت اینهمه که همه باغیرت و حمیت
اعراب منافات دارد البته درهمان روز رشته کار از یکدیگر میگسیخت چونکه

هیچیک از نبوقایع وقوع نیافت و در هیچ تاریخی قباحت اینکار مشاهده
نشده است نه باختیار و میل طبیعت خودش بعد از اجبار و اظهار طلاقه
نمود و خاتم پیغمبران بجهت انتسابیکه داشت او را بازدواج خود درآورد عمداً
یهود در حق عیسی بعضی جرمها بدهمیزنند و نصاری در حق محمد اینطور میگویند
تکلیف ما اینست بگوئیم هر دو طایفه غلط کردند انچه را که میگویند از غلبه
بغض و عداوت است لعنوا بما قالوا مثنوی ماه برصد و فلک شد شب
روان ؛ سیر بانگذاشت از بانگ سگان ؛ این سگان وعوع کنان بر بدر نو
راه پیموید سوی صدر نو ؛ خصم وقت غوث هر کشتی نوح ؛ همچو روح الله
مکن تنهاروی ؛ وایضا یکی از مطالب او اینست که تعلیمات قران در خصوص
صفات خدا و خبر و تعلیمات روز دیوان و احکام و نهی نمودن از قتل
و زنا و دزدی و دروغ و احکام امر و اطاعت و محبت خدا و دوست داشتن
همسایه و امثال اینها و سایر این تعالیم و همگی اینها از توریه و انجیل برداشته
شده است و در قران ذکر یافته و کسیکه کتب مقدسه را خوانده اگر تمام
مطالب قران را با تعلیمات مذکوره مقابله نماید هر اینه باسانی تمام
در یافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات مذکور نقل شده از کتب مقدسه
میباشد از این تحریرات ظاهر میگردد که این بیچاره بافراط قلیل المدرک است
که الی الحال ندانسته است که انبیا جمیعاً حکم واحد دارند و طریقه عقل
واحد است در قران میفرماید امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون

باب ششم

کل امن بالله وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا
واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر وهم چنین مولوی در مثنوی میفرماید
مثنوی: مؤمنان بسیار ولیک ایمان یکی ٭ جسمشان معدود لیکن
جان یکی ٭ جان گرگان وسگان از هم جداست ٭ متحد جانهای شیران
خداست ٭ مقصود از بعثت انبیا دو چیز است یکی خلق را بخالق دعوت
نمایند نکات ودقایق توحید را بخلق بیاموزند دیگر اینکه از روی حکمت
ومصلحت طریقه ممدوح مستحسنه وضع نمایند که باعث امنیت عالم
بشود ابواب فتنه وفساد وقتل وقانون بنحوی که مورث لجاج وعناد است
مسدود گردد که پیوسته خلق جدید از کتم عدم بعرصه وجود قدم زده
از فیوضات الهیه مستفیض شوند بدیهی است که قانون بد واعمال رد
علت فتنه وفساد وقتل نفس است مقصود خدا تعالی تعدد نفوس
وکثرت در جنس است قتل موجب نقص در عدد است و منافات دارد با
امر که مقصود خدا تعالی میباشد در این صورت انبیا به معروف امر واز
منکر نهی خواهند فرمود تا مقصود حاصل شود غرض اصلی جمیع انبیا
همین بوده است هرگاه متهم جبرا بگوید که سایر انبیا نگفته باشند تا شخص
نصاری نگوید که از توریة وانجیل اقتباس شده است باید بگوید که خدا
متعدد است و یکدیگر را بکشید واموال غیر را غارت کنید و مرتکب امور
بشوید که منتهی بمجادله و مقاتله بشود در این صورت شبهه وارد نخواهد شد

در بطلان [illegible]

که احکام قرآن از کتب مقدسه نقل شده است هرگاه جماعت یهود بگویند
که انجیل کلام خدا نیست بدلیل اینکه تعلیمات او از توریة نقل شده است
هرگاه انجیل را با توریة مقابله نمایند هر اینه باسانی در یافت خواهند نمود
که اخبار و تعلیمات انجیل نقل شده از توریة است جماعت نصاری جواب چه
خواهند گفت بعینه همین جواب ما خواهد بود بجماعت نصاری از این قبیل
مباحثات در هیچ مقامی متمکن نمیشود هر چه در صحف ابرهیم است همانست
که در کتب سابق بود وانچه در توریة است همانست که در صحف است وانچه در
انجیل است همانست که در توریة بود و هرچه در قرانست همان خواهد بود
که در انجیل است اصل دین همیشه واحد بوده است بعثت مجموع انبیا در
اثبات یک فقره بود در فروع اختلاف نموده اند انهم محض این بوده است
که موافق از مخالف ممتاز بشود بحالت در میان خلق عموما مذاهب در
معرفة الله متروک و فروع متداول است حرف در این است که این توریة وانجیل
نه اینست که بموسی وعیسی علیهما السلام نازل شده است بلکه جرح وتعدیل
وتحریف وتصحیف زیادی در انها نموده اند یهود ونصاری صدق این مطلب را
بهتر از همه میدانند ولکن محض لجاج انکار مینمایند بخصوصه بعد از
حضرت عیسی در میان خلق نسخ انجیل باختلاف یکدیگر ظهور یافت و
مجموع نصاری متحیر ومبهوت شدند که کدام یک از این نسخ مختلفه اصل وصحیح است
که او را اختیار نموده ما بقی را متروک نمایند اخرالامر انجیل متی اختیار

کردند و مابقی را دور انداختند و لکن امتحان اینها معتقد این هستند
که این قرآن همانیست که بخاتم انبیا نازل کرده بحرفی و یک نقطه بر او افزوده
نشده است تحریفی که شده است بنظم طبیعی و ترتیب سماوی که عین نزول یافته
بود مرتب نیست و بهمین جهة مطالب معنوی قرآن بعسرت و صعوبت استنباط
میشود از آیات قرآن هرگاه کاست نشده باشد مسلماً افزوده نشده است
زیرا که داخل نمودن کلام غیر بقرآن مثل داخل نمودن آب با روغن است فوراً
استنباط میشود که این یکی از ملحقات است چنانکه قبل از این ترجمه تورات
و انجیل را از فرنگستان بایران آورده بودند و در میان خلق بلاعوض
قسمت میکردند که بهر که میدادند قدری هم ضمیمه آن مینمودند بعضی
بجهة پول و بعضی بجهة اطلاع و اغلبی محض اینکه جلد آنها پاکیزه بود میگرفتند
کتب مذکوره بقدری بی معنی و لاطائل بود که حیف نداشت مطلبیکه حلاوت
داشته باشد و چنگی بدل بزند در آنها دیده نشد حرفی که بنا داشت
مقدمه او دستگیر بود که خدا غلبه اعدای مذکوره و دستگیر را نموده بود
فی الواقع نسبت داده مطالب آن ترجمه ها که گشته بود بخدا بتعالی و
معتقد بودن باینکه مطالب آنها از جمله کتب سماوی است همین فقره معصیت
عظیمی است که سالها باید از این عقیده توبه نمود از جمله مطالبی که در آن رساله
نوشته بود اینست که در قرآن این غلطیات انجیل را نیز پنهان نتوانست که
ملل اسلامی عرب حرابیست که عمل ثواب نمیتوانند نمود و در حضور خدا مرتبه گناه

کار است که محض عیسی مسیح او را از عقوبت گناه میتوانند رهانید و در همان
کل عالم او سنی و پس این بیچاره غافل است که خدا بتعالی خلق را محض جود فرموده
نه جلب سود از بندها مرکه ذرا او در صلب قرار گرفت و صلب را در بطن وارد نمود
و از بطن باین عالم آورد آدمی چه طاعت و خدمتی بامر تکلیف شده بود که در خور
این فیض و نعمت بشود معلوم شد که مقصود از خلقت محض افاضه جود
و اعطا خلعت وجود بوده است از گناه و طاعت خدا بتعالی را احتمال سود و زیان
نیست مولوی میفرماید شعر: من نکردم خلق تا سودی کنم ÷ بلکه تا
بر بندگان جودی کنم ÷ من نکردم پاک از تسبیحشان ÷ پاک هم ایشان
شوند و در فشان ÷ اموریکه موجب بقای نوع و کثرت عدد و امنیت
عالم و قلع ماده فتنه و فساد است اسمش را ثواب گذاشته اند و هرچه
(گناه نامیده اند)
که بعکس اینها است هرچه از طاعت و معصیت عاید میشود بخود شخص
راجع است عقل در بدن خلیفه خدا است انبیا علیهم السلام که عقل کل
هستند در عالم امکان خلیفة الله اند پیوسته خلق را بخالق دعوت
میکنند و نفوس را از مصالح و مضار آگاهی میدهند از اشیا سلب
اثر نمیتوان نمود مرکه را از تلخی دهن اکراه است البته از خوردن زیان اجتناب
و اعراض باید نمود و اگر اعراض ننمود ملامت کننده نفس خود خواهد بود
و همچنین در کلام اثرها است اثر گفتن حرف بد اینست که جواب بد بشنود
پس مجموع احکام شریعت متضمن اثرها و منفعتها است که اثر مجموع آنها

باب سیم

دردادین ظاهر خواهد شد اینکه نوشته است قلب ادمی عرش خداست
که عمل ثواب حاصل نمود دلیل خرابی قلب چه چیز است قلب عبارت از کمون
و حقیقت است که روح منبع و مخزن علم و مهبط وحی قلوب و الهامات لاریبی است قلب
قرارگاه عالم غیب الغیوب مطلق است و خدا بر او در دل توان یافت لیس ادمی را
از قلب بعالم غیب راهی واضح و طریقی اشکار است درین صورت هیچ مقامی
بهتر از قلب نخواهد بود احتمال میرود که این شخص ندانسته است قلب عبارت
از چه چیز است بالقطع قلب را عبارت از دل و کبد و کلیه و امعا در درون
ادمی تصور نموده است حیوانات نیز دارای اینها هستند مسلماً هر که قلب را
دانسته و شناخته باشد بمعانی القلب بصیرت خواهد داشت اینکه گمراه است
جهتش اینست که از معرفت قلب بی بهره شده است در اینای مقام قلب چگونه
از برای خدا بتخاذ زن و فرزند معین خواهد نمود و ایضا در رساله نوشته است
علامت دیگر که قران از جانب خدا نیست اینست که قران تقاضا و تمنای
روح ادمیرا دفع نمیسازد زیرا که در دیباچه رساله ذکر نموده ایم که لازم است
که الهام حقیقی ان تقاضای روحانی که خدا در روح و قلب انسان ثبت کرده است
دفع نموده ساکت سازد از این الفاظی که گفته است مطلبی مفهوم نمیشود
که مقصود چیست ولی چون میزان مطلب صاحب رساله را در دست دارم
مقصود و منظورش اینست که در قران این عبارت نوشته نشده است

که عیسی پسر خداست و درتبه الوهیت است این عبارت را بخصوصه در

[illegible]

اول کتاب خودش نوشته بود اینجا که بوضع دیگر بیان مینماید بالقطع
مقصودش اینست و معتقد بر اینست که خدا بتخاذ فرزند خواهد شد هرگاه
ولیعهد و اولادی نداشته باشد امر الوهیت ضایع و تباه میگردد و امور
عباد منجر بفساد خواهد شد چنانچه ولیعهد معین نمودن سلاطین
موجب اطمینان ساکنین سموات و ارض خواهد شد این اطمینان در انجیل
داده شد که عیسی پسر خدا و در مرتبه الوهیت است و جماعت نصاری باین لفظ
اطمینان خاطر دارند تقاضا و تمنای روح انها ساکت شده است و در
قران این اطمینان بخلق داده نشده است از اینست که تقاضا و تمنای روح
انها را رفع نموده و ساکت نساخته است اهل اسلام نمیدانند که بعد
از خدا ولیعهد کیست دولت الوهیت بکدام شخص باید منتقل بشود لاجرم
پیوسته متزلزل میباشند چرا که خاطر جرئی افزا اینست که اهل اسلام
از عزت کاسته اند و بر غفلت فزوده اند باطل کیشان از تقویت ملت خود
دقیقه را مهمل نمیگذارند علی الاتصال در انتشار ملت و تقویت دولت
خود شان مبالغه دارند و اهل اسلام عموماً در خواب غفلت اند بلکه
عمدا استعمال منومات مینمایند که هرگز بیدار نشوند مجموع طبقات خلق
الفاظی را شعار خود نموده از فعالیت منصرف شده اند هرگاه در الفاظ نفع
و شری مکان داشت مقدور میشد تاجر الفاظ فروش با نفعها در پیش
بود و از بهمان معامله سودها میکرد دریغ درد که لفظ فروشی مقدور نیست

واساس رغبت ... و لیعهد
داشتن خلاف باعث اطمینان

اللهم اجعل عاقبة امورنا خیراً بمحمد و آله ان الله وملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین امنوا صلّوا علیه وسلموا تسلیما باب چهارم
در معاد معاد معنی ان الله یبعث من فی القبور را متضمن گردیده اهل عالم
در این کیفیتی که حتما وقوع خواهد یافت اختلاف کرده الله واضح از همه است
که علم معاد علمی است که حقیقت آن از عالم غیب الغیوب قلبیه شخص را معلوم
گردد لیس العلم فی السماء فینزل علیکم ولا فی تخوم الارض فیخرج لکم ولکن
العلم مجبول فی قلوبکم تأدبوا بآداب الروحانیین یظهر لکم و معاد از جمله
اصول دین است در او تقلید روا نیست مگر بجهة اشخاص بطیئی الانتقال
که خود استنباط و استدراک مطالب نتوانند نمود و بجا آنها لازم است
که از عالمی سؤال نمایند با قل ما یقنع که در شریعت وجوب دارد ضبط نموده
معتقد میشوند از عقاید که در معاد شیوع دارد آنچه را که دانستیم و شنیدیم
بطور اجمال و اختصار در این اوراق مینگاریم و آنچه را که خود معتقد هستیم
اینست مجموع طرقی که در معاد ذکر نموده اند همه صحیح است انبیاء عظام و ائمه
اطهار در هر یک از احادیث و اخبار ملاحظه مقتضا گنجایش و ظرفیت و وسعت
عقل و ادراک نسبت آنها را فرموده اند بهر که هر چه گفته اند همان اعتقاد مخصوص او
و اختصاص باشخاصی دارد که در استعداد با او همدرجه باشند لو علم سلمان
ما فی قلب ابی ذر لقتله ولو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره و محض ملاحظه
لخلاف
درجه عقل و ادراک خلایق است فرموده اند حسنات الابرار سیئات المقربین

جمع و توافق ما بین کل طرق معاد ممکن است بطوریکه اختلاف از میان رفع
بشود و مجموع آنها کلمه واحده باشند و ائتلاف فیما بین جمعی معتقدند
هستند که چون آدمی را هنگام نزع فرا رسد روح او را قبض نموده با سایر
ارواح در شعب صور اسرافیل ضبط خواهند نمود و وقتیکه اراده خداوندی
بقیام قیامت تعلق میگیرد نخست بارانی خواهد بارید که قبور خلایق را
نمناک نماید پس امر باسرافیل میشود بدمیدن صور کل ارواح از شعب صور
باطراف و اکناف پراکنده شده هر یک عزیمت قبر صاحب خود را نموده
ذرات ارض و اجسام که خاک شده اند باطراف ارواح خودشان مجتمع شده
مصور بصورت اصلیه که داشتند خواهند شد و در عرصات حاضر میگردند
و بعضی بواسطه شبهه آکل و ماکول توقف نموده اند و معاد را روحانی
میدانند و میزان عدل برپا میشود و اعمال محدود خواهد شد و احقاق
حقوق هر یک فرد افراد شده انبیاء و اولیاء در میدان شفاعت ایستاده
از حضرت معبود درخواست عفو جرایم و تقصیرات خلایق را مینمایند
اهل بهشت از صراط عبور نموده داخل بهشت میشوند و اهل جهنم از
صراط بزیر افتاده داخل آتش قهر و سخط خداوندی خواهند شد و در
جهنم طبقات مخصوصی است که بعدد خلایق باندازه تقصیر آنها خواهد شد
و بعضی که معاد را روحانی دانسته اند با اینطبقه معارضه دارند و تکفیر
یکدیگر میکنند منشأ عین امور روحانی را مثل خواب تصور مینمایند

که مبتلا ان همچون خیال است و وجود خارجی ندارد و غفلت از این نموده اند
که در عالم هیچ چیز از جسم خارج نیست و لکن جسمانیت و روحانیت اینها
بالنسبه است مثل سرخی نسبت بشاخ و برگ بوته خودش روح است و نسبت
بگلاب جسم خواهد بود و همچنین گلاب نسبت بعطر جسم است و نسبت
بگل روح میباشد و عطر نسبت ببوی خوش که در او است جسم است و نسبت
بگلاب روح پس هر شیئی از اشیاء عالم امکان نسبت بما فوق جسمند
و نسبت بما تحت خودشان روح و جوهر خواهند بود و مثلیکه شخص دانست
مجموع امور عالم بالنسبه است دیگر جای معارضه نیست گفتگو و مباحثه
موجب تعطیل در علم و تضییع در عمر خواهد بود با وصف این اگر شخص ترک
معارضه ننمود محض غلبه جهل است و یا بجهة اشتهار و انتشار صیت
فضیلت و اجتماع عوام الناس سوا این دو غرض هیچ محلی نخواهد داشت
و عقاید بعضی از حکماء در معاد از قبیل کلام مرحوم ملا صدرا در جا خودش
بطور اجمال نوشته میشود و برخی با این عقیده هستند که قرب و بعد
و موت و حیات و بهشت و جهنم از اموری است که معنویت دارند صورت را
در آنها مدخلیت نیست بهشت و جهنم کنایه از قرب و بعد حق است و مقصود
از حیوة عقل و علم است و غرض از ممات جهل و ظلمت میباشد مثل اینکه
سلمان و ابوجهل را هرگاه در میان یک پیراهن جای دهند با وصف اتحاد
بیکدیگر در حقیقت کمال بعد را از هم دارند بجهة اختلاف عوالمی که در بین

دارند هرگاه دو نفر شخص مخصوصی پهلوی هم نشسته باشند یکی از آنها
جوان صحیح المزاج با وجد و شعف و دیگری پیر و علیل و مهموم و مغموم
و افسرده این دو شخص بصورت نزدیک و بمعنی دور هستند و این طبقه
معتقد این شده اند که بهشت و جهنم در وجود شخص موجود است نعم ما قال
مثنوی هر کجا خواهد خدا دوزخ کند : اوج را بر مرغ دام فخ کند :
هم ز دندانت بر آید دردها : تا بدانی دوزخ است و اژدها : مخفی نماند
که این عقاید مذکوره دخلی بمعاد ندارد بلکه مخصوص اشخاصی است که حال
در صورت و هیکل و هیئت انسانیت در این عالم میباشند و الا واضح است
تا در شخص قربیت حق و علم و عقل موجوداً فی کمونه نباشد بعد از ممات بدرجات
عالیه عروج نتواند نمود بالجمله حقیقت دنیا بمنزله ابجد در طور است
و تا در شخص جهل و ظلمت و بعد از مبدء یافت نشود هبوط بطبقات سجین
سجین و ظلمانی نخواهد شد و وصول هر یک از عوالم را اسباب مخصوص
مقرر است بعضی معتقد این شده اند که عالم و آدم هیچ وقت از معاد خالی
و فارغ نخواهد بود که عوالم قدرت خداوندی غیر متناهی است و آدمی باید در ترقی
فیوضات حضرت احدیت کار نماید و این امر ممکن نخواهد شد مگر بترک وضع
صورت حالیه و داخل شدن بمرتبه و مقام انتقالیه و در طی هر یک از عوالم
که بعد جلوه گر خواهند شد الطاف و نعمای الهیه بهتر و کاملتر ظهور
خواهند یافت و تفاوت عالمی که حال در پیش داریم با آن عالمی که حال در او

موجود میباشیم بقدر اختلاف وتفاوت این عالم است با عالم ارحام
امهات بدانکه موت اعظم نعمای الهیه است وصول بعوالم غیبی منوط
بوقوع موت است و خدا تعالی محض حکمت بالغه موت را در انظار صعب
سخت نموده است و این بابی است باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب
نمودار است ونعم ما قال نظم مرگ را بر خود مدان اسباب قهر کرم
از وی خان آمد خلقه مرغ یکمثل کو بر تو دامن کو شداد بر خرد
مدان بس آمد بکار مرغ اندر وی بخود ننشست عاقبت ببین
که خود او را شکست تا برون آرد از طاوس پر که کشاید او بهر سو
بال و پر مرغ جو بهوس اندر وی نواست که تو را نشکست چون
کردی درست و بعضی را عقیده مات و فات است موت را فنا و عدم صرف
میدانند و مراد در حین نزع بچراغی تشبیه مینمایند که خاموش بشود
و قبح این عقیده اشکارا است مولوی روم میفرماید مثنوی دست و پا
در خواب بینی ایتلاف آن حقیقت دان مدان از اکزاف آن تو یی که
بی بدن داری بدن پس مترس از جسم و جان بیرون شده روح دارد
بی بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بیقرار باش تا مرغ از قفس
اید برون تا ببینی هفت چرخ او را زبون و انمسئله عقلیه است که ادمی
طی مراحل نکند نمود بکر عود با نعالم لا یجوز است مثل اینکه جنین عود بعالم
نطفه نخواهد نمود و چون صورت بدن برفت هر کز راجع بحالت جنین نشود

و قتیکه از رحم خارج شده بکر ببطن ماد رمعاودت کردن محال و ممتنع است
و قس علی هذا و این هیکل و هیولای بجیبی از برای روح و حقیقت ادمی که
در کمون این قالب مخفی و مستتر کردیده قبر است و ادمی بمنزله عالم اذا بعثر
ما فی القبور و حصل ما فی الصدور ان ربک یومئذ لخبیر و قتی مشرف
خواهد شد که از این بدن خارج کردیده فاز قبر صورت بر انگیخته شده پی بکنه
حقیقت خود برد اخوین نفس ادمی بعد مرگ هنا و لبن نفس او رسید بعث مثنوی
اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاتا فی حیوة از عدم مرگ من در
زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است خنجر و شمشیر شد ریحان من
مرگ من شد بزم نرکس دان من زانکه مرگم همچو جان خوش امده است
مرگ من در بعث چنگ اندر زده است هشت جنت از اسحق ان صورت
بجنسو عروج بسموات و وصول بعوالم مجرد دانست فی جهنم عبارت ان صورت و هیاکل
عوالم نفسانیه جسمانیه میباشد و این صورت حالیه انسانی اول طبقه جهنم
که بحکم ایه مبارکه وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی
الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا در اول خلقت ادمی با صورت وارد
میشود و این صورت را بیرون تا ذن اقهان نرفع تا مهد اند و رد باب توحید
در شرح این نور مذکور شد و چون روح ادمی از بدن خارج کردد هر کاه
ابرار است فورا فتح باب سموات شده با سهل وجهی عروج بعالم علوی نموده
عالمه یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و شرافت و السموات مطویات

بهیئة اورا عنایت میشود اشخاصی که در خود عروج افلاک نیستند
ولیاقت مرتبه ورفعناه مکانا علیا ندارند سیر و سلوک ایشان در جو
سما خواهد بود وبقدر استعداد واستعداد از موضات بهره ور میگردند
واگر العیاذ بالله از اشرار باشند حقایق صور نفسانیت حیوانیت بانها
حمله ور میشود مجانست هر حیوانی را که دارند همان حقیقت حیوانی حمله میکند
وروح اورا بخود میربایند چنانچه میفرماید وقل ربّ انّی اعوذ بک من همزات
الشیاطین واعوذ بک ربّ ان یحضرون همز در لغت بمعنی اشاره کردن و
فشردن وخسیدن ودفع کردن وبر زمین انداختن است و شیاطین جمع و
ماخوذ از شیط است و شیطه در لغت بمعنی طغیان و سرکشی است پس زیرا
شخص در هنگام نزع یا عروج بمدارج عوالم مجردات و روحانیات علوی
دست میدهد یا هبوط بطبقات جسمانی سجینی سفلی مینماید و هر یک
ازین دو مقام که رسید ادراک معنی این یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
وبرزوا لله الواحد القهار وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد
در حال اورا حاصل شده ارض صورت خود را تبدیل شده بارض دیگر
مشاهده میکند وبرای العین خودرا مقرنین فی الاصفاد می بیند هم
چنانکه شاخ حیوانات را بحسب ظاهر بازنجیرها و ریسمانها می بندند و
کافرین وظالمین بعروق واعضا صور حیوانیه محکم و مضبوط بسته خواهند
که هرگز خلاصی بجهة انها نباشد کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها

لا ینقطع تبدیل لباس صورت حیوانی بجهة انها حصول یافته و بعنا نار
مبتلا خواهند شد نار در لغت بمعنی لباس و صورت آمده است و بمعنی
آتش هم آمده است محقق است که چون آدمی در طلسم صورت نفسانیت
افتاد انواع عذاب از برای او مهیا است که از انها عذاب جحیم است و جحیم در
لغت بمعنی قتل فراوان است که شخص در ایام الاوقات بصور حیوانی مجسم و
مقتول میشود و هم چنین مبتلا میشود بعذاب سعیر و سعیر ماخوذ از
سعر است و سعر در لغت بمعنی دیوانگی است چون آدمی بصورت حیوانی در
افتاد عقل که حقیقت محمد وآل محمد است از و مرتفع میشود در آن وقت جهل
وطغیان بر او مستولی خواهد شد و سایر عذابات از قبیل سوختن
وداغ کردن ولحوم یکدیگر را خوردن ولجام زدن وزنجیر کردن وشاخ بستن
وغیره هر انها ظهور و بروز حاصل خواهد نمود و تطبیق نمودن کل روایات
واخبار با یکدیگر ممکن است بانکه حقیقت آدمی مادامیکه در ینقالب سجینی
ظلمانی متوقف و مقیم خطه خاک است باصطلاحی که در قرآن ذکر فرموده اورا
انسان مینامند و این صورت مستلزم طغیان و غفلت است زیرا که نورانیت
وحقانیت و معنویت حقیقت آدمی که او را نفس مطمئنه نامیده اند در اولین
طبقه طلسم ظلمانیت و جسمانیت و شیطنت صورت ظاهریه که نفس اماره
بالسوء است او را باوست مقید و محبس شده بنوعی مستوجب توبیخ و سرزنش خواهد
بود هم چنانکه در قرآن هر کجا اسم انسان آمده کور شده خصایص انسانیت را

نیز بیان فرموده چنانچه فرموده است والعصر ان الانسان لفی خسر و
الانسان لربه لکنود ان الانسان لیطغی یا ایها الانسان ما غرک بربک
الکریم هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا انا خلقنا
الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا انا هدیناه
السبیل اما شاکرا واما کفورا انا اعتدنا للکافرین سلاسلا واغلالا
وسعیرا خلق الانسان من عجل خلق الانسان کالفخار و منکر از مشاهده نفس
رحمانی یافت و ارضیت او منقبض گردیده بعالم علو عروج نمود او را بشومنا
اشخاصی که انسان و بشر را مترادف المعنی دانسته اند سهو و خبط نموده اند ائمه
اطهار را انسان نباید گفت هم چنانکه از احادیث و آیات فرموده اند علی خیر
البشر و نگفته اند علی خیر الانسان و نیز فرموده اند قل انما انا بشر مثلکم
و نگفته اند قل انما انا انسان مثلکم بلکه در قرآن در بعضی از موارد که لفظ
انسان ذکر شده است او را با ابا بکر تاویل نموده اند و شخص ابا بکر ملتفت
این معنی بود چنانچه در روز بیعت با او بیعت کردند یکی از مضامین خطبه که ابا بکر در منبر
خواند این بود الا ان شیطانا لی یعتریني فاذا اعتراني فاجتنبوني با آنکه و بیلکم
مشیئة الله عزم عروج و اراده خروج و حقیقت آدمی از مشاهده حبس بدن که او را
بمنزله قبر است میفرماید وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم
القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون چون مصداق
این ظهور و بروز حاصل نموده ارض جسمانیت صورت ظاهر آدمی که پای بند

عروج و خروج آدم است منقبض میشود نورانیت حقیقت آدمی برانگیخته شده
از صورت بشریتی قیام خواهد نمود و از منبا من اللطائف ربانی طی طرف سموات
با سهل وجهی او را ممکن و مقدور شد که بمحض اراده عروج کو با سموات در
نوردیده میشوند و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض
الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و دمیده میشود
در صور حقیقت آدمی که در صورت ظاهر اوست و او را منتفخ و بزرگ میکند
که این هیولای ظاهر ظرفیت او را نخواهد داشت پس غافل و بیهوش میشوند
اهل سموات و اهل ارض یعنی این انتفاخ بطور عموم نخواهد بود که در کل مخلوق
ظاهر بشود اشخاصی که باید در قالب صوری بمانند از استدراک این لذت
و وقوع این حالت با خبر نمیشوند بیهوش و غافل هستند بلکه مخصوص اشخاص
خواهد بود که اراده حق تعالی با استخلاص آنها از حبس و قید بدن متعلق
شده است پس مرتبه ثانی تنفخ در روح و حقیقت آنها خواهد شد بطوری که
دیگر در قالب نگنجیده بیکمرتبه از بدن بیرون میآید و خارج میشود پس قیام نموده
و بقالب افتاده و افکنده خود مینگرد و اشرقت الارض بنور ربها و وضع
الکتاب وجیء بالنبیین والشهداء وقضی بینهم بالحق وهم لا یظلمون و روشن
میشود ارض اعمال بنور پروردگاران ارض یعنی هر که هر چه کرده است و هر طریق
بیهوده است آشکار خواهد شد کتاب حقیقت و لایت حضرت وضع شده انبیاء
و ائمه اطهار که شاهد بر خلایق هستند حکم میکنند ما بین آنها بحق و عدل

بطور دیگر ایشان ظلم کرده شده نشوند و وفّیت کلّ نفس ما عملت و هو اعلم
بما یفعلون و عوض داده میشود هر کسی هر چه کرده است و اوست دانا
بانچه خواهند کرد انشخص اگر از ابرار است فتح ابواب سموات و قدرت عروج بمدارج
علوی بجهة او حاصل خواهد شد هرگاه از اشرار است هبوط بدرکات هاویه
وحضور همزات الشیاطین و وارد شدن بحقایق صور نفسانیه و معذب
شدن بعذاب سعیر و جحیم از برای او مهیا و موجود است و در اینجا دیگر
فرماید و نفخ فی الصّور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون یعنی دمیده
میشود در صور که از برزخ که نفخه در بدن میکنند پس یکمرتبه از قبور و مقابر
بشتابند بسوی پروردگار خود رجوع نموده گویا از مادر زائیده شده اند مثل
طفلی که بمادر روی نماید قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد
الرحمن وصدق المرسلون در انوقت گفتند وای بر ما کیست که ما را بر انگیخت
از خوابگاه و آسایشگاه بدن ما این همانست که خدا بشما وعده کرده بود و
راست گو بودند پیغمبران ان کانت الّا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون
اگر این نفخ صور و صیحه کرده شده نبود مگر صیحه واحده بلکه عام بود مجموع
خلایق شنیدن آن اشتراک داشتند و ملاحظه بعضا دون بعض ننمود
پس در انوقت جمیع خلق را بالتمام نموده در پیش ما حاضر بود ندا اینکه
بر ما حاضر میشوند دلیل اینفقره است که هر شخصی نفخ صور مخصوص و صیحه
خاصی دارد که دخل بسایرین نخواهد داشت و اینه مبارکه و کلهم آتیه یوم القیمة

فردا اشاره بهمین است باینکه آدم بر دو نوع است قسمی از انها ناس اند
و ما بقی نسناس جمعی که جامع صورت و معنی اند متبنا اند بطبیعة ناس
مبتلا شده اند لا لکن ارشاد در مذاق انها موثر است و برخی صورت و
تمثال آدم هستند و در مثل بعینه تخم مرغ لق شده را میمانند که
بحسب صورت ظاهر تخم مرغ است و لکن خواص و حقیقت تخم مرغ در انها نیست
هزار سال اگر در زیر مرغ گذاشته بشوند هرگز جوجه بیرون نمی آورند و اینها
نسناس هستند ارشاد و امثال آن در ایشان مفید و موثر نیست چون
از این صورت خارج شوند هبوط بصورت اسفل مینمایند اما اشخاص
طبقه اولی روح و نفس مطمئنه که در کمون دارند حقیقت آدمیت است انها
و صورت جسمانیت و نفس امّاره بالسّوء ایشان که در انظار مشهود
و مرئی شده است حقیقت شیطانیت انها است و قسمی که حالت نزع فرا
میرسد شیطان صورت ظاهر که حاجب و حائل است ما بین حقیقت آدمیت او
و پروردگار او مخاطب میگردد بخطاب فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک
لعنتی الی یوم الدین ایام اشتراک حقیقت آدمی با صورت شیطانی که
بحکم و شارکهم فی الاموال و الاولاد با هم داشتند منقضی میشود
بهمین جهة مجموع اموات مکروه احیا شده اند و شارع مقدس بتعجیل و تاکید در
دفن انها فرموده پس این ترکیبی که اجتماع اضداد را و شده است حالتی لکن
که انفکاک بنا فترا انسان میگویند و این دو ضدی که در یک صورت مشاهده

باب چهارم

شده اند و کلی مختلف الحقیقه هستند که در ضمن افراد واحده مجتمعا یافت
میشوند لاینقطع در این جهان عدد ادم با عدد شیطان مساوی است
هر ادمی در کسوه شیطانی است و هر شیطانی ادمی را در بردارد و مشارکت
این دو با یکدیگر در اموال و اولاد بدین نهج است اما در اولاد هر مولود که از
عدم بوجود می اید حقیقت و معنی باطنی او از ادم تولید شده صورت ظاهره
و صفات رذیله او از شیطان تولد یافته است و مشارکت انها در اموال ان
چنین است که مجموع زخارف دنیویه و تجملات ظاهریه که در میان خلق متداول است
قسمت شیطان صورت و نفسانیت است که از مشاهده انها محظوظ میشود
و لذت میبرد و انچه از اموال که فی سبیل الله انفاق میشود و باقیات الصالحات
دلالت اهل البیت و مودت ذوی القربی و علم باسرار مبدء و معاد و استدراک
توحید ذات واجب الوجود و لذت تفکر و تدبر در اشیا مجموع این امور
اختصاص بحقیقت ادمیت دارد و هیچ یک از اینها شیطان صورت ادمیرا
بهره و نصیبی نخواهد بود و از برای وهم انقدر بیش نیست که در پناه ظل حم
عقل و ادراک ادمی چند صباحی از ارتکاب فحشا و منکر و ما یتبع صفات رذیله
محظوظ و متلذذ میماند عزت و اعتبار صورت ظاهر از برای او حاصل میشود

رباعی انکس که سرت بود بد غمخوار تو اوست ؛ وانکس که ترا بی تو کند یار تو او
ست ؛ هرکس که ترا باده دهد همدم تو اوست ؛ وانکو کلهت نهاد طرار تو اوست

بدانکه ارشاد عرفای حقانی عبادت از این است که دایم زیست و توقف این

در معنی داستان

جهانی خلق را متمسک بعروة الوثقی ولایت مطلقه علویه نموده مدد همت کاملین
طی مسافت وادی موتوا قبل ان تموتوا نموده سیر و سیاحت عوالم معاد را
فرمایند یا بمعنی که نفس اماره بالسوء را در ترک متمنیات و مشتهیات
بمیرانند عوالمی را که بعد ظهور خواهد یافت قبل از وصول بعرض نظر بصیرت
برسانند تا در همه وقت و همه حال لوازم سفر خود را فراهم اورده دیده حق
بین را روشن و نظر خود بین را تاریک نموده گرد و غبار خودپرستی و خود
ستانی انسان برخیزد حافظ میفرماید شعر جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد ؛ تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون ؛ کجا بکوی
حقیقت گذر توانی کرد ؛ اهل فرس باصطلاح خودشان گفته اند که اسکندر
بوزارت و مرافقت حضرت خضر عزم ظلمات و طلب اب حیوان نمود اسکندر
کنایه از سلطان نفس مطمئنه است که بدلالت و راهنمائی خضر وارد ظلمات
بدن سحبتی شده و در ان ظلمتکده جستجوی چشمه علم که مایه زندگانی جاودانیست
مینمود و ان چشمه کنایه از قلب است که منبع علم و علم ادم الاسما کلها
میباشد و نیز میگویند که اسکندر بکوه قاف رفت کنایه از ورود روح
و حقیقت ادمیست باین بدن محسوس که جبل امنیت و امال است اینکه
اسکندر حقیقت ادمی در کوه قاف بدن توقف دارد قاف در لغت بمعنی مکث
وایستادن است و در این کوه مشاهده عجایبات عوالم افاق و انفس
میکند چون حقیقت ادمی عزم ارتحال از کوه قاف جسمانیت نماید نفس مطمئنه

که بشر و روح عبارت از او است از بطن کالبد بیچون طالع میگردد و هم چون
آفتاب که از تحت الارض طلوع نماید فورا درک معنی اذا بعثر ما فی القبور
وحصل ما فی الصدور ان ربک یومئذ لخبیر را خواهد نمود چنانچه نفس
اماره بالسوء که کوه قاف ظاهر بود است حال معنی اذا اماته فاقبره ثم اذا
شاء انشره را خواهد کرد ولکن نشر او بموجب اذا شاء انشره نادر الوقوع است
زیرا که مذاکره کلمه اذا در هنگام تقلیل میشود و نشر نمودن صورت موتی
از دخمه و مغاره که اجساد را دفن مینمایند در وقت ضرورت خواهد شد
مثل اینکه پیغمبری مبعوث بشود و امت از او اعجاز احیای اموات را در خواست
نمایند و آنحضرت محض اسکات و الزام ایشان با اینکه بجهة مجسم و محسوس
فرمودن امر معاد بعضی از اموات را موقتا احیا بفرمایند چون حقیقت آدمی
بدن خارج کرد بدست حوادث روزگار از دامن جلال او کوتاه است و وارد عالمی
خواهد شد که دهور را در او راه تصرف و بدان انهزام و انهدام نخواهد بود همیشه
باقی ببقاء الله میباشند مولوی در مثنوی میفرماید مثنوی که از انسو جمله
علتها یکی است ؛ صد هزاران سال یکساعت یکی است ؛ هست ازل را و
ابد را اتحاد ؛ و هم راه نیست سوی انتقاد ؛ بدانکه نوع انسان نوعی است
که جنسها در او مختفی است و صورتی است که صورتها در او مستور شده و هیکلی
که هیکلها از او ظاهر میشود طبیعتی است که طبایع مختلفه در او مکنون است معانی
حالت اضداد دارد که وجوهات از او مشتق و منشعب میگردد نظیر لغت

اضداد است که لفظ واحد معانی مختلفه متعدده داشته باشد حقیقت
انسانیت شکوه بیابانی است که انواع حیوانات در او یافت میشود و چنانکه
که مجموع اثمار و اشجار در او حاضر است در حقیقت وقتیکه خدا تعالی صورت
انسان آفرید کل موجودات آفریده شد در مثل مشابهت بتخم اشجار دارد و تخمی
که میکارند در حقیقت اصل و شاخ و شکوفه و خواص و طعم و رایحه و منافع
و مضار و هر چیزیکه از لوازم و خصایص او است با آن تخم کاشته شده است
فرد قلیلی از جمله آنهائی که در کمون صورت انسانی یافت میشود بنی نوع
آدمی است و ما بقی انواع مختلفه حیوانیه است که از معدن صورت انسانی
خارج میشوند پس در نوع انسان جنس ناس و فرق نسناس معا
موجود است جمیع اجناس عالم بحکم الجنس مع الجنس میل با یکدیگر
مانوس و مالوف شده اند پیوسته محافظت از یکدیگر میکنند هرگز مشاهده
نشده است که در صدد قتل جنس خود بر آیند مگر بحسب اتفاق ولکن
انسان با هم خصومات و منازعات و مقاتلات دارند مگر اشخاصی که با هم
دیگر از یکجنس باشند در آنوقت ما بین آنها اتحاد خواهد بود پس معلوم
میشود که در نوع انسان انواع است که هر یک از آنها با مثل خود مانوس
و مالوف و با غیر خود در نزاع و خصومتند حالت نزع که یوم تبلی السرائر است
حقیقت کلیه نورانیه آدمیت با صور مختلفه حیوانیه که همزاد الشیاطین است
حضور پیدا میکنند شخص محتضر با هر یک مجانست دارد حقیقت کلیه انجزا او را

نمود جذب نموده بلع میکنند و از منهج توالد و تناسل صورت حقیقت او را
بعرض انظار ناظرین میرسانند پس حقیقت صورت انسانی موردی است که بجموع
حقایق ابتدا باین صورت وارد میشوند چنانچه خدا تعالی میفرماید وان منکم
الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها
جثیا واین کلمه جنة بالکسر در لغت بمعنی امتحان وخوف وخطر است در ان وقت
ادمیرا ملبس بلباس جوع وخوف خواهند نمود ملای روم علیه الرحمه در
مثنوی میفرماید

مثنوی

	بیش ازین هرچند جان پر عیب بود
در رحم بود و ز خلقان غیب بود	الشقی من شقی فی بطن ام
من سمات الله یعرف حالهم	تن چو مادر طفل جان را حامله
مرگ درد و زادن است و زلزله	جمله جانهای گذشته منتظر
تا چگونه زاید آن جان بطر	زنگیان گویند خود از ماست او
رومیان گویند بس زیباست او	چون بزاید در جهان جان وجود
پس نماند اختلاف بیض و سود	گر بود زنگی برندش زنگیان
روم را رومی برد هم از میان	تا نزاد او مشکلات عالم است
آنکه نازاده شناسد او کم است	او مگر ینظر بنور الله بود
کاندرون پوست او را ره بود	اصل آب نطفه اسپید است و خوش
لیک عکس جان رومی و حبش	میدهد رنگ احسن التقویم را
تا باسفل میبرد این نیم را	یوم تبیض و تسود وجوه

ترک و هندو شهره گردد زان گروه	ی شر گردد گر تو کاهی یا که کوه
هندوئی یا ترک پیش هر گروه	در رحم پیدا نگردد هندو ترک
چونکه زاید بیندش زار و سترک	این سخن پایان ندارد باز ران

تا نمانیم از قطار کاروان : چون دانستی که در باطن صورت انسانی
حقیقت ادم وحیوان هر دو موجود است و تمیز انها در این صورت حالیه
بقرینه وقیاس میتوان اطوار نکات امور دنیویه بر حسب ادم در این حال
صعب وسخت است ودر هر حال خیر الامور اوسطها را ملاحظه نموده بلکه
اغلب باقل ما یقنع اکتفا کرده اند مداخله امور این جهان بنی نوع ادمیرا در
وقت ضرورت ومصلحت اتفاق خواهد افتاد بهمین جهة سلیمان پیغمبر
عرض کرد رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی زیرا که اهل الله را دنیا
و سروری دنیا در غیر ضرورت ومصلحت سزاوار نیست هیچیک از انبیا سلطنت
دنیویرا اختیار ننمودند وجیفه دنیا را بکلاب واگذار کردند چنانچه فرموده
الدنیا جیفة وطالبها کلاب تحمل زحمات دنیویه را مستی وغفلت غلبه
جوانیت مینماید ع اری شتر مست کشد بار گران را : پس بجهة قوام
وانتظام کار جهان وجود اشخاصی که در باطن حیوان ودر صورت انسان
مشاهده میشوند ضرور است زیرا که ادم اوقات خود را اشرف از این میداند
که مصروف دار فانی بدارد ولکن حیوانرا غیر از این دادار نخواهد بود
لاجرم تحمل بار زحمات دنیویرا نموده بلکه باصرار وابرام زیر بار زحمات دنیا

وبزبان حال میگوید **شعر** زحمت او خوش بود بر جان من ❊ جان فدای یار دل رنجان من ❊ و بهمین ملاحظه است که عقلا نسبت بناهای عظیمه دنیویرا از قبیل سوراخ کردن کوه و تراشیدن احجار عظیمه بمفعول کارها را نسبت بدیو داده اند و میگویند کار دیو است نه آدم اگر بیقین دانستی که آدم حقیقی در بنیواند صرف اوقات نخواهد نمود در بصورت انسان این امور را بدیوی داده اند که در صورت انسانیت مشاهده شده اند خدا تعالی در وصف ایشان فرموده است ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل واولئک هم الغافلون علامت اینکه این اشخاص کالانعام بل هم اضل هستند اینست که انعام باختیار خود زیر بار نمیروند و مجبورا بار میکشند ولکن این اشخاص باصرار حمل بار مینمایند در بصورت اضل از انعام خواهند بود که باوصف دیدن و شنیدن مطلقا ملتفت نمیشوند بلکه نهی موجب افزایش حرص ایشان است بانکه مجموع پیغمبران و اوصیا ایشان اغلب وقایع معاد بیان فرموده اند ولکن از ترس تخطئه عوام و مردمان احمق وضعی بیان فرموده اند که خلق تصور میکنند که این امور بعد ازین وقوع خواهد یافت اگرچه فی الواقع دنیا عین الیقین وحق الیقین خلایق بعد از وصول بآن مرتبه و مقام حاصل خواهد شد ولی در موجود بودن انعوام

که الان حاضر و آماده و مهیا است ادمیرا مقام علم الیقین لازم است با وجود یکه بالصراحه فرموده اند بهشت در آسمان است و جهنم در زمین واین واضح تر اداء و مطلب نتوان نمود قصور ذهب و فضه و جواهر که در او موجود است و هم خلایق الحال برای العین مجموع اینها را مشاهده میکنند و غفلت از این دارند که اینها همانست که خدا و رسول وعده داده بودند چون در کلام مجید فرموده است انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد لا یسمعون بالملاء الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب یکی از فواید نجوم در اینجها زینت و روشنی کره خاک و دانستن عدد شهور و سنین بجهت حساب است خلق معتقدند که خلقت نجوم محض زینت و تماشاست و غفلت از این دارند که هریک از اینها عالم بزرگی است چون از اولیاء مؤمنین از اجسام جنینی بیرون روند عروج بعالم بالا خواهند در سرعت طی مسافت سموات برتبه ایست که آسمانها را در نوردد بانقضای رتبه و مقامی که دارد وارد یکی از کره کواکب خواهد شد و مدتی در آنجا توقف خواهد داشت چون استعداد عروج بکوکب دیگر حاصل نمود فورا وارد مرکز او خواهد شد چون قدرت خدا تعالی را انتها نیست عوالم او را نیز انتها نخواهد بود هر کره کوکبی بخصوصه عالمی است که دخل بعالم کره کوکب دیگر ندارد واین ترقی بجهة خلق مستمر و برقرار است که هرگز مقطوع و ممنوع نخواهد شد و هم چنین آنچه در وصف حوض کوثر فرموده اند در کره ماه موجود است

زیرا که رطوبت و برودت ماه بحد کمال است بخصوصه فرموده اند که نهرها
بهشت داخل انهار دنیا میشود و جریان میاه در علانیه می بینیم که بواسطه
میاه در انهار جاری میشود و آب چشمه سارها طغیان مینماید جزر و مد
نیز بماه مربوط است پس معلوم میگردد که کوثر عبارت از کره ماه است
و ولایت مجره موجب وصول باوست و کوثر در لغت بمعنی عطا کننده بسیار
و عطای ماه در مرکز خودش نقد نیست که تمام النجاح مرکز خودش سرایت کرده
اغلب منافع ارض از اثر وجود ماه است لهذا اطلاق کوثر با وصف بسیار
اسامی عدیده در شیء واحد جایز است و هم چنین عبارت از زمان
و دهر و سرمد میباشد هر یک از اینها اختصاص بمحل مخصوصی دارد زمان
عبارت از وقت و ساعتی است که مقرون با حد ازمنه ثلثه باشد در ظرف
لیل و نهار و موضع زمان از سطح کره ارض است الی تحت فلک قمر که منتهی
الیه نقطه ظل ارض باشد قرار گرفته و تکوین لیل و نهار را احتمالا ظل ارض
ظاهر شده است دهر عبارت از ساعتی است که مقرون با زمنه ثلثه است
بدون وقوع در ظرف لیل و نهار و موضع دهر از کره ماه است الی تحت
کره آفتاب و سرمد عبارت از وقتی است که مطلقا اقتران با ازمنه ثلثه ندارد
همیشه حال محض است ماضی و مستقبل را در او راه نیست و موضع آن از کره
آفتاب است بطرف فوق که انتها بجهت ما مظنون نخواهد شد هم چنین
ازل عبارت از ابتدائی است که هرگز مسبوق با مری نبوده است و ابد انتهائی است

که هرگز منتهی بجائی نشود و بعبارة اخری ازل بدو بسته بلا ابتدا و ابد
بلا انتها نظامی میفرماید نظامی ای بازل بوده و نابوده ما
وی باید بوده و فرسوده ما ؛ اول و آخر بدوام ثبات ؛ هست کن و
نیست کن و کاینات ؛ بدانکه مبنای کار بنی نوع انسانی بر اینست که همیشه
اوقات منکر و مکذب مرئی و معتقد و مصدق لامرئی بوده اند آنچه را
که میشنوند مرغوب تر از چیزیکه می بینند میدانند مثل اینکه در عهد
جمیع انبیا این رسم متداول بود که خلایق از وصف پیغمبری که در عصر آنها
بود خاموش بودند لاینقطع تعریف انبیای سلف را میکردند و این
امر اختصاص با نبیا ندارد در کل موارد هم اینطور است حتی در کارهای
مبدء و معاد آنچه را که می بینند تکذیب مینمایند و آنچه را که میشنوند
تصدیق میکنند از جمله در باب صور اسرافیل در اوراق سابق
مذاکره این مطلب را نمودیم که شخص صور اسرافیل عبارت از حقیقة عنصر
باد است که لاینقطع در صور هیکل مخلوقات دم میدهد یعنی قالب صورت
هر چیز از نفخ صور اسرافیل عنصر باد بزرگ و منتفخ میشود بقدریکه
در معیار خود قرار میگیرد و پیوسته منتفخ و بزرگ میشود تا وقتیکه
تولد بنماید و مرد کامل تمام الخلقة بشود مع هذا ما از این فقره که واقعیت
و حقیقت دارد غفلت نموده انتظار این مراد داریم که یکوقتی ملکی در جثه
طویل القامة کرنای بسیار بزرگی از طلای خالص در دست دارد و مثل بو

باب چهارم

تمام بدن و صکاء عظیم مهیب از درون و بیرون بپا بلکه صماخ را بدرند و خلا بودرا
از وحشت غش عارض بشود و حکمای جلیل القدر با این عقیده بوده اند
از جمله مرحوم ملا صدرا در کتاب عرشیه با این عبارت بیان فرموده است
قاعدة فی النفختین قال الله تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من
فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و اعلم
ان النفخة نفختان نفخة تطفی النار و نفخة تشعلها و الصور بسکون الواو
و قرء بفتحها ایضا جمع الصورة و لما سئل النبی ص عن الصور ما هو فقال
هو قرن من نور التقمه اسرافیل فوصف بالسعة و الضیق و اختلف فی ان
اعلاه اوسع و اسفله اضیق او بالعکس و لکل منهما وجه فاذا تهیأت
الصور کانت فتیلة استعدادها کالفحم للاشتعال بالنار التی کمنت فیها
فتبرز بالنفخ و الصور البرزخیة مشتعلة بالارواح التی فیها فینفخ اسرافیل
نفخة واحدة فتمر بها فتطفئها و تمر النفخة التی تلیها و هی الثانیة علی تلک
الصور فتشتعل احیاء ناطقة فمن ناطق یقول الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا
و الیه النشور و من ناطق یقول من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن
و صدق المرسلون و کل ینطق بحسب علمه و حاله معدود قلیلی را عقیده است
که نفخات الهیه را آلات و ادوات لازم نیست تفصیل این زاد را در اوراق سابق بیان
نموده ایم از کلام الله مجید آیاتی که ذکر نفخات در او شده است بعضی را در این ورقه
مینگاریم تا معلوم بشود که نفائخ غیبیه بوق و کرنا محتاج الیه نمیباشد

در معاد

قال الله تعالی و لئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا
ظالمین و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا
ما تشکرون فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین و
التی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و جعلناها و ابنها آیة
للعالمین و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون
طیرا باذنی چون ازین آیات مذکوره محقق شد که نفخات الهیه محتاج
دم و بوق نیست باید در نفخ صور معتقد همان بشویم که در اوراق سابق
مذکور و مسطور گردیده است با آنکه انسان اشرف مخلوقات است
که بعالم غیب الغیوب مطلق بهار دو در قلب او وضع شده است که بهنگام
توجه و ارادت قلبی و الهامات لاریبی بقلب او افاضه میشود و او را بر
خفایای امور علیم و خبیر مینماید تفصیلش در ترجیع بند خود میفرماید
شعر چشم دل باز کن که جان بینی ∴ آنچه نادیدنی است آن بینی ∴
گر باقلیم عشق رو آری ∴ همه آفاق گلستان بینی ∴ باصره چشم ظاهر
مشاهده صورت محسوسات را میکند ملاحظه معنی و رویت معقول
اختصاص ببصیرت قلبیه دارد چشم ظاهر از مناظره جمال انوار روحانی
ملکوتی بی بهره است اهل دل آنچه را که مشاهده مینمایند محض همین که
بخبر و تقریر در نمی آید ایم در سکوت شده اند و صنع طعم اطعم را نمیتوان
نمود آنچه را که ذائقه ادراک نمود بتقریر نمیشود حالا کردم موقوف با این است

باب چهارم

که از انجبر شخص مخاطب هم فلک بجود و نا بدا اند طعم شیرینی چه طور است و ترش
و تلخ چگونه است و بهمین ملاحظه فرموده اند شعر این مدعیان در
طلبش بیخبرانند ؛ انرا که خبر شد خبری باز نیامد ؛ اشخاصیکه دیده
دانستند که این مطلب بتقریر و تحریر در نمی گنجد لاجرم خاموش شدند و
سکوت اختیار کردند اشخاصیکه میگویند از تقریر انها ثابت میگردد که دیده
زیرا که امور قلبیه وجدانیت دارد محسوسات هرگز بمعقولات نخواهند
برد بعضی همین فقره است که فرموده اند الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا
مگر مشاهده شده است که شخص اعمی در طرق و شوارع بدون راه نما عبور
و مرور نماید این بصیرت که اورا حاصل است روشنی بینائی میباشد که در
قلب او ست بخلاف سایر حیوانات که طریق قلبیه انها مسدود است و تجربه
رسیده است هرگاه چشم حیوانات را ببندند مطلقا از انجا خود حرکت
نخواهند نمود این فقره دلیل واضحی است که بصیرت قلبی انها برخاسته شده
انچه ادمیرا از مخیفات و مهلکات و غیره که بقلب وارد میشود صنف حیوانات
را انظار جلوه میکند بطوریکه قوه باصره انها در نظا هر بسیار است که در اراضی
مسطح هر قدر میخواهند مسافت و امتداد داشته باشد اغلب حیوانات
اشیا را بسیار کوچک دیده و می بینند و از امور مشکله نیز استحضار حاصل
مینمایند بتفصیل خواجه نصیر علیه الرحمه با شخص اسیابان مشهور است که خواجه
ازبیرون اسیا خوابیدن ممانعت نمود و گفت امشب باران خواهد بارید

در معاشرت

خواجه پرسید دلیل شما درین باب چیست اسیابان گفت هر شبی که
انقلاب در هوا خواهد شد و باران خواهد بارید سگ اسیا ما
باندرون اسیا بی توقف میجوید و در سایر اوقات شبها در خارج اسیا میماند امشب
از سر شب در اندرون اسیا خوابیده است و همچنین حیوانات عادی خود را
بدون تجربه و تعلیم گرفتن میشناسند و از انها اجتناب کرده فرار میکنند
چوب و گیاهی که در مزاج انها ناسازگار است ابدا نمیخورند مگر وقتیکه قضا
چشم انها را ببندد و همچنین اغلب حیوانات از ضمیر ادمی مستحضر میشوند مکرر
اتفاق افتاده است که در صحرا میگردند و چرا مینمایند بمحض اینکه شخص ادم اراده
صید نمودن انها را نمود فی الفور پراکنده و متفرق میشوند اینست که
ولکل وجهة هو مولیها اشاره باین مطلب شده که هر مخلوقی از هر صنف
که میخواهد باشد در عیان و در نهان با مربی و موجد خود شرکه حافظ
و ناظر او ست راه و روابطه واضحی دارد که بوصف در نمی اید ولکن اشخاصیکه
دارای طبع بهیمی هستند بصیرت قلبی در انها نیست نه اینست که خدا تعالی مطلقا
بانها نداده باشد بلکه عنایت فرموده است خود شان ضایع و فاسد
نموده اند اینست قلب انها را تاریک کرده اند در نبوت حکم اولئک کالانعام بل هم
اضل برانها جاری میشود فرقی ما بین قلب ادمی و چشم حیوانات اینست که قلب
ادمی لوح اثبات است هرچه در او منتقش شد هرگز محو نخواهد گردید بهمین
لحاظ فرموده اند که بعد از هدایت قلبیه ضلالت هرگز وقوع نخواهد یافت

باب چهارم

وقتیکه ایمان و ایقان آدم قلبی شد هرگز کفر و زندقه باو دست نخواهد
یافت ولی ایمان ملفوظی زود فاسد و متغیر میشود والحاصل قلب آدمی
لوح اثبات و چشم حیوانات لوح محو است هر چه در انظار انها نمود میشود
فورا محو میگردد و بهمین جهة دایم الاوقات از چشم حیوانات استنباط
اشفتگی میشود ایه یمحوا الله ما یشاء و یثبت ما یشاء و عنده ام الکتاب
بیان این امور است و ام الکتاب قلب آدمی است که هیچ چیز از محو و ترک نمیشود
کتاب قلب آدمی بین یدی الله تعالی است پس محقق شد که انسان و حیوان هردو
قابل وحی خدا تعالی میباشند وحی انسان بقلب او میشود و وحی حیوان در نظر
او مقابل مجوبها به مبارکه و اوحی الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا انما
باین مطلب است که وحی حیوانات نظری است زیرا که قلوب حیوانات بحکم افئدتهم
هواء خالی و فاسد کرده بنص ایه یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار
انچه سابق در قلب انها جای داشت حالا در نظر انها قرار گرفته و در ایه دیگر
میفرماید وجاءت سکرة الموت بالحق ما کنت منه تحید و نفخ فی الصور
ذلک یوم الوعید و جاءت کل نفس معها سائق و شهید لقد کنت فی
غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید خلاصه معنی
انکه آمد سختی و بیهوشی مرگ و این همانست که از او اجتناب نموده تو خود میجستی
و دمیده شد در صور و این روزیست که وعده عذاب داده شده بود و آمد
هر نفسی با او سائق و شهید میباشد سائق یعنی برنده و شهید گوا

در بیان داستان

الهمه را اظهار است که در درون نهاد و کمون هر شخص حضور دارند بهر صورتی
که مستوجب باشد سائق بفتوای شهید روح الشخص عاصی را داخل درک
حیوانات مینماید و میگوید یا او که از این شاهد که پیوسته در باطن تو حاضر و
ناظر بود در غفلت بودی پرده غفلت را برداشتیم و باصره تو حدت یافت
اینک وعده و وعید خدا تعالی را تماما و کاملا خواهی دید با اخبار سطور است
که چون اراده ازلی تعلق گرفت که مخلوقی از ترکیب عناصر اربعه ایجاد بفرماید
بهر یک از ملئکه اربعه که عبارت از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
میگویند امر شد که قبضه خاک برداشته بعالم پاک بیاورد چون وارد مرکز
خاک شدند خاک بر خود بلرزید و آغاز زاری و بیقراری نموده املک را از رحم
غالب کرد دیگر تهی دست معاودت نمود چون عزرائیل مامور شد با خاک خاکساری
خضوع و خشوع آغاز کرد عزرائیل جبرا و قهرا قبضه از خاک ربوده بعالم افلاک
عروج فرمود چون ماده ارضی بنقطه تخمیر یافت هیکل حضرت ابوالبشر نمودار
شد و صورت حوا از پهلوی انحضرت ظاهر کردید و ایشان مدتی در بهشت متنعم
بودند تا انکه باقتضای کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لکی اعرف عوالم نورانیت ایشان قبول صورت جسمانیت نموده و بوجه الارض
هبوط واقع شد و موجب کثرت و تعدد نوع کردید ظهور بنی نوع انسان
در جهان از وجود آدم و حواست ولکن وجود حیوانات از وحوش و طیور و سباع
و حشرات الارض و حیوانات بحری و بهایم را معتبرین نقل نموده اند که از چه سبب

باب چهارم

انها هر یک تا انها نظیر ادم و حوا از جنس خود شان خلق فرموده اینکه
اینها قبل از خلقت ادم در عالم بوده اند که در خلقت بنی نوع انسانی سبقت
گرفته اند چون این امر از اسرار است عوام الناس بلکه خواص را هم قدرت فهمیدن
این مطلب نیست شاه ولایت پناه و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین محل
خاصه را از این امر اگاهی داده اند چون این سر خوب بسامع جهال میرسید و فهم
انرا کما ینبغی نتوانستند از عهده بر ایند از غلبه انحراف از مطلب مذهب تناسخ
در جهان ظاهر گردید و در تصدیق بر بنا امدند ما بین تناسخ و تناسخ بعضی
معتقد این شدند که اصل ادم از جماد بود ترقی بعالم نباتات نمود چون
سیر عالم نباتی را کامل کرد از عالم حیوانی طلوع نمود و وقتیکه این سیر با تمام
رسید از صورت ادمی جلوه گر میشود و سیر تمام این صورت را خواهد نمود
و بعضی معتقد بر این شدند که ارواح در جهان قدیم معین و عدد مخصوص
دارند که در قوالب مختلفه لا ینقطع داخل شده بهمین منوال تا ابد خواهند بود
و گروهی باین عقیده میباشند که خدا تعالی ادم را خلق نموده و او را صنعت به
خود قرار داد که در ضمن ایجاد او در حقیقت هر چه موجود و مخلوق شد چنانچه
ان مصدر وجود عالم مشتق شده است از ادم بر ظهور عالم ظهور یافت
بلکه مجموع فواکه و اشجار و اثمار و نباتات و معادن و حیوانات و کل انچه بکره
روح جمادی و روح نباتی و روح حیوانی با انها دمیده شده است بتمامها از ادم ظاهر
میشود و ایات قران و احادیث که دلالت باین معنی دارد لیستها راست در بین رساله

داستان دهم

مذاکره بعضی از انها میشود از جمله ابتدا میفرماید بقوله ما کان ربک م
مهلک القری و اهلها ظالمون ما حاصل معنی انکه نبوده است پروردگار تو
مهمل و معطل گذارنده مردمان نیکوکار را اینکه ایشانرا برانگیزاننده در
میان اهل و عشیره خود شان حالکون رسولان از جانب خدا با انها
و نخوانده برانها ایات ما را یعنی بشناسانند بانها اولیای خدا را مهلک
در اینجا بمعنی مهمل و معطل گذاشتن است و قری بمعنی مردمان نیکوکار است
امها بمعنی اهل و عشیره است و نبودیم ما هلاک کننده یعنی منهدم کننده
امکنه خلایق مگر اینکه اهل انجا ظالم و مغضب اولیا بودند نعم
ما قال شعر یاد لهم خدا تا بمدید هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
و نیز میفرماید ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا
ما بانفسهم و ان الله سمیع علیم معنی این ایه انست که خدا تعالی هیچ قومی را
مسخ نمیفرماید و تغیر نعمت حسن صورت ادم را که بحکم انا خلقنا فی
احسن تقویم دارد بهترین صورتها است نخواهد داد مگر وقتیکه ادم تغیر
بدهد چیزیرا که در نفس او واقع است و انجز انوار نعمت رفعت خدا تعالی است
در نفس بنی نوع انسانی چنانچه فرموده است و اذکر ربک فی نفسک تضرعا
و خفیة دون الجهر من القول بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین
در صورتیکه شخص ان پروردگار و رب خودش که در نفس او واقع است یعنی
در قلب وی در کمون او مضمر شده است غفلت نمود البته تغیر در صورت

حتی یبعث فی امها رسولا یتلو علیهم ایاتنا و ما کنا مهلکی القری

او ظاهر میگردد و بصورتی غیر از صورتی بوده دیده میشود و در آیه دیگر میفرماید
وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم خلاصه معنی
آنکه نیست جنبنده در سطح زمین و نیست طایری که با بال خود طیران بکند
مگر اینکه گروهی و جماعتی هستند مثل شما فرقی که دارند اینست صورت آنها
تغییر و تبدیل یافته است در آیه دیگر میفرماید فلولا فضل الله علیکم و
رحمته لکنتم من الخاسرین ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا
لهم کونوا قردة خاسئین معنی آنها آنکه این آیه در شان جماعت یهود
نازل شده است که تکذیب خاتم انبیا نمودند و فضل و رحمت خدا بر آنها آنکه
از معاصر بودن ایشان است با حضرت رسول اکرم تا تمام الشان العزیز چنانکه
تعالی جماعت یهود را اگر مکتب آنجناب بود تا مثل زمان سابق علی یدی
الانبیاء آنها را مسخ نفرموده و منفعت معاندین کلیة بعد از موت مقرر شد
و در موضع دیگر میفرماید فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون
عن السوء واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون فلما
عتوا عما نهوا فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین و در آیه دیگر اشتباه بمعاندین
آل محمد کرده و ایشان را از یهود و نصاری که اهل کتاب هستند شریرتر شمرده
میفرماید قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله و غضب الله علیه
وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت اولئک شر مکانا و اضل
عن سواء السبیل خلاصه معنی اینست بگو ای پیغمبر با منافقان خود که آیا

میخواهید شما را آگاهی بدهم از شخصی که بدتر از یهود و نصاری است که اهل کتاب
هستند این شخص همانست که خدا او را لعنت کرده است و غضب بر او نموده
و گردانیده است از آنهائی که میمون و خوک و گوساله پرستند و اینها در
در اشر مکانند زیرا که وقوع آنها در صورت ارذل حیوانات شده و گمراه
ترند ایشان از راه راست و طریق مستقیم الحمد از مفرد آوردن ضمیر من لعنه
الله و غضب علیه ظاهر میگردد که مراد و معنی فساد یکنفر است و مراد
او که میمون و خوک و گوساله پرستند بعد از خروج از این عالم بصورت
این حیوانات داخل خواهند شد زیرا که مثل معاندین انبیاء یهود سابق
تصریح در حکم فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین نفرموده که فی الحال مسخ
بشوند بلکه با حرام پیغمبر بعد از موت مسخ میشوند و فرموده است و
اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد
کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین و در آیات دیگر که باز در حق معاندین
آل محمد نازل شده تصریح میفرماید که مسخ آنها بعد از مردن خواهد شد
که همزاد شیاطین که حقیقت صور حیوانی است در وقت نزع در بالین
آنها حاضر شده روح ایشان را بخود جذب نموده میربایند میفرماید
ولقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی
کنتم توعدون اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون الیوم نختم علی افواههم
وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون ولو نشاء و

باب چهار

لطمسنا على اعينهم فاستبقوا الصراط فانى يبصرون ولو نشاء
لمسخناهم على مكانتهم فما استطاعوا مضيا ولا يرجعون مقصود
از ذکر این چند آیه دو فقره است اول اشاره بآنکه هذه جهنم التی کنتم
توعدون صور مسخیه است زیرا که این آیات جمیعا تصریح در تبدیل صورت
انسانیه بصور حیوانیه شده است و از این آیات محقق میشود که جهنم موعود
که احاطه میکند بکافرین و ظالمین و معاندین را عبارت از مسخ شدن است
اسمی از آتش و دود برده نشده یکی از اسامی جهنم هاویه است و این لفظ مشتق
از هوی است یعنی نفس پرستی و هوا طلبی است چون آدمی مسخ بشود و
بصورت حیوان در آید بحکم وافئدتهم هواء قلوب ایشان از انوار عقل
خالی میشود و مملو از هوا و نفس میگردد در آن وقت آن شخص وارد درکات
هاویه شده است ما بقی اسامی جهنم در جای خود نوشته میشود و نیز ثانیا
باین مطلب است که مسخ شدن ایشان در انظار خلق ظاهر و آشکار نخواهد شد
بعد از ظهور واقع میشود هرگاه میخواستیم قبل از ظهور ایشان را مسخ نمائیم
فی الحال بدون مهلت و بدارا لمسخناهم علی مکانتهم در جای خود ایشان که
نشسته بودند مسخ میشدند و هم چنین میفرماید ان الذین کفروا بآیاتنا
سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب ان الله کان عزیزا حکیما ما حصل معنی آنکه اشخاصی که کفران ورزیدند
با اولیای ما زود ملتبس بلباسی میشوند که تبدیل پذیر است بعضی بصورت

در معنا داست

حیوان در دنیا بند هر قدر که در جلود حیوانیت ایشان هنگی ظاهر بشود
باین معنی که پیر و فرتوت بشوند مجددا تبدیل جلد ایشان شده باز بصورت
حیوان ظهور خواهند یافت اینکه نار را بمعنی آتش گرفته اند جهتش
اینست که از این لفظ ابتدا معنی آتش بنا در بذهن میآید و سوختن
در آتش بجسم ظاهر اصعب از جمیع طرق قتل است لهذا او را در تعذیب
کافرین مشخص کرده اند و نمیدانند که نار معانی عدیده دارد بمعنی لباس و ظاهر
شدن است کفار که میمیرند و از انظار غایب میشوند فورا در لباس بد طبع
عذاب که صورت حیوانیت است ظاهر میگردند و معذب میشوند بعذاب
جوع و خوف و زشتی صورت و هم چنین معذب میشوند بعذاب سعیر
که بمعنی دیوانگی است چون ظل الظلیل عقل ائمه که حقیقت محمد و آل محمد است از
شخص مرتفع بشود فورا عذاب سعیر که بمعنی رنج و دیوانگی است عارض خواهد شد
و هم چنین از ارتفاع عقل که وادی ایمن خدا نما است عذاب جوع و خوف
و پریشانی و عذاب جحیم که بمعنی قتل فراوان است که علی التعاقب و التوالی کشته
بشود و باز بصورت حیوان ظهور یابند مرصد قتل باشند اینست که هر جا
لفظ نار مذکور شده باشد مقصود آتش باشد در آیه که میفرماید کلما
اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله مقصود از اوقدوا برانگیختن فتنه است
که معاندین خلاف یوما بیکدیگر مبنی باو است فی الحقیقه در حربگاه آتش نمی
افروزند که خاموش بشود منظور از افروختن آتش حرب احداث فتنه و فساد است

کر خدا تعالی نار فتنه انها را فرو نشانند و سفاهت ایشان را باطل میکردانند
و نیز فرموده است اولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون تلفح
وجوههم النار وهم فیها کالحون الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون
قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا اخرجنا منها فان
عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا فیها ولا تکلمون ما حصل و لب معنی اینست
که ایشان گروهی هستند که نفوس خود را بخسران و ضرر انداخته‌اند در جهنم
خلود و بروی انها زده میشود لباس گردان لباس کالح خواهند بود یعنی ترش
رو و بلب و دندان خواهند شد و بانها گفته میشود که آیا انبیا و اولیاء
احکام ما را بشما نخواندند و ابلاغ ننمودند ایشان خواهند گفت که شقاوت
بر ما غلبه کرد و گمراه بودیم اگر ما را از این صورت بیرون بیاوری اگر گناه خلاف
امر نمودیم از ظالمین خواهیم بود و بانها گفته میشود داخل شوید و فرو نما
و پست شوید در آن صورت حیوانیت و لب از سخن گفتن و تکلم نمودن فرو بندید
و اخسئوا در لغت یعنی پستی و فرومایگی است و اعراب در هنگام ممانعت
و تسکین دادن سگ از بانگ نمودن و فریاد کردن کلمه اخسئوا بیان
مینمایند یعنی پست و بیصدا و ساکت بشوید و در جای دیگر میفرماید و لا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم وافئدتهم هواء و انذر الناس
یوم یاتیهم العذاب معنی این است که میفرماید گمان مکنید خدا تعالی را غافل

از کاری که میکنند اینست و جز این نیست که در عقوبت آنها تاخیر شده ان
برای روزیکه گشوده میشود در آن روز چشمها حال کونی که نظر میکنند در
خواری و فروتنی و سرها را بزیر افکنده از غلبه جبن و خوف و دائما نگاه میکنند
و هراسناک کند و قناعت دارند بهر چیزیکه بانها داده بشود و سر فرود می آورند
با عجز و بی‌تمکینی(؟) [illegible] بسوی آنها کوشه چشم آنها و قلوب آنها هوا است و از
انوار عقلیه خالی است و انذار بکن خدا یعنی را از روزیکه این عذاب بانها وارد
شود مجموع این صفات در حیوانات محسوس و آشکار است و از جمله آیات قرآن
که تصریح در مسخ شدن اهل عذاب میباشد این آیه است که میفرماید
فان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون ذنوب بفتح دال
بمعنی دنباله پر موی است یعنی از برای اشخاصیکه ظلم کردند دمهای پر مو
خواهد بود مثل دمهای رفقای آنها ذنوب بر وزن صبور آنست که موی
دم او انبوه و بسیار باشد و هم چنین آیه فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا
علیهم حاصبا ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض
ومنهم من اغرقنا وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
این مطلب واضح است که هنگام مردن اعم از اینکه غرق بشود یا صیحه یا و بزنند
که بمیرد یا بزمین فرو برود بحالت شخص مقتول تفاوت ندارد حاصل و نتیجه
جملگی غیر از مردن نخواهد بود و مذاکره طرق موت آنها را فرمودن امر بدیعی
نیست که اختصاص بکفار داشته باشد لیبا(؟) اتفاقا افتاده است که مؤمنین را هم

اینطور موت واقع شده است که آب غرق شده اند و باد از بلندی انها را
بزیر افکنده است و زنده انها را مدفون نموده اند پس معلوم میشود امری
که خدا تعالی در کلام مجید اظهار میفرماید از اموری خواهد بود که خلایق
از ایشان بمثل آن عاجز باشند و هیچ عضو بود در عالم مشابهت بعقوبت
خدا تعالی نخواهد داشت چون نیک تامل فرمایند اهل ذوق و بصیرت تصدیق
خواهند فرمود که همین است سوای این نیست بلکه مقصود از آیه و منهم من
ارسلنا علیهم حاصبا قوم عاد و ثمود است که باد را بر ایشان مسلط نمود
یعنی مجموع انها را مسخ کرد بصورت طیور آورد و در هوا متفرق نمود در ظهر عنصر
باد غلبه بر سایر عناصر دارد و صاحب دلعه باد شدند را میگویند که غبار آلوده
باشد و خاک را از زمین با خود بر دارد و در هوا سیر نماید و پرواز نمودن طیور
بجهة آنست که باد و غلبه عنصر باد است که ما بقی عناصر هیکل طیور را با خود متحرک
نموده در هوا طیران میکنند و بیکدیگر میخورند و تا ابد الی ما شاء الله
بهمین حال باقی خواهند بود و غرض از معنی آیه و منهم من اخذته الصیحة قوم
بنی اسرائیل است که بصورت سباع و قرده مسخ شدند که صیحه لازمه تصور است
نمی بینی که چون آدمی سباع و بهایم را دید بانها صیحه میزنند پس ایشان را اخذ صیحه
شده است هر جا وارد بشوند بانها صیحه زده خواهد شد و مفهوم معنی و منهم
من خسفنا به الارض قوم لوط و قارون است که پیوسته بزمین فرو میروند
و منظور از معنی و منهم من اغرقنا قوم فرعون هستند که چون داخل رود نیل

شدند بصورت حیوانات بحریه از قبیل نهنگ و سگ ماهی و سگ آبی و سایر
حیوانات بحری در آمدند و پیوسته در غرق میباشند هر کرا دست جو بر باد داد
همیشه بر باد است و آنرا که صیحه اخذ نمود متصل باو صیحه زده میشود و هر
شخصی را که بزمین فرو برد لاینقطع بزمین فرو میرود آنچه را که در آب غرق نمود
پیوسته مستغرق بحار است و احدی از آحاد خلق را مقدور و ممکن نخواهد
شد که ایشان بمثل این عذاب بکنند یا اینکه بتوانند انها را از این رحمت
که حال طبیعت ثانوی یافته و اسباب آسایش انها شده است خلاصی بدهند
و هر بلای که انها بمصداق اخبار کل حزب بما لدیهم فرحون در شب خیالها
بزا آسوده اند و معنی ارحم الراحمین اینست که عذاب او هم در جا و موقع خودش
اسباب آسایش بشود و لکن این خبر که موجب آسایش اجسام حیوانات در زمین
شده است در جنب نعمتهای خداوندیکه از برای مؤمنین در مدارج اعلی فراهم
آمده است هزار درجه از سوختن و گداختن شدید در میان آتش شدید
تر است زیرا که از دود سیر عوالم ملکوت باز مانده در آن نوعیت با خود میگویند
انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون یعنی این نیست و جز این نیست که
چشمهای ما مست شده است بلکه ما قومی هستیم که ما را سحر کرده اند که باطن
کریه المنظر و بد هیئت عاجز و از رحمت خدا تعالی دور افتاده ایم و دیگر
میفرماید فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا
بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون یعنی ما دامیکه نوع بلایت

باب چهارم

مطلعه از قلب انها مرتفع شد و فراموش نمودند چیزهاکه مذاکره باو
میکردند و این هنگام نزع و رحلت میباشد کشادیم بر انها ابواب همه چیزها
از هر چیزی که میباشد و ایشان اندیهت انها فرحناک بشوند که بیکره ها روا
انها ماخوذ از همزات شیاطین میشود و صورت حیوانیت انها را فرو میگیرد
و بیکرته مبلس و مبلس مبعوث نشوند از بلس است و او انکسلی ست که نیکوئی نداشته
باشد و در ایه دیگر میفرماید حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید
فاذا هم مبلسون و در ایه دیگر میفرماید ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا
عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط
وکذلک نجزی المجرمین و در ایه دیگر میفرماید کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب
الرس و ثمود و عاد و فرعون و اخوان لوط و اصحاب الایکة و قوم تبع و کل
کذب الرسل فحق وعید افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید
مطلب در اینجا است که مکذبین مذکور که در خلقت نخستین خود بودند
در حالتیکه بعد از مسخ شدن ملتبس بلباس خلق جدید کردیده بعضی
بصورت حیوان در امدند و در ایه دیگر میفرماید و ضرب الله مثلا قریة
کانت امنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله
فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون لباس جوع و خوف
عبارت از صورت حیوان است که هرگز سیر نمیشوند و پیوسته خائف و ملو
و هراسناک میباشند و در ایه دیگر میفرماید یوم یفر المرء من اخیه

در آسمان دهم

وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه وجوه
یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة ووجوه یومئذ علیها غبرة
ترهقها قترة اولئک هم الکفرة الفجرة کل این ایات اشاره بر انست که هذه
جهنم التی کنتم توعدون صور حیوانی است که مسخ عبارت از انا و ست چون
روح اراده خروج از قالب بحبس نماید هرگاه از ابرار است روح انشخص عروج
بعالم سموات خواهد نمود و در وصف انها فرموده است لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی ووقیهم عذاب الجحیم و اگر از اشرار است وارد صورت
حیوانیت میشود و در سطح زمین میماند در انوقت میکویند قالوا ربنا
امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج
من سبیل ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان یشرک به تؤمنوا فالحکم
لله العلی الکبیر و غفلت از این دارند که از برای انها عذاب جحیم اماده است
قتلهای فراوان بجهة ایشان وقوع خواهد یافت بدانکه حیوان ماکول
اللحم و قابل التزکیه از طبقه عصاة خلقند که تزکیه موجب استخلاص انها از
صورت حیوانیت میشود سباع ضاره و جوارح طیور اشخاصی هستند
که در لباس ادمیت مرتکب قتل نفس شده اند انیاب و مخالب انها اسباب قتل
انها است که در دهن و دست انها موجود است و اینکروه در صورت حیوانیت
نیز قائل طبقات و اصناف حیوانات میباشند و پیوسته در همین صورت
خواهند بود حیوانات کریه از هر جنس که خواهد باشد از قبیل کلاب

باب چهارم

وفرده وخنازیر وفیل ووزغ وسوسمار وسلحفاه ولاک پشت ومار وعقرب
ودیگر امثال آنها با جمیع ها از کافرین وظالمین وغاصبین وقاتلین انبیاء
واولیاء وخاصان خدا تعالی مبتلا شوند که ابواب نجات آنها از صورت حیوانیت
کردرکات هاویه عبارت از آن صورتها است مسدود خواهد بود بدانکه علما
صورت حیوانی که بزبان شریعت درکات جهنم نامیده اند هفت طبقه دارد که
هر شخصی باقتضای عمل خود وارد یکی از آن طبقات میگردد وهر طبقه در عالم خود
ده درجه دارد یعنی در تحت هر صورتی از صور هفتگانه حیوانیه ده نوع واقع
شده است طبقه اول جهنم صورت انسان است که بحکم صریح وان منکم الا
واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها
جثیا مومن وکافر مخلوقات ابتدا بصورت انسان در آمدن است در وقت برزخ
مومنین از این صورت نجات خواهند یافت به بلندی درجات متعالیه عروج خواهند
نمود وظالمین بصورت است واز صورت مذکوره میشوند طبقه دیگر طیور است
وطبقه دیگر وحوش است وطبقه دیگر حیات وافاعی وطبقه دیگر حیوانات بحریه
از قبیل ماهی وغیره وطبقه دیگر سباع است وطبقه دیگر حشرات الارض است
ودر تحت هر طبقه ده نوع مندرج که مجموع انواع هفتاد نوع میباشد
وهر نوعی اجناس غیر متناهی را متضمن کردیده خدا تعالی این ابواب هفت طبقه را
ابواب سبعه نامیده میفرماید لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم
واین هفتاد نوع را سلسله فرموده است که میفرماید خذوه فغلوه ثم الجحیم

در معنی آسمان

صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه ومعنی اینکه
وما تدری نفس بای ارض تموت اینست که در یافت نمینماید هیچ نفسی که بکدام
ارض در صورت حیوانی داخل شده وحقیقت آدمیت او در دخول بکدام صورت
خواهد مرد وصور حیوانی فنای انسان است کل من علیها فان هر چیز که وارد
بصورت حیوانیت شده در حقیقت او را موت دریافته وفانی است ویبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام وباقی میماند وجه پروردگار تو که صاحب جلال و
مکرمت است یعنی مطلب اینست عروج کنندگان عالم زنده وپاینده خواهند
بود وداخل شدگان صورت حیوانیت فانی وفاسد شده اند در حقیقت
اموات عبارت از آنها است اخبار که اشعار بر صحت وقوع این مطلب دارد بسیار است
از انجمله از خواص اصحاب امیر المومنین روایت شده است که روزی خدمت
شاه اولیا مذاکره این مطلب را مینمودند از جمله حضار شخصی بود که بدین
خود با معاند اهل البیت میدانست عرض کرد یا امیر المومنین آیا پدر من
از انجمله خواهد بود حضرت امیر المومنین فرمودند آری بدرستیکه از آنها است
اما میخواهی او را در این لباس ملاقات نمائی عرض کرد بلی یا امیر المومنین حضرت
فرمودند بروی خارج مدینه در مسلخ گوسفندان جمعی از سگان در آنجا
مجتمعند این اسم را بخوان هر کدام اجابت کرد و نزد تو آمد بگو امیر المومنین
میفرماید که سر خود را برمن مکشوف داری وشرح حال خود را باز گوئی فورا
آن شخص از خدمت آن سرور برخواست ومتوجه مسلخ اغنام شده کلاب

بسیتمکه با یکدیگر مجادله میکنند ان شخص اندو را ایستاده و بان اسمیکه
اموخته بود ندعز یاد کرد ناگاه سگی از میان انها خارج شده بطرف او دوید
شد چون نزدیک رسید ایستاد ان شخص گفت مرا امیر المومنین است که
شرح احوال خود را باز گوی سگ بزبان امده گفت بدان و اگاه باش که من پدر
تو هستم فهم ولایت مطلقه مرا باین صورت انداخته است و نهاد دست از دامن
مولای خود بر مدار که انحضرت شاه طلسم فکن و طلسم شکن است در حوالی
خروج این صورتها جمیعًا با مر و اراده اوست دوم چنین روایت شده که شخص
یهودی متمول بود که اموال خود را در تحت الارض پنهان نموده عزیمت سفر
کرد در عرض راه اجل او را فرا رسید و از ینعالم بدر شد پسری داشت که در
مدینه بود چون از موت پدر خبر شد بخدمت امیر المومنین امد و عرض
کرد پدرم مال زیادی داشت در زیر زمین پنهان نموده است مرا اطلاع و
اگاهی بموضع انها نیست حضرت فرمود عزیمت وادی حضرموت یمن کن چون بان
وادی رسیدی غرابی کرکس زیادی در صحرا خواهی دید که بر تو حمله ور میشوند
و وقتیکه نزدیک تو میرسد بگو من فرستاده امیر المومنین هستم پدر خود را
میخواهم یکی از انها بتو خواهد امد و ست پدر تو ام از و سوال کن اموالش را
هر جا مخفی نموده است بتو اطلاع خواهد داد پس انجوان یهودی عزیمت وادی
حضرموت نمود و از پدر خود پرسید انچه را که پنهان نموده بود پس بمدینه
مراجعت کرد بمجموع اموال پدر را با قید بها همراه خدمت حضرت حاضر نمود حضرت

همه را باو بخشید و انجوان اسلام اورد شاه ولایت پناه فرمودند که بواسطه
اسلام تو در زحمت و عذاب پدرت تخفیف حاصل شد دوم چنین حجاج بن یوسف
بعد از قتل سعید بن جبیر مبتلا بمرض موت شد و اغلب بیهوش بود
چون بهوش میامد میگفت مرا چه کار بود با سعید که او را کشتم اینک
سعید دست از من بر نمیدارد بعد از چند روز بکرباسفل السافلین
شتافت شخصی و را در خواب دید گفت خدا تعالی با تو چه کرد جواب داد در عوض
هر که با من و در غزوات من مقتول شده بود یکمرتبه مرا کشتند و در عوض
سعید بن جبیر هفتاد مرتبه مرا کشتند لابد حجاج بصورت حیوان مدتها در
اینهمه قتل از برای او اتفاق افتاده است و معذب بعذاب جحیم که عبارت
از قتل فراوان است شده سوم چنین حکایت ابن ملجم مرادی که بهمان صورت
خود باقی است هر روز مرغی او را میخورد و بعد از ساعتی قی میکند و بهمین
منوال خواهد بود و از جمله اخبار یکه دلالت بر مسخ معاندین و کفار دارد
مناظره محمد بن علی بن نعمان الملقب بمؤمن الطاق است که از جمله اصحاب
امامین الهمامین جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است
که با ابو حنیفه کوفی نموده تفصیل انکه روزی ابو حنیفه با او گفت ای ابو جعفر
ایا تو برجعت قائلی گفت اری ابو حنیفه گفت حالیا پانصد دینار از کیسه
خود بمن قرض بده هر گاه ما و تو رجوع نمائیم انرا بتو ادا نمایم ابو جعفر با
ابو حنیفه گفت که یکی از احکام رجعت نزد ما اینست که بمجموع اعادی و معاندان

اهل البیت در عرصه رجعت بصورت سگ و میمون و خوک و مانند اینها
برانگیخته خواهند شد اکنون تو ضامنی بده که بشکل اینها رجوع نخواهی کرد
تا مبلغی را که میخواهی بتو بدهم و الا میترسم که بشکل سگ و خوک رجوع کنی
و آنگاه قرض را از تو باز یافت نتوانم نمود و هم چنین از جابر جعفی که از خواص
حضرت صادق علیه السلام است مرویست که روزی جابر دو قطعه ماهی
بخدمت حضرت صادق آورد آنحضرت فرمودند بیند مادر خود را بچند
درهم خریده جابر عرض کرد در اینصورت خوردن گوشت اینها بهر من چگونه است
اینها حلالست بر من یا حرام حضرت فرمودند از برای تو خوردن این دو ماهی
حرام است و از برای غیر تو حلال میباشد از این آیات و اخباریکه مذکور شد
و از اخباریکه ذکر اینها موجب تطویل میشود محقق است که آدمی بسموات
عروج خواهد نمود با اینکه مسخ شده بصورت حیوان میشود قال الله
تعالی لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین
الا الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالدین
الیس الله باحکم الحاکمین در کتاب حیوة الحیوان نوشته است و اصل عبارت
اینست و فی رسالة القشیری فی باب کرامات الاولیا سمعت اباحاتم السجستانی
یقول سمعت ابا نصر السراج یقول سمعت الحسن بن احمد الرازی یقول سمعت
اباسلیمان الخواص یقول کنت راکباً حماراً یوماً و کان الذباب یؤذیه فیطاطی
راسه و کنت اضرب راسه بخشبة فی یدی فرفع الحمار راسه الی فقال اضرب

فانک هکذا علی راسک تضرب فقال الحسین فقلت لابی سلیمان لک وقع
هذا قال نعم کما تسمعنی از این تفصیل محقق میشود که اباسلیمان از ولایت
بهره و کم نصیب بوده است که حمار از بجا نسبت با خود او اخبر داده است که بعد
از مرگ مسخ میشوی و بصورت حمار خواهی شد همینطور که حال تو چوب
بر سر من میزنی شخصی راکب تو خواهد بود چوب بر سر تو خواهد زد بنا
بمجموع حقایق در باطن و در کمون آدمی قرار گرفته است و بدل اینها که بجان هستند
بعالم صورت در آمده اند و از حقیقت بیگانه اند حقیقت آدمیکه اذن
رفعت سموات با او داده اند شخص نفس مطمئنه است که در کمون اینصورت مکنون
و مضمر است و بدل او نفس اماره بالسوء است که اشاره بهمین صورت ظاهر
شده است بصورت آدمی در باطن او سگ و بدل او باصره ظاهر بین است عقل که
مقتدی و سرهنگ و مربی نفس مطمئنه است در باطن آدمی قرار گرفته و بدل او
نکرا و تلبیس است که در ظاهر صورت آدمی است صفات حسنه تماما و جلتا
چنانچه در قرآن آیات عدیده در اوصاف مؤمن نازل شده است میفرماید
الذینهم فی صلوتهم خاشعون والذینهم عن اللغو معرضون والذینهم
للزکوة فاعلون والذینهم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم فانهم غیر ملومین والذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون والذینهم
علی صلوتهم یحافظون والذینهم بایات ربهم یؤمنون والذین یؤتون
ما اتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی

الخیرات وهم لها سابقون و در جای دیگر میفرماید والذین لا یشهدون
الزور و اذا مروا باللغو مروا کراما و هم چنین میفرماید وعباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و در موضع
دیگر میفرماید ان المتقین فی جنات وعیون آخذین ما آتیهم ربهم انهم
کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار
هم یستغفرون وفی اموالهم حق للسائل والمحروم و از نصایح لقمن فرموده است
یا بنی اقم الصلوة وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان
ذلک من عزم الامور ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا
ان الله لا یحب کل مختال فخور و از این قبیل آیات در صفات مومنین بسیار
نازل شده است که هیچیک از اینها داخل بصورت ظاهر نیستند جمیعا امر معنوی است
متعلق بحقیقت آدمی دارد و از امورات ذوقیه وجدانیه است ولکن علایمی
که اختصاص بصورت دارد مجاز محض است نقاش صورت زهد و ورع
ظاهریه را در کمال خوبی بصورت در می آورد نکات و دقایق و دوام متابعت
بعضی از علامات ظاهریه که پیرایه صورت گردیده است لباس سفید
پوشیدن مبالغه در اخراج حروف از مخرج نمودن و تشدید در تنحنح کردن
شارب را تراشیدن و خط لعوذن نعلین زرد پوشیدن و مصاحبه
زیاده از قانون کردن پیشانی را داغ نمودن بجهة مشابهت سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود انگشتر بزرگ در انگشت کردن و عصا با دام در دست

گرفتن از مجامعت کردن بسیار و خوردن اغذیه چرب و شیرین خود را مطهر
حدیث حب المرأة من الایمان و حدیث المومن حلوی حلوبون کردن است در حفظ
ظواهر صورت بقدری در میان خلق مواظبت است که مطلقا مذاکره صفات
ایمان در السنه و افواه جاری نمیشود بلکه داننده صفات مذکوره را
علانیه و آشکار تمسخر میکنند و نسبت سفاهت و جنون باو میدهند
و واضع علایم مصنوعه را توقیر و تمجید مینمایند و غفلت از این دارند
که عنقریب روبه معاد کنا خیز خواهند شد قلب خالص اینها از یکدیگر
امتیاز خواهد یافت و پرده از کارها برداشته میشود هرچه در کمون
هرکه هست مجسم گردیده و بمنابر ابطال خواهند شد و صاحبش را در جوف
خود نهفته مبدل در بطوریکه از مشاهده جلد ظاهر او واقف بطبیعت
و خوی او خواهند شد و این صور مختلفه حیوانیه را همزاد الشیاطین
نامیده اند چون فی الجمله ظاهر گردید که معاد یعنی ظهور و عود حقیقت
کل اشیاء است چنانچه لقمن در نصایح پسر خود فرموده است یا بنی انها ان
تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله
ان الله لطیف خبیر چون حقیقت آدمی را با صورت نفسانیه جسمانیه مفارقت
واقع شد نفس حسیه نامیه را از مفارقت روح و مباعدت از نفس مطمئنه
قدرت عروج بسموات و اختیار در حرکت و سکون نخواهد بود حقیقت
ارضیه او را جذب میکند و در کمون خود او را تربیت نموده بصورت اشیاء

واثمار ونباتات او را بعرض انظار عالم شهود میرسانند مجموع نباتات
واشجار واثمار که درجهان مشاهده میشود از وجود نفس حسنیه
نامیه است که درکمون آدمی مکنون بود وحال ظهور یافته است وبهمین معنی
در احادیث وارد شده است که تخم نباتات ونهال اشجار را حضرت آدم در وقت
خروج از بهشت همراه خود آورده ودر زمین کاشت اختلاف طعم ورایحه وخواص
ترکیب آنها باقتضاء حالت وطبیعت وصفات وخوی صاحبان آنها است
در خبر است که خدا تعالی ولایت آل محمد را بر همه چیز عرض نمود هرچه قبول کرد
شیرین وخوش طعم ورایحه وگوارا گردید وآنکه قبول ننمود تلخ وبدطعم
وکریه الرایحه وبیمقدار شد وانچه در رد وقبول ولایت محمد وآل محمد تابع
صورت آدمیت خود شان بودند وهم چنین قوه جمادی آدمی وارد حقیقت
ارضی خواهد شد فلزات ومعادن آنچه هست از ظهور وبروز یافته است
وخواهد یافت وآنها نیز در رد وقبول ولایت محمد وآل محمد تابع اصل خود بوده اند
بدانکه آیات قرآن اغلب توجه دارد چون بمعرض تاویل در آورند بحر ذخاری از
علم وحکمت از آنها ظاهر میگردد که عقل وفهم از آن حیران میشود چنانکه در
آیه واتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل
من الآخر قال لاقتلنک قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی
یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین
معنی ظاهر مختصر اللفظ واضح ومشهور است احتیاج بمذاکره ندارد و مطلب

در تاویل آن میگویم حقیقت کلیه آدم بمنزله شخص احدی است
آدم گذاشته وماده او را که از جنس او است حوا نامیدند یعنی در خود
یعنی گسترده شده ومندرج میباشد وآدم در لغت از ادمه ماخوذ است
وبمعنی امتزاج یافته وهویدا وآشکار است زیرا که صورت آدمی از امتزاج
عناصر اربعه هویدا گردید وافضل تسبیحی که بجهه آدم مقرر شده است
تسبیحات اربعه است که هریک از آنها اختصاص بعنصری دارد از جمله سبحان الله
که دلالت بر تنزیه دارد مناسب عنصر آبست والحمد لله که تناسب بذوق ورود
دارد مناسب عنصر خاک شد زیرا که ارزاق خلائق از او بعمل میاید ولا اله
الا الله که مشعر بوحدت ذات واجب الوجود وموجب تکمیل وعروج ارواح است
سزاوار عنصر آتش میباشد زیرا که تکمیل کل اجسام از عنصر آتش است
وبواسطه او عروج بمعارج عوالم روحانی حاصل میگردد والله اکبر
شایسته عنصر باد است زیرا که انتفاخ موجب کبر وعظم اجسام میشود
بزرگی هرچیزی بواسطه عنصر باد است که در باطن آنچیز دمیده میشود
مطلب دراینست که حالت اجتماع ترکیب عناصر اربعه را در پیکر آدم
نامیده اند ودر او دو نفس موجود گردیده واین دو نفس حقیقت آدم را
شبیه دو پسر میباشند وبجهه هریک از آنها اسامی واصطلاحات عدیده
ذکر شده است واین دو پسر آدم یکی اخص است سامی واصطلاحی که بجهه
او مذکور نموده اند بدین موجب میباشد اول هابیل میگویند یعنی شخص

بزرگوار و این اسم مأخوذ از هبل است و هو الشیخ الکبیر من الناس دوم
نور مبنا مند یعنی روشن و درخشند سیوم بشر میگویند یعنی
بشارت داده شده بمدارج رفعت چهارم علیین میخوانند یعنی در خور
ملاء اعلی پنجم لاهوت نامیده اند یعنی رجوع کننده بعوالم الوهیت
ششم نفس مطمئنه گفته شده است یعنی نفسی که از خوف و خطر فنا و زوال
ایمن و آسوده است و هان پسر آدم که ارذل است اسامی و القاب متعدده دا
که از جمله آنها است قابیل و این اسم در لغت مأخوذ از قابله است یعنی قبول
کننده چیز برادر خود بمناسبت اینکه پسر اخص آدم که اسمش هابیل
در کمون صورت ظاهریه قرار گرفته است و این صورت ظاهر که پسر ارذل آدم
اسمش را قابیل گذاشته اند بجهة قبول نمودن و پذیرائی که آن هابیل کرده
دویم انسان نامیده اند که مراد و معنی نسیان است سیوم ناس گفته
که بفارسی بمعنی نسناس است یعنی در شکل و صورت آدم مینماید و لکن در
باطن حیوان خواهد بود چهارم خناس نامیده اند و در لغت از خنس
مأخوذ است یعنی رانده و دور انداخته شده پنجم او را شیطان لقب داده
و مأخوذ از شطا است یعنی سرکش و نافرمان ششم ظلمت نامیده اند یعنی
تاریک و ستمکار هفتم سجین فرموده اند یعنی خاکی که لای انداخت هشتم
ناسوت گفته اند یعنی بصورت جسمانیت در آمده و قبول تجسم نموده نهم
نفس اماره بالسوء او را ستوده اند یعنی نفسی که شخص را دلالت بطرف

ضلالت و بدی مینماید دهم نفس لوامه نام نهاده اند زیرا که هنگام
انفکاک از حقیقت نفس مطمئنه خود را ملامت خواهد نمود در اموری
که از او ظهور یافته است غیر از آنچه ذکر نمودیم اسامی و القاب بسیار دارد
که مذاکره آنها موجب تطویل خواهد شد خدا تعالی در وصف این دو پسر فرموده
اذ قربا قربانا یعنی زمانی که تقرب جستند این دو پسر آدم بما تقرب جستنی
بعبارة اخری مستدعی عروج ملاء اعلی شدند قربانا تثنیه قرب است و قربان
مصدر است یعنی متوقع نزدیک شدن بما باشند لکن نوع نزدیک شدنی را
این است تا کار نمودند دعوت هابیل مقبول شد و مخاطب میشود بخطاب
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و
ادخلی جنتی و دعوت قابیل بعرض قبول در نیامد و معاتب میگردد بعتاب
فاخرج منها فانک رجیم وان علیک اللعنة الی یوم الدین و چونکه قابیل از
تقرب جستن ممنوع شد بهابیل گفت من ترا خواهم کشت قتل در اینجا
کنایه از اکراه کردن است و بضلالت افکندن است که مشابه و نظیر شخص مقتول
بشود که قدرت عروج بمدارج عالیه نداشته باشد هابیل در جواب گفت
من دست بروی تو نخواهم کشود و ترا نمیکشم زیرا که از پروردگار عالمیان
خائفم هراسناکم انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار
ذلک جزاؤ الظالمین فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین
قابیل گفت من اراده دارم برابر بکنم گناه خود را با گناه تو با آنکه

بوده باشی تو از اصحاب نار یعنی اندا خل شده کان بصورت حیوانی و
دخول در نار سزای ظالمین است یعنی همچنانکه مرا خدا تعالی از عروج بعالم
اعلی محروم فرمود [struck-through word] تو را اذن رفعت داد من نیز بر خود فرض و حتم
نموده ام که تو را در عصیان با خودم مساوی و هم درجه کنم که همچو من تا موت
در زمین بمانی و قدرت عروج نداشته باشی نفس اماره بالسوء قابیل
با اراده او موافق شده رفته برادر خودش هابیل نفس مطمئنه و او را کشت
و بضلالت و غفلت انداخت چون روح هابیل از ظلمتکده بدن خارج کردید
و صبح حقیقت طالع شد خود را از خاسرین یافت کما قال الله تعالی فاصبح من
الخاسرین حافظ میفرماید شعر فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف
یواری سوأة اخیه پس قهر خدا تعالی هابیل را دریافته مسخ شده بلباس
نار ملبس کردیده بصورت کلاغ در آمد که در زمین چنگال بند نموده باشد
تا آنکه بنماید او را که چگونه صورت هستی و لباس وجود را از تن قابیل بدر
خواهند آورد فنعم ما قال شعر جان کشاده سوی بالا بالها تن زده
اندر زمین چنگالها چون قابیل خود را مظهر و لا تزد الظالمین الا تبارا
دید که خود را موثر نیافت و خویشتن را از هابیل مهجور و ممنوع دید
قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوأة اخی فاصبح من
النادمین قابیل گفت ای وای بر من آیا من عاجز بودم یا آنکه بوده باشم مثل

صورت کلاغ و با هابیل مصاحب و موافق بشوم لباس عاقبت را از تن
برادر خودم در آوردم و او را محض معیت با خودم گمراه کردم و از حالت عروج
بمعارج سماویه خارج نمودم با اینهمه سعی که در این کار بعمل آوردم اکنون
مهجورم و حالت خلطه و آمیزش با او ندارم و الحاصل هابیل بعهد ترحم نمودن
با قابیل و متابعت هوای نفس خود کردن بخسران افتاد و اصبح من الخاسرین
کردید قابیل بواسطه مکری که انگیخت و ظلمی که بهابیل نمود آخر الامر فائده
نداشت و ثمری نبخشید از کردار ناصواب نادم و پشیمان و اصبح من النادمین
شد نزول آیات مذکوره بجهة تنبیه است که موافقت با نفس نباید
نمود زیرا که دشمن شما است و شما را از فیوضات الهیه محروم میدارد
و هر کز دنبال مقاصد کثیرة المفاسد او مبالغه نمباید بلکه او را در منع
مشتهیات نفسانیه زیرا نهادها تا موت و باعث حیات شما و بد شما خواهد
بود و بهمین ملاحظه رسول خدا اصحاب و اتباع خود را امر بجهاد نفس میفرمود
مرتها للتاکید مبالغه در مذاکره این مطلب مینمود چنانچه در اخبار ائمه معصومین
ضبط شده است بعث رسول صلی الله علیه و آله سریة الی الجهاد فلما
رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم جهاد الاکبر قیل
یا رسول الله ما الجهاد الاکبر قال صلی الله علیه و آله افضل الجهاد جهاد
النفس التی بین جنبیک صدق رسول الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع

الناس ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد **باب پنجم در تجربيات**

در بيان انچيزي است كه بتجربه متحقق يافته است اگرچه علمي كه بتجربه حاصل گردد
افضل علوم خواهد بود زيرا كه سماعي نيست جوهر عقل و ادراك پي
بحقيقت او برده است و لكن درين اوان خاصه در ايران اعتنائي چندان
بعلومي كه از عقل و تجربه حاصل شده باشد ندارند زيرا كه خيال نوع علم خود را
قابل اعتنا و در خور اعتبار ندانسته بعقل و تجربه اعتبار معتقد نيستند بلكه
در محسوسات و بديهيات كه مطلقا حاجت بتفكر و تدبر ندارند علم خود را
حجت نميدانند تقليد عقايد متقدمين مينمايند و روايتي كه از انها نقل
شده است مستند باو ميشوند بخصوص وقتيكه اسامي ناقلان ان مطلب
قدري مغلق باشد و در كتب قديمه بلغت عربي بيان نموده باشند چنانكه
در فتوحات و محاضرة الابرار چند فقره ملاحظه شد كه محيي الدين مكي از
عمرو بن معد يكرب روايت نموده است داستان مفصل مزخرفي است كه تحريرش
ان موجب تطويل خواهد بود معهذا امكان عقلي ندارد و قول احدي را
باو ترجيح ميدهند گويا عادت اهل اين مملكت از قديم الايام اينطور بوده
كه هميشه تكذيب معاصرين و تمجيد متقدمين ميكرده اند كلام خداي تعالي
باين امر ناطق است با آنكه مشعر باينمطلب است كه مجموع انبيا را در عهد
خودشان تكذيب مينمودند و تصديق پيغمبر سابق بر او را ميكردند
و اينفقره عادت قديمه اهل عالم بوده است كه اهل اين زمان طبيعت [illegible]

موروثا منتصر شده و بيرا به اعتبار خود نموده اند قطع نظر از اينفقره
علم را عبارت از علم الفاظ ميدانند و كمال را منحصر باين دانسته اند
كه شخص تتبع در لغت عرب داشته باشد اشعار و قصائد امرء القيس و متنبي
و غيره را حفظ نمايد در لغز و معما ماهر باشد مقامات حريري را با مقامات بديع الزمان
همداني تطبيق نموده باقتضاي سليقه خودش يكي را بر ديگري ترجيح بدهد با
شخصي كه عكس انرا معتقد شده است مجادله نمايد اخر الامر معلوم نشود
كه كدام يك ازين دو مقامه بديگري ترجيح دارد و غفلت ازين دارند كه مجموع
انچه بسالهاي فراوان و رنجهاي بسيار تحصيل نموده اند بتمامها باطلست و
تضييع عمر بوده است وقتيكه فايده ازين علوم مشاهده نشد اظهار
دلتنگي كرده ميگويند علم را در انظار خلق اعتباري نيست نعم ما قال
شعر مرا بتجربه معلوم شد در اخر حال ÷ كه قدر مرد بعلم است و قدر علم
بمال ÷ و نميدانند كه علم منحصر بدو علم است اول علم معاد دويم علم معاش
علم معاد عبارت از علوم عقليه و جدانيه است كه شخص پي بحقيقت اشيا
برده و از مطالب مبدء و معاد كما هو حقه مستحضر گردد بطوري كه گويا براي العين
ديده است نتيجه اين علم اينست كه ادمي را از دنيا و ما فيها ازاد ميكند دنيا را
كه اينهمه عزت و اعتبار در او ملاحظه ميشود نخواهد بلا جيفه و طالبان
او را نخواهد دانست الا كلاب چنانچه فرموده اند الدنيا جيفة و طالبها كلاب
پس علم حقيقي عبارت از علمي است كه قلوب را بانوار قدسيه منور نموده خلع

باب پنجم

فیوداث نماید شعر علم که خود نور انه برباید : جهل از آن علم به بود بسیار
واما علم معاش علمی است که عالمان او خزانه دار دراهم و دنانیر خواهند بود
واحتیاج نخواهند داشت باینکه واجب الرعایه اغیار بشوند واز نامساعدی
بخت بنالند ولاینقطع شکوه وشکایت داشته باشند واین علم همین است
که در ممالک اروپ معمول ومتداول است هر یک از ابواب وفصول علم معیشت والسنه
علیحده میباشد که بدین نهایت سهولت واسانی میاموزند درینصورت علم الفاظ
غیر از قیل وقال ومباحثه ومجادله وصداع حاصلی نخواهد بود عالمان علم
از فیض دنیا والاخرت بهره ندارند بدانکه اغلب حکمای متقدمین ومتاخرین در بعض
از صنایع خلاف حال تحقیقا کرده دلایل اقامه نموده اند که هر قدر شخص در انها
تامل وتفکر مینماید بهیچوجه مقبول طبع نمیشود از جمله میگویند حدوث ابر
از بخارات زمین است که برهوا متصاعد ومجتمع شده مبدل بباران وبرف
شده مجددا عود بر زمین مینماید اهل هیچ مملکتی نگفته اند که ماده ولایت خود ما
اعم از کوه وصحرا موضعی یا دیدیم که از انجا بخار متصاعد بشود ودر بالای ملک
ما مجتمع شده شروع بباریدن بکند بلکه در مجموع ممالک اینطور مشاهده
شده است که بیکمرتبه ابرهای غلیظ تیره از اقصی بلاد عالم کوه کوه شروع بامدن
میکنند باران بقدر کفاف میبارد وفورا از انموضع میکنند وهوا صاف
میشود درینصورت ثابت خواهد شد که ابرها از منبع مخصوصی میباشد
که از انموضع حرکت نموده در هوا جاری میگردد وانچه بخاطر میرسد این است

که افلاک

در تجربیات

که افلاک کروی است از نقطه قطب شمال الی نقطه قطب جنوب منقسم بچهار
متساوی است دو قسمت وسط مسیر افتاب ودیگر کواکب سیاره است
منطقة البروج از وسط قطب شمال ونقطه مغرب مورب کشیده شده
ومنتهی میگردد بطور دایره بوسط دو نقطه جنوب ومشرق وبروج دوازده
گانه در این دایره منطقة البروج واقع است چون بواسطه انحراف منطقة
البروج از نقطه مشرق ومغرب بجهت شمس وسایر کواکب از ضیق قرب وبعد حاصل میشود
لاجرم فصول چهارگانه در عالم ظاهر گردید شبها وروزها امتداد و
اقتضا حاصل مینماید پس این دو قسمت وسط در عرض سال مسیر افتاب میباشد
بحر محیط انچه در تحت این دو قسمت واقع یافته همیشه متحماست وجاهایکه
از این خارج گردیده است مملو از یخ وبرف میباشد در عرض سال وقتیکه
افتاب وارد بروج شمالیه شده خاصه در جوزا وسرطان بحر منجمد طرف قطب
شمال فی الجمله سیلان حاصل خواهد نمود وقتیکه وهمین منوال وقتیکه
افتاب وارد برج قوس وجدی میشود بحر منجمد طرف جنوب قدری سیلان مینماید
ولکن اوقاتیکه شمس توجه باین بروج مذکوره ندارد وبانها مستولی نیست
این دو قسمت مملو از برف ویخ وبرودت خواهد بود از غلبه برودت رطوبتی
که از اب وبرف ویخ حاصل میشود غلبه برودت انها را متکاثف ومتراکم نمود
دایم الاوقات متشابه بر جبال شما محیز بلکه افزون تر از همین برودت متکاثف
شده در حوالی این دو قطب شمال وجنوب موجود میباشد ماده ومایه ابر

باب پنجم

همین رطوبت متکاثف و متراکم شده است و وقتیکه آفتاب از برج جنوبی تجاوز
نموده وارد برج حمل میشود توجه آفتاب بطرف بروج شمالیه خواهد بود حرارت
آفتاب بآن رطوبات متراکمه میرسد و آنها را ابر و در آنجای خود متخلخل میکند
و باد آنها را در هوا متفرق مینماید و آنها فراراً من الشمس بسمت قطب جنوب سیر
مینمایند در هنگام عبور آنها هرچه اوج گرفته و بعد از زمین دارند بدون کدام
میگذرند و بطرف جنوب و بلاد واقعه در قطب جنوب میرسند و بزمین نزدیک
میشود و بواسطه برودت هوا قطرات آب بصورت برف بزمین نزول خواهد
یافت و آنچه از همین ماده متحرک شده بزمین نزدیک باشد در حین عبور در همین
بلاد شمالیه میگذرند و بطور باران بزمین نزول مییابد در همین روش و نهج وقتیکه
آفتاب توجه بروج جنوبیه را مینماید از اول داخل شدن آفتاب ببرج میزان بواسطه
توجهی که بسمت بروج جنوبیه دارد آنچه رطوبت متکاثف متراکم شده در تحت
قطب جنوب است از جای خود متخلخل و متحرک نموده باد آنها را در هوا متفرق نموده
مینماید و آنها فراراً من الشمس بسمت توجه بقطب شمال مینمایند در هنگام
عبور آنچه از همین ماده سحابی بزمین نزدیک میباشد در همان ولایات واقعه
طرف جنوب باران میشود و بزمین نزول خواهد یافت و آثار آنها در آن سمت
ظاهر خواهد شد و هر قدر از این ماده سحابی که اوج گرفته است وارد اراضی
طرف شمال میشود و بزمین نزدیک میگردد بواسطه بعد شمس و غلبه برودت
بصورت برف بزمین نزول یافته علامت زمستان در طرف قطب شمال ظهور خواهد

در تجربیات

یافت پس در عرض سال چندین سالها است تجربه شده است از اول حمل الی
آخر سنبله هر وقت در آسمان ابر ظاهر شده است از طرف شمال آمده است و هم
تجربه در بهار وقتیکه باران شدت دارد هر گاه آسمان از طرف شمال صاف
و روشن میشود میدانند که دیگر نمیبارد و در زمستان وقتیکه برف
بشدت ببارد همینکه طرف جنوب باز شد و روشن گردید میدانند که دیگر
هوا صاف خواهد شد و هم چنین از اول میزان الی آخر حوت هر وقت در آسمان
ابر ظاهر شده است حکماً از طرف جنوب آمده است و در ابتدای این مطلب بیان کرده
نمودیم که برودت هوا وقتیکه اشتداد حاصل نمود رطوبت متکاثف
و متصاعد مینماید این فقره جای انکار ندارد هرچیزیکه بحد اشتداد رسید
همین کار را خواهد کرد حرارت مفرط برودت مفرط حکماً ماهیت را متصاعد
خواهند نمود هم چنانکه وقتیکه نمک در باد داخل آب نموده در ظرفی بگذارند
شب بماند صبح اطراف آن ظرف را اگر از آب مخلوط بنمک مرتفع و خارج بود مشاهده
مینماید که جوهر نمک بخودی خود از آب متصاعد گردیده و در اطراف آن ظرف
جمع و منجمد شده است و همین حالت را دارد شیر شکر وقتیکه زیاد بقوام
آمد باطراف ظرف خود شیر متصاعد میشود و منجمد میگردد بآنکه آفتاب
در نهایت حرارت و ماه در کمال برودت میباشد هر قدر از رطوبات منجمده
متراکمه واقعه در تحت قطب شمال و قطب جنوب اگر حرارت آفتاب در زمانی
که با آنها استیلا دارد متخلخل و متحرک نموده در کره ارض متفرق مینماید هم

باقی بماند ماه در ایامی که مستولی باشد نجاست مانع از متحرک شدن میشود و
در جای خودش میماند نگاه مبتدا بتجربه رسیده است در بهار و وقتیکه ماه وارد
برج شمالیه میشود مادامیکه در آن بروج توقف دارد بارندگی کم اتفاق
می افتد و هم چنین در زمستان ایامی که ماه در برج جنوبی است خاصه
در قوس و جدی وقتیکه وارد میشود برف کم میبارد بجهة اینکه مانع میشود
از حرکت نموده مادهٔ ابر هر گاه ماه نبود همیشه در زمستان و در بهار لا ینقطع
ابر در آسمان ظاهر بود و میبارید ماه باعث این شده است که گاه گاهی بارندگی
بشود ملاحظه این موانع سبلا سببا و ادوات دیگر فرموده است و ان
من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم بدانکه در بهار و تا
بستان که ابر از طرف قطب شمال حرکت مینماید آواز رعد مسموع میشود و در
پائیز و زمستان که از طرف جنوب حرکت میکند صدای رعد از او شنیده نمیشود
که قطب شمال نسبت باین بلاد مرتفع است ابر که از قطب شمال برخواسته میشود
هر قدر از او که اوج دارد و از زمین دور است مرتفع آمده صدای رعد میکند
و هر قدر از او که بزمین نزدیک باشد چون از فراز میل بنشیب مینماید صدای
رعد از او بر خواسته میشود بعینه مثل حالت طیور در اوست اغلب طیور وقتیکه
از نشیب بفراز طیران مینمایند اجنحه ایشان صدا ندارد و وقتیکه از فراز میل بنشیب
مینمایند صدای مهیب از جناح ایشان مسموع میشود این فقره در سباع و
جوارح طیور اغلب مشاهده شده است عقاب وقتیکه از بلندی بزمین

طیران مینماید صدای بال او شخص را ملتفت میکند و لکن وقتیکه از نشیب
رو بفراز طیران بکند ابدا صدائی نخواهد داشت همین حالت را دارد ابری که
از جنوب می آید قطب جنوب نسبت ببلاد شمال در نشیب واقع است ابر که از آنجا
می آید بالنسبه با از پائین رو ببالا می آید بجهت صدای رعد مسموع نمیشود
و نیز باید دانست که از جمله خواص و فواید جبال اینست و وقتیکه ابر پیدا و وارد
میشود ابر را نگاه میدارد و مانع از گذشتن او میگردد مگر وقتیکه ابر
ارتفاع و اوج زیادی داشته باشد که بکوه اتصال نیابد بخصوص در قرب
بزمین و وقتیکه ابر بکوه بر میخورد می ایستد بجهة باریدن و بهمین جهة خدای
تعالی مرور جبال را از مشرق بطرف مغرب تشبیه نموده که بخلاف مرور سحاب واقع
گردد مسیر سحاب از شمال بطرف جنوب یا بالعکس میباشد کوه از مشرق
بمغرب امتداد یافته است چنانکه در قرآن فرموده است و تری الجبال تحسبها
جامدة و هی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بما تفعلون
اغلب خلق چنین معنی کرده اند و باین عقیده هستند که کوه مثل سحاب
حرکت میکند و لکن ما نمی بینیم و ادراک نمیکنیم مرحوم ملا صدرا از روی
الجا و اضطرار آیه را اینچنین معنی نموده است که چون جبال حرکت محسوس
ندارد مع هذا خدای تعالی از مرور جبال خبر داده است باید معتقد حرکت جوهری
در او بشویم بعضی میگویند که حرکت جبال که مثل ابر متحرک بشوند در قیامت
ظهور خواهد یافت با وصف اینکه در موضع دیگر فرموده است و جعلنا

باب پنجم

الجبال اوتادا در اینصورت چگونه معتقد نمرود جبال باشند یا معتقد
حرکت جوهری بجهت جبال البشوتیم معنی صحیح را چرا باید از دست داد و معانی
سقیم را معتقد شد در کتاب قاموس در لغت مرّ معانی بسیار آمده که [?]
واز جمله اینست مُرّ بضم میم از باب افعال کسی است که تا کهان دم شتر چموش
سرکش را بگیرد پس هر دو پای خود را در زمین متمکن کرداند بجهت اینکه اگر
ان شتر بگریزد او را بکشید ببرد و امرّها بضمها از باب افعال یعنی کرده اند
ان شتر را از شوق بشق تا رام کرداند او را باینکه و مرّه یعنی کسر داد او را بر
روی زمین مجموع این معانی مناسب تحت مرّ السحاب خواهد بود نظر باینکه
از زمین واضح تر بخواطر میاید رفتن و دویدن اسب را مرّ میگویند و کشیدن
دهن او را بجهت ایستادن او تا مانع از حرکت اسب گردد نیز مرّ میگویند معنی
ابر اینطور است که می بینی جبال را در حالتیکه جمود دارد و او را بیحرکت گمان
میکنید بدرستیکه این جبال مقابل مرّ سحاب کشیده شده است تا اینکه
سحابها از گذشتن باز ندارد و او را نگاه بدارد تا وقتیکه بقدر کفاف
باران از و حاصل بشود جبال از برای سحاب در حقیقت مثل عصا در دست
شخص مسن خواهد بود که باو تکیه نموده بایستد و اگر جبال خلق نشده
بود سحاب همیشه متحرک بود و استقامت نداشت در جائی قرار بگیرد تا
کرکاملا بیارد و سیراب نماید ان اراضی را اینست صنعت خدا یتعالی
که محکم فرموده است کل اشیاء را و از جمله چیزها اینکه بتجربه رسیده و تحقق

در تجربیات است

یافته است اینست که در انسان مخصوصا و در حیوان عموما عدد
ذکور انها نسبت بعدد اناث از قرار خمس میباشد چهار قسمت انها
ماده است و یک قسمت نر فرضا هرگاه تعداد نفوس بود بکل عالم بشود یک
قسمت ذکور خواهد بود و چهار قسمت اناث هرگاه بجهت تسهیل تحقیق
این مطلب تعداد نفوس اهالی یک قریه را بکنند تصدیق این مطلب ظهور خواهد
یافت و بملاحظه همین نکته بود که رسول خدا صلعم چهار زن معقوده را
بیک مرد اذن تنکیح داد همین حکم دلیل بر اینست که عدد رجال عالم خمس
عدد نسوان است بدانکه عوام الناس از احداث حمام و دکاکین و اجرای
میاه و بساتین و سایر عمارات و ابنیه که در معرض فکاین من قریة
اهلکناها و هی ظالمة فهی خاویة علی عروشها و بئر معطلة و قصر مشید
خواهند بود و باین عقیده میباشند که در صدد تعمیر ارض الله بر امده و
در خزانه غیبیه توفیری حاصل شده است و یقین میدانند که حضرت داور
مطلق را از ایشان امتنان حاصل است و غفلت از این دارند که تعمیر
ارض الله کنایه از کثرت نفوس و تعدد در ارض صورت ادمی است که بحکم
هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء بهوسته خلایق از مشارق عدم قدم
بعرصه عالم امکان گذارند چون در عالم ارض صورت و بوته ناسوت اجتماع
عناصر چهارگانه اختلاط و امتزاج حاصل نمود و در تعداد آدمیت شمرده
شد بمصداق نص صریح انا لله و انا الیه راجعون بمعاد و نشو عالم

باب پنجم

لاهوت غروب نموده وانمطلع وادی سلامت لهم دار السلام عند
ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون طلوع کرده فیض حضرت ولی مطلق را فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر دریافت نمایند پس در کثرت نفوس
چندانکه مبالغه شود مطبوع خلق ورضای خالق در او خواهد بود و
اینمقصود در ازدواج واجتماع ذکور واناث صورت حصول پذیرد ولیکن
نکات ودقایق چند که در نهان مرموز است که ادمی از ملاحظه آن ها
ناگزیر خواهد بود وعلم انها موقوف بتجربه وسرعت انتقال است از جمله
اینفقره شرط بقای مولود است که هنگام انعقاد نطفه ملاحظه نقطه
شمال را باید نمود که مقارنت مطابق خط مستقیم مواجه بنقطه قطب
شمال واقع گردد فی جوف اللیل لا فی النهار درینصورت اگر مولودی
تولد یافت واز امراض وسوانح خارجه محفوظ ماند در جهان زیست
خواهد نمود وقابل بقا میشود هرگاه انعقاد نطفه محاذی سایر جهات
واقع گردد احتمال بقا بجهه مولود مذکور نخواهد بود هرقدر تولد [illegible]
حاصل میکنند اشخاص بیمدرک و پلید نسبت میدهند عدم بقای آنها را
بشیاطین واجانین وخصومت آنها با والده آن طفل ودر اصلاح این امر [illegible]
واستمداد از کهنه واهل سحر میجویند ودر حقیقت خود را استهزاء وسخریه
میکنند وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم والحمد لله علی کل
حال والعاقبة للمتقین قد فرغ من تسوید هذا الکتاب فی [illegible] عشر شهر المبارک [illegible] سنه ۱۲۶۹

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Hasan Hüsnü Pş.
602